



سندیکا، بیمه بیکاری و کارگران کردستان در استانه قدرت

مصطفی اسدپور

مقدمه

باز هم در مورد مبارزه اقتصادی و تز اصلی نوشته چرا کردستان، چرا سندیکا و چرا بیمه بیکاری؟ کردستان، توقعات و افق طبقه کارگر در آینه واقعیت کردستان: کولبری و سرزمین خفت انجمن صنفی، سندیکا و دیگر هیچ! مواضع "صادقانه" و ضد کارگری اداره کار کردستان سندیکا: انتخاب یا اجبار برای کارگران در کردستان! کردستان: تجربه های ویژه از سندیکا کردستان: مهد آزمایش وسیع سندیکاهای کارگری کردستان: بایگانی و ابطال همیشگی پرونده سندیکا کردستان و پرچم ناگزیر بیمه بیکاری

صفحه ۲



مباحثات پلنوم سی و نهم حزب حکمتیست

مصاحبه با خالد حاج محمدی

کمونیست: پلنوم ۳۹ کمیته مرکزی برگزار شد. به عنوان دبیر کمیته رهبری این حزب، مهمترین ویژگی این پلنوم چه بود؟

خالد حاج محمدی: پلنوم جلسه روتین کمیته مرکزی حزب بود اما روتین بودن نشست کمیته مرکزی دلیلی بر روتین بودن مسائلی که این نشست در دستور حزب میگذارد نیست. سرعت تحولات دنیا و پیچیدگی اوضاع جوابهای روشن و واقعی میطلبد که هر نشست روتینی را هم با مسائل مهمی روبرو میکند. مسئله برای ما به روشنی این است سوالات و معضلات این دوره مبارزه طبقاتی و فعالیت کمونیستی را جواب بدهیم. ویژه گی این پلنوم در حقیقت ویژه گی دوره ای است که در آن قرار داریم و مسائل مهم و بخشا جدیدی است که بیرون ما در مقابل ما و هر نیروی جدی سیاسی قرار داده است. مسائلی که بر شرایط مبارزه ما نه تنها تأثیر میگذارند که تغییر میدهند. شرایطی که جوابهای قدیمی تر دیگر جوابگوی آن نیستند و احتیاج به جواب امروزی دارند.

پلنوم کمیته مرکزی در شرایطی برگزار شد که ما چه در سطح جهان و چه در سطح منطقه و چه در سطح جامعه ایران با مسائل پیچیده ای طرف هستیم که رنگ خود را به هر مسئله ای میزنند و همین پیچیدگی اوضاع رنگ خود را به پلنوم اخیر ما زده و سوالات و مسائلی را روی میز ما هم قرار داده بود.

صفحه ۴

در این شماره می خوانید:

از حاشیه به متن جامعه برویم! * / مظفر محمدی (صفحه ۵)

انتخابات ریاست جمهوری و تلاشی دیگر برای فریب / مصاحبه رادیو نینا با خالد حاج

محمدی / (صفحه ۸)

انقلاب بهمن ۵۷ ایران، شکست یا پیروزی؟ / گفتگوی رادیو نینا با مظفر محمدی

(صفحه ۹)

اطلاعیه پایانی / پلنوم سی و نهم کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی) /

(صفحه ۱۲)

اعتراضات کارگری باید به قدرت دفاع از خود مسلح شود* / مصطفی اسد پور

(صفحه ۱۲)

”کنشگران“ یک سنت آشنا / فواد عبداللهی (صفحه ۱۵)

زیر آوار پلاسکو (صفحه ۱۶)

۲۱۵
کمونیست

ماهانه منتشر میشود فوریه ۲۰۱۷ - بهمن ۱۳۹۵

www.hekmatist.com

تعیین حداقل دستمزد ۹۶

امسال هم به روال سالهای قبل بحث تعیین حداقل دستمزد توسط دولت و ارگانهای مربوطه راه افتاده است. تلاش گسترده ای به نام کارگر و برای جلب توجه دهها میلیون کارگر به "توجه ویژه و کارشناسانه" دولت اعتدال به زندگی طبقه کارگر و "برسمیت شناختن" مشکلات معیشتی این طبقه و تحقیق و تفحص "همه جانبه" آنها به راه افتاده است. برای پیش برد این سیرک و قبولاندن تعرض به سطح زندگی طبقه کارگر به نام "تعیین حداقل دستمزد"، علاوه بر مشتی "محقق" موجب بگیر، وزارت بهداشت، بانک مرکزی، انستیتوی تغذیه، وزیر و کارشناس اقتصادی و...، کمیته های تعیین دستمزد متشکل از تشکلهای "کارگری" دست ساز خود را به کمک گرفته اند.

از هم اکنون زمره ده درصد افزایش دستمزد در دالانهای خود دولت و سخنگویان کارگری آنها با توجه به اعلام نرخ تورم ۸ و ۶ دهم درصدی مورد ادعایشان، شنیده میشود. دولت اعلام کرده است که "نمایندگان کارگری" و کارفرمایی امسال باید در "نهایت تامل و جدیت" تلاش کنند پیش از نشست شوراها عالی کار، رقم مشترکی به عنوان حداقل مزد سال آتی بدست بدهند و مانع بروز کوچکترین اختلافی در میان خود رو به جامعه شوند. اعلام کرده اند همه باید یکدست بر اساس "مصالح مملکت" با تحمیل پایین ترین سطح ممکن حداقل دستمزد به طبقه کارگر توافق کنند، قال قضیه را بکنند و برای یکسال دیگر پرونده افزایش دستمزد را ببندند.

نمایندگان دولت و همه مقامهای مربوطه از وزیر کار تا معاون او پا پیش گذاشته و برای فریب کارگران به این طبقه اعلام میکنند که دولت و حاکمین مملکت به وضع وخیم معیشتی این طبقه، به فقر و ناتوانی اکثریت بزرگی از این طبقه در تامین ابتدائی ترین امکانات زندگی، واقفند. اذعان میکنند بخش بزرگی از طبقه کارگر بیکار و در وضعیت فلاکت باری زندگی میکنند. میگویند شاغلین برای تامین زندگی مجبور به کار چند شغله هستند، هفتاد درصد بازنشستگان مستمری بگیر، ناچارند در سن پیری برای خود کاری دست و پا کنند تا از عهده مخارج زندگی برآیند و وضع زنان کارگر که دیگر تعریفی ندارد. میگویند وضع معیشتی قابل دفاع نیست و دولت متاسف است، اما در شرایط رکود، افزایش دستمزد رکود را تعمیق میکند. میگویند افزایش دستمزد باعث امتناع بنگاهها از استخدام کارگران و روی آوری آنها به استخدام غیر رسمی میشود.

این چرندیات تکراری و همیشگی قرار است طبقه کارگر ایران را "قانع" کند که از این بهتر چیزی متصور نیست. معلوم نیست چرا این "دلسوزان" مملکت برای کاهش بحران اقتصادی درصدی از دارایی سرمایه داران کت و کلفت آن مملکت را کم نمیکند. چرا در درک وضع "وخیم اقتصادی" و ضرورت فهم آن، بیت رهبری، سران جمهوری اسلامی، وزراء، نمایندگان مجلس، روسای سپاه و مراکز اطلاعات و زندانها و دهها دستگاه سرکوب و استبداد با مخارج بسیار بالا و درآمدهای باد آورده، شریک نیستند و کسی به فکر سنجش سطح زندگی و نیازمندیهای آنها و دادن رقمی برای حداکثر حقوق دهها میلیونی شان بدست نمیدهد. چرا زمانی که به دستمزد کارگر میرسد، علیرغم اذعان خود به خط فقر بیش از ۳ میلیون تومان، با دست و دل بازی از تعیین رقمی کمتر از یک میلیون تومان به قیمت تنباهی صاحبان واقعی آن جامعه سخن میگویند. با این وصف همین حداقل دستمزد شامل بخش بزرگی از طبقه کارگر نمیشود و آنها بدلیل شمول نشدن قانون کار از این هم بی بهره اند.

کل این تبلیغات فریبکارانه برای جلب رضایت طبقه کارگر ایران به

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

تعیین حداقل ...

بردگی است که نیاز بورژوازی ایران و دولتش جهت بالا بردن سود به قیمت تباهی زندگی چند ده میلیون انسان آن جامعه است.
آنها صدای اعتراض این طبقه و نفرت او از مناسبات موجود و حاکمیت بورژوازی را شنیده اند.
میدانند اگر تنها بخشی از کارگران نفت، گاز، پتروشیمی، ماشین سازی ها و برق و ترانسپورت و ... اعتراض کنند، هر چه رسته اند پنبه میشود.
در دنیای واقعی تعیین میزان دستمزد کارگران را توازن قوای میان آنها و بورژوازی و دولتش مشخص میکند.
این میدان جدال همیشگی میان این دو طبقه است و تلاش برای عقب راندن بورژوازی به فصل و زمان معینی به عنوان تعیین حداقل دستمزد گره نخورده است.
حتی زمانی که نمایندگان دولت و کارفرمایان همراه با نمایندگانی از تشکلهای دست ساز خود و بدون حضور نمایندگان واقعی کارگران بر سر تعیین حداقل دستمزد چک و چانه میزنند، هنوز سطح اتحاد و اعتراض طبقه کارگر تعیین میکند که آنها چه تصمیمی بگیرند.

دولت روحانی کمر همت بسته است تا نهایت تعرض ممکن به معیشت کل طبقه کارگر در قالب حداقل دستمزد و در سایر عرصه ها از قانون کار و ساعت کار و شرایط کاری و استخدامی تا بیمه بیکاری ناموجود... را برای تامین بهترین شرایط سود دهی بیشتر سرمایه دنبال کند.
اما اینکه طبقه کارگر در مقابل این گستاخی چه عکس العملی نشان خواهد داد و چگونه صیفبندی میکند، امری است بر دوش رهبران و فعالین کمونیست این طبقه.
استدالات پوچ نمایندگان دولت و سرمایه داران در خصوص رکود و منافع مملکت و ناتوانی در افزایش حداقل دستمزد برای هیچ کارگر آگاهی پشیزی ارزش ندارد.
دولت آقای روحانی زمانی که میخواهد "افتخارات" خود را به رخ جامعه بکشد، از رشد اقتصادی ۵ درصدی و بازگشت پولهای بلوکه شده دوره تحریم و همزمان بالا رفتن قیمت نفت و افزایش تولید در نفت و گاز و سودهای بالای پتروشیمی ها و ماشین سازی ها و قراردادهای جدید را شهادت می گیرد.
اما امروز که بحث دستمزد و فصل تعیین حداقل دستمزد در کار است، مشکلات اقتصاد و بحران و ضرورت تولید ارزان و منافع مملکت را در مقابل کارگران قرار میدهد.

بی تردید طبقه کارگر ایران میتواند تعرض دولت روحانی و کل بورژوازی ایران به سطح معیشت خود را پس بزند و آنها را افسار کند.
این امر در گرو اتحاد و مبارزه مستقل این طبقه برای افزایش دستمزدها متناسب با تورم و همزمان برای تامین بیمه بیکاری است.
هیچ مرجعی صلاحیت تعیین دستمزد کارگران جز خود آنها به عنوان یک طبقه و از طریق نمایندگان مستقیم خود را ندارد.
سال آینده قرار نیست باز هم ما شاهد فقر و بی حقوقی بیشتر دهها میلیون انسان و خانواده های آنها باشیم.
سال آینده میتواند سال اعتراض متحد ما به جهنمی باشد که برایمان درست کرده اند.
بیشک امروز از فرصتی که کل دستگاه تحمیق بورژوازی و دولت روحانی بکار افتاده است تا یک تعرض افسار گسیخته دیگر را به نام تعیین حداقل دستمزد به ما تحمیل کند، باید نهایت استفاده را کرد.
اگر قرار است دولت و کارفرماها و تشکلهای ضد کارگری دست سازشان همراه صف طولیی از خادمین آنها در مورد سبد خانواده کارگری صحبت کنند، دلیلی ندارد که کارگران در هر مرکز کاری دور هم جمع نشوند و خواست خود را به اطلاع کل جامعه نرسانند.
دلیلی ندارد که رهبران و فعالین واقعی کارگری در مراکز اصلی صنعتی پرچم اتحاد کل این طبقه را برندارند و اعلام نکنند که طبقه کارگر ایران بیش از این زندگی بردگی را قبول نمیکند و خواهان افزایش کل دستمزدها به میزان حقوق نمایندگان مجلس است.
کارگران رادیکال و سوسیالیست میتوانند پیشقراولان چنین اتحادی باشند و ورق را در جدال با بورژوازی ایران و دولت روحانی به نفع طبقه کارگر و به نفع کل محرومان جامعه برگردانند.

حزب کمونیست کارگری- حکمتیست(خط رسمی)

۱۶ ژانویه ۲۰۱۷

سندیکا، بیمه بیکاری و ...

مقدمه

بعد از بسته شدن پرونده شوراهای اسلامی حالا ظاهرا نوبت آنست که طبقه کارگر در ایران همان تجربه را یکبار دیگر اینبار با سازمان مهندسی شده دولتی انجمنهای صنفی از سر بگیراند.
تمام فرق مسئولان و باصطلاح نمایندگان انجمنهای صنفی در آنستکه کمتر صلوات میفرستند و کمتر امام امام میکنند!
بعد از آن تازه نوبت سندیکا میرسد.
بعد هم اگر خدا بخواهد و در و تخته بودجه مملکت در مجمع مصلحت جور در بیاید، شاید نوبت به بیمه بیکاری برسد.
اگر این داستان بغایت مسخره است، اگر به معنای تباهی یک نسل و سی سال آزار از عمر تک تک اعضای طبقه کارگر در سراسر ایران تمام شده است، فریبی در کار نبوده است.
جمهوری اسلامی هارترین دستگاه سرکوب را مستقیما به جان کارگر جامعه انداخته است، اما هرگز تحمیق تکیه گاه اصلی او در تقابل با طبقه کارگر نبوده است.
تاکید بر این واقعیت از این لحاظ اهمیت دارد که چگونه نیروهای رنگارنگ بورژوایی در جامعه همچون کفتار روی دوش طبقه کارگر عقب رانده شده، برای دکان سیاسی خود اعتبار و داستان مبارزاتی خریده اند.
بررسی این دمل چرکین و مشخصا از زاویه کارگران در کردستان موضوع این نوشته است.
تز اصلی نوشته در این خلاصه میشود که کارگران در کردستان نه تنها نباید به انجمنهای صنفی تن بدهد، بلکه باید از همین امروز سندیکاهای مستقل و غیر دولتی خود را بگونه ای سازمان دهد که با خواست بیمه بیکاری سیکل خرمرد رندی جمهوری اسلامی و کل بورژوازی در ایران را در هم ببیجد.

باز هم در مورد مبارزه اقتصادی

میحث مبارزه اقتصادی طبقه کارگر در دستگاه فکری مارکسیستی به بختک تمام و کمال طبقه کارگر تبدیل شده است.
فلسفه این میحث بسادگی در آماده ساختن توانایی ذهنی و مادی (سازمانی) طبقه کارگر برای یک انقلاب فوری کارگری نهفته است.
در این میحث چندین فرض پایه ای مبارزه طبقاتی بدوا پذیرفته شده است:

اول: بوررژوازی نمیتواند و نمیخواهد موقعیت اقتصادی طبقه کارگر را بهبود دهد.
آیا واقعا نیازی در مورد مشخص ایران اقتصاد متکی به نیروی کار ارزان وجود دارد؟

دوم: دستاوردهای طبقه کارگر در عرصه اقتصادی در مقابل بورژوازی بناگزیر گذرا و به قیمت سنگین خواهد بود.
تمام این پروسه باید بگونه ای سازمان یابد که کل طبقه کارگر را از نظر ذهنی هر چه سریعتر قانع سازد و از نظر سازمانی بگونه ای باشد که طبقه کارگر را عملا برای انقلاب کارگری آماده سازد.

سوم: محرومیت های اقتصادی در میان صفوف

طبقه کارگر تفرقه میافکند، امید را کور میکند.
مبارزه اقتصادی مستلزم راه و روشهایی است که این آفت ها را خنثی سازد و صفوف طبقه را متحد و رزمنده بار بیاورد.

در بحث مبارزه اقتصادی توجه اصلی به اکونومیسم از اهمیت اساسی برخوردار است؛ نه به این خاطر که احتمالا یک اکونومیست

دستاوردهای بیشتری را دوره مبارزه اقتصادی طولانی تری منظر دارد.
"اکونومیسم" نقد

بلشویبکها یک نقد به صف درونی حزب، یک نقد و هشدار به بخشی از حزب است که نباید در

اثرات حاصل از مبارزه اقتصادی مبالغه کرد.

بحث در میان رگه هایی از فعالین کارگری است که بدوا بر سر مبارزه و سازماندهی صفوف طبقه بر علیه بورژوازی شریک و متفق القول هستند.

بحث بر سر درجه توانایی طبقه کارگر در یک انقلاب فوری است.

ایجاد سر پل میان انجمنهای صنفی و مبارزه اقتصادی طبقه کارگر بطریق اولی نامربوط است، این نه یک توهم بلکه حد اعلای ناآگاهی در میان طبقه کارگر است.
اینرا باید به حساب عمق حماقت در میان طبقه کارگر نوشت.
انجمنهای صنفی دنباله و تداوم برنامه ریزی شده اجرای سیاستهای جمهوری اسلامی در میان طبقه کارگر است.
هیچ کجا و به اعتبار خود انجمنهای صنفی منشاء خیر برای کارگر نبوده اند.
انجمن صنفی درست در تشابه با سلف خود شوراهای اسلامی، آنچه را که دولت و مجلس در حال حاضر در چهارچوب قانون اساسی در محرومیت طبقه کارگر ممکن و مصلحت میدانند را؛ بعنوان

دستاورد به تخم چشم هر تک کارگری فرو میکند.
انجمن صنفی از کارگر میخواهد حتی برای میل هر صدقه تحقیر آمیز صف ببندد، کت و شلوار بر تن کند، جلسه بگیرد، از همهمه بپرهیزد و با انتخاب بهترین نمایندگان تضمین بدهد که به سهم خود راضی است!

اگر این یک ورد و یک نسخه سحر آمیز نیست که نه فقط منطق بلکه روح انقلاب و حکومت فوری کارگری را از جامعه فراری میدهد پس چیست که حتی مفاهیم ساده و پیش پا افتاده همچون تشکل و مبارزه و حق و شایستگی و احترام و عزت نفس را هر چه بیشتر از دسترس کارگران دورتر میسازد؟
برای پاسخ به این سوال، بجای کنکاش در آسمانها و فلسفه بافی قازورات متداول اندر کشف مردم شناسانه، این نوشته به کارگران در کردستان پرداخته است.

سرنخ اصلی نوشته آنجاست که اولاً، کردستان به اعتبار وزن آگاهی و مبارزاتی طبقه کارگر امید و به اعتباری، دروازه قدرت کارگری در کل جامعه ایران به حساب آمده است؛ هنوز بسیاری در قالب نیروهای ناسیونالیستی کرد همه موقعیت سیاسی کردستان را مربوط به مبارزه مسلحانه پیشمرگه ها ارزیابی میکردند.
امروز در حالیکه جملگی این ناسیونالیستها در فرسنگها دورتر از مرزها، سختی های روزگار را با قهر و آشتی نوینی با هم پشت سر میگذارند؛ طبقه کارگر کردستان و نسل جدیدی از کارگران جوان در وسیعترین مبارزه اساسا در زمینه اقتصادی راه را برای یک زندگی بهتر هموار میسازند.
تز اصلی نوشته بر این استوار است که جنبش سندیکاهای کارگری در کردستان با خواست بیمه بیکاری میتواند دروازه قدرت طبقه کارگر ایران در مصافهای طبقاتی شود.

چرا کردستان، چرا سندیکا و چرا بیمه بیکاری؟

موقعیت کارگران در کردستان در جنبه های اصلی فرق مهمی را نسبت به کل طبقه کارگر در ایران در بر ندارد.
ابدا غیر منظره نیست که دامنه بحران اقتصادی در جامعه کردستان نیز بصورت بیکاری گسترده بروز داده و سیاستهای سرکوبگرانه جمهوری اسلامی راه بر تحركات کارگری بسته باشد.
اما دلایل مهم سیاسی دیگری در مورد وضعیت سیاسی و توازن قوای میان مردم (به مفهوم دقیقتری از این کلمه باز میگردم) و جمهوری اسلامی (به این پدیده نیز بطریق اولی باید باز خواهم گشت) که به مفاهیمی مثل بیکاری و معیشت و امثال آن تفاوتهای جدی را بدست دهد.

پر واضح است که شکافهای عمیق طبقاتی مهر خود را بر همه جنبه های زندگی در جامعه نیز کوبیده است، اما در عین حال باید در بررسی موقعیت طبقه کارگر یک بُعد دیگر را در محاسبات خود وارد کرد.
در مقایسه با مردم سایر نقاط ایران بخش بزرگی از کردستان و بخصوص شهر سنندج در راس آن یک دوره ده ساله از کشمکش با جمهوری اسلامی بر سر نفس حاکمیت را پشت سر دارند که سایه خود را کماکان بر زندگی، سرنوشت و مبارزه طبقه کارگر، و از این زاویه بر سر کل جامعه تحمیل میکند.
در بیان خیلی ساده، در جامعه فرودستی و فقر و بیکاری، در مقایسه مثلا با تهران، به همان اندازه "محتوم" نبود، برای طبقه کارگر اوضاع میتوانست و هنوز میتواند کاملا دگرگون باشد.
در بیان ساده در بررسی وضعیت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کارگران در کردستان و به تبع آن کل این جامعه، همواره باید در سایه تجربه زندگی نسل معاصر، باید به خاطر آورد که با نیروی همین طبقه "اوضاع میتوانست و هنوز میتواند کاملا دگرگون باشد!"

در یک مقایسه ساده میتوان دید که کشمکش طبقه کارگر کردستان با دولت دائما ادامه داشته است و امروز وسیع تر از هر موقع دیگر است.
عطش این کشمکش در بسیاری موارد مهر سندیکای مستقل کارگری را بر خود دارد.
هر چند این مبارزات به مرور زمان از انجمنهای صنفی فاصله میگیرد اما بند ناف خود را از انجمنهای صنفی قطع نکرده و به همین دلیل هر چقدر هم این سندیکاها مستقل بوده باشد، ولی دستاورد مهمی برای کارگران بهمراه نداشته است.

در متن فاکتورهای ذکر شده، تز اصلی نوشته بر دو استنتاج زیر از تجربه مبارزاتی خود کارگران استوار است:

اول: با بیکاری عظیم ناشی از وضعیت اقتصادی کلی در ایران و ساختار ضعیف اقتصادی در کردستان خواست اقتصادی کارگران تنها در مطالبه بیمه بیکاری قابل پیگیری است.

دوم: بیمه بیکاری ابزار واقعی و پایدار مبارزه

کمونیست ۲۱۵

طبقه کارگر در دفاع از زندگی خود است.
این خواست بر متن اقتصاد متکی بر نیروی کار ارزان در ایران مستلزم حق طلبی بی چون و چرای یک طبقه کارگر است که حتی در مقابل ورشکستگی کارخانه ها شانه بالا میاندازد و برای خود حقانیت اداره جاکعه را قائل میباشد.
این واقعیت نوع دیگری از مبارزه و سازماندهی را از طبقه کارگر میطلبد.
فعالیت سندیکایی باید خصوصیات دیگری بخود بگیرد.
کردستان با سابقه و زمینه های سیاسی خود از هر جای دیگری برای این هدف آماده تر است.
مبارزات کارگری در کردستان میتواند دروازه گذار طبقه کارگر ایران در راه یک جنبش سراسری قدرتمند علیه بیکاری شود.
این راه نجات خود این طبقه نیز هست.

کردستان، توقعات و افق طبقه کارگر در آینده واقعیت

پیشتر از یک بُعد زمانی گفته شد.
در سایه این مولفه بخصوص آمار و ارقام جان میگیرند، از صفحه کامپیوتر و خطوط مندرج در نشریات خارج شده و بیرحمانه به ذهن و اعماق فکری خواننده هجوم میبرند.

بیکاری و بیمه بیکاری:
در یک عنوان مربوط به "خدمات اجتماعی دولت به شهروندان استان کردستان" که در یازده سایت خبری در چهل و هفت مناسبت گوناگون تکرار شده است، به آگاهی رسانده شده است:
تعداد مشمولین بیمه بیکاری دو هزار سیصد نفر است.**(1)**
هیچ توضیحی در مورد جزئیات مشمولین و تعداد دقیق کارگران در میان آنها درست نیست.
در همین خبر بقول آقای خداینده لو مدیر کل اداره امور اجتماعی استان این تعداد حاصل هجده درصد افزایش دریافت کنندگان بیمه بیکاری از سال گذشته است.
آقای بیگلری نماینده مجلس از استان کردستان دریافت کنندگان بیمه تا پایان سال به مرز سه هزار نفر خواهد رسید.
مطابق آمار دولتی کردستان بعد از لرستان، مقام دوم در سراسر ایران در کثرت تعداد بیکاران را یکد میکشد.
بیش از هر کس نماینده سنندج در مجلس شورای اسلامی اصرار دارد که آمارهای دولتی سراسر دروغ بوده و نرخ واقعی بیکاری در کردستان بالغ بر چهل درصد میباشد.

کار کودکان:
کردستان بعنوان یک مرکز سنتی قالبیایی در ایران در بر گیرنده بخش بزرگی از کودکان کار نیز هست.
اما تقریبا هیچ اثری از مبارزه علیه کار کودکان را در آن نمیتوان سراغ گرفت.

فقر:
کردستان که زمانی از مراکز پرشور مبارزه علیه خرافات اسلامی بود در چند سال اخیر شاهد شکل گیری مرتجع ترین دستجات ارتجاعی سلفی بوده است.
فقر مهمترین زمینه رشد این دستجات بوده است.

کردستان: کولبری و سرزمین خفت

وطن ناظر بر یک سرزمین است.
همه تقدس میهن در آن زمین سفتی نهفته است که روی آن میشود کارخانه ساخت، دهانه ای به سمت قعر زمین بر پا کرد، میتوان دور آن سیم خاردار کشید، کارگران متعلق به این وطن را کاملا آزاد گذاشت که در داخل مرزهای مقدس تا جان در بدن دارند کاخ بسازند و رفاه و تجمل بیافرینند.
منت بزرگ وطن بر سر طبقه کارگر بخصوص آنجاست که حق بی چون و چرای فروش نیروی کار را به او، و نه فقط به او، بلکه به فرزندانش و نسل پس از نسل او اعطا می سازد.
او صاحب وطن است، و شهروندان عزیز کارگر صد البته حق دارند هر کجا در زیر آسمان پر ستاره این پهناور و پر برکت در جستجوی نان هر طور و هر قدر که دلشان میخواهد و آنقدر که عقلمان میرسد، یا آنقدر که جسم و جانشان اجازه میدهد، و یا دست کم تا جاییکه پست فطرتی برای بکارگیری طفل معصوم و یا برای بستر عزیزانم دندان تیز کرده باشد؛ جد و جهد بخرج دهند و بهره ببرند.
وطن در عین حال کوهها، رودخانه ها و جنگلها را در بر میگیرد.
اگر کارگر در زندگی واقعی از اختیار و مالکیت هیچ و مطلقا هیچ چیز برخوردار نیست، اگر افسار تمام وجوه زندگی از خانه، محل کار، ساعت کار، دستمزد و تا قبرش بتمامی و بدقت بر اساس متافع دیگران تنظیم شده است، اما او میتواند در "مالکیت" این کوهها به عالم و آدم فخر بفروشد، تا سر حد جنون عاشق سخره ها شود، با شعر و غزل سرمست شود، در جبران همه توسری ها و محرومیت ها، به یکباره عقاب و شیر و پلنگ شود و قله ها را به اعماق جنگلها بهم بدوزد...
اما

سندیکا، بیمه بیکاری و...

کردستان بیش از یک وطن، و "برکات" آن بیش از یک سرزمین است. مگر میشود از یک نسل از کارگران در کردستان حرفی زد و پای کولبرها را بمیان نکشید؟

چه بسا مقطعی را در زندگی اهالی کشورهای گوناگون میشود سراغ گرفت که قحطی و جنگ یا مصائب مختلف مردمان را به شیوه زندگی صد سال قبلتر سوق داده است. کم نیستند زحمتکشانی که برای تامین زندگی به شرایط برده وار تن داده اند. کارگران افغانستانی در ایران گواه این واقعیت هستند. اما پدیده کولبری (اداره کار استان کردستان انرا همانطور که واقعا هست، **پارکشی** مینامد) یک سر سوزن به چاره جویی ناچارانه انسانها در مقابل مصائب ربطی ندارد. این خودِ مصیبت است. ابعاد آن دیگر از حد یک مصیبت ملی فراتر رفته است. زمانی نه چندان دور حمل مقداری بار برای یک مرد جوان قوی هیکل در یک مسیر دشوار میتوانست یک درآمد شاید حتی مسرت بخش باشد، اکنون یک پدیده توده ای است، زن و مرد و کودک همسایه زیر انبوه بار با کمرهای خمیده، بدون وقفه در تمام طول سال آرامش را بر گرگ های وحشی حرام کرده اند. در همهمه میدان تقسیم بار واقعا فریاد و شرط و شروط دلال صاحب بار نویر است، مگر دستمزد مربوطه چقدر است؟ از آن غیر قابل فهم تر مسابقه، فردگرایی، و تنهایی بارکش بینو با باری است که قطعا به گرده هیچ اسبی نمیتوان بست. بارکشی جمعیت بزرگی از کارگران در کردستان را بخود اختصاص داده است. کولبری به منبع اصلی درآمد و تامین معاش خانواده های زحمتکش تبدیل شده است. بارکشی به معنای عقب نشستن دست جمعی یک **طبقه** از شایستگی و نرم های زندگی برای تمامی یک نسل در آن جامعه است.

مساله اساسی آنجاست که از خود ببرسیم چرا طبقه کارگر در صف بندی یک مبارزه قدرتمند بر سر بیمه بیکاری دودلی بخرج میدهد؟ نیش تا بناگوش باز اداره تامین اجتماعی کردستان تا زمانی که هر یک تک کارگر بجای کرپدورهای این سازمان، راه کوههای سر به فلک کشیده را در پیش میگيرد؛ لب و لوجه آویزان بورژوازی کرد از جمله برای تکله کولبران در سر مزرها؛ هیچکدام پر بیراه نیست. مهم اینستکه طبقه کارگر، هر تک زحمتکش کولبر کرد، هر فعال کارگری از خود بپرسد چرا باید تن داد؟ تا کی باید تن داد؟ در دل نداری و تکاپوی نیازهای فوری، دردل تنهایی شاید مجال کافی بدست نیاید، ولی در تجمعات چاره جویی کارگری آیا وقت اتمام حجت نرسیده است؟ آیا برای نجات حرمت و زندگی هزاران عضو این طبقه دیر نیست؟ هفته گذشته چهار زحمتکش کولبر زیر سنگینی بار عظیم و تلنباری از برف جان خود را از دست دادند. آیا حق نبود جنازه ها بجای سردخانه سر از اداره کار و تامین اجتماعی در میاورد؟ راستی آیا یک اعتراض کارگری بر سر تحقق بیمه بیکاری برای پیروزی خود به این تعداد از کشته های کارگر نیاز داشت؟ سی سال پیشتر، همین حادثه دست کم با تعطیلی یکپارچه و یک اعتراض همگانی پاسخ میگرفت.

انجمن صنفی، سندیکا و دیگر هیچ!

بیش از دو دهه از کشمکش میان کارگران و اداره کار جمهوری اسلامی میگنزد، همه پیشرفت حاصله را میتوان در دو راهی انجمنهای صنفی مد نظر دولت و یا سندیکاهای مستقل کارگران خلاصه کرد. دعوا بر سر تحمیل نمایندگان واقعی و منتخب کارگران در مقابل لیست دلخواه اداره کار است. اداره کار از یک طرف وجود سندیکا را برسمیت میشناسد و از طرف دیگر قلدرانه رسمیت یافتن عملی سندیکا را به میل خود به ناکجا آباد موکول ساخته است. این نقطه تعادل طلایی برای بورژوازی ایران و حکومت جمهوری اسلامی است و در عین حل این ایستگاه آخر و این بن بست غیر قابل عبور طبقه کارگر کردستان را شکل داده است. مساله اینست که سندیکاهای کاملاً مستقل نیز با بر گزیدن مبارزه اقتصادی در چهارچوب مجاز و روشهای مبارزاتی معطوف به خواستهای کوچک عملا راه هر گونه دستاوردی را بر روی خود بسته است. برای شکستن بن بست باید مولفه های این موقعیت را شکافت.

مواضع "صادقانه" و ضد کارگری اداره کار کردستان

سیاست اداره کار کردستان (به مفهوم کل دستگاه حکومتی جمهوری اسلامی در مواجهه با طبقه کارگر در کردستان) بر دو پایه استوار است: اولاً، این اداره هیچ توهمی به طبقه کارگر کردستان ندارد. به عمق بد بینی و عدم اعتماد توده کارگر و فضای ضدیت با رژیم در کردستان آگاهی دارد. این حکومت با علم بر برد کوتاه مدت اسلحه سرکوب مستقیم برای پیشبرد سیاستهای خود، اساساً بر وقت خریدن و فرسودگی نیروی کارگران متکی است.

ثانیاً، اداره کار کردستان بخوبی بر ضعف صف کارگران، عدم تشکل، سستی پیوندها و عدم اتحاد میان کارگران واقف است.

سندیکای کارگری، به عبارت دقیق تر صرفاً تابلوی سندیکا، در کردستان نقطه سازش جمهوری اسلامی در مقابل فشار اعتراض کارگری است و از طرف دیگر ظرفی است که میتواند کارگران را در دالانهای مقررات و قوانین سالیهای سال سر بدواند.

سندیکا: انتخاب یا اجبار برای کارگران در کردستان!

بهر دلیل سندیکا بعنوان راه معتبر تشکل یابی کارگر در کردستان شناخته شده است. اگر نه همه، اما قطعا رگه اصلی سندیکاها در کردستان منشاء سرگردانی کارگر بوده اند. این سندیکاها در خدمت هر هدف آشغال دیگری بکار گرفته شده اند بجز اینکه اولاً قدمی در راه مطالبات اقتصادی کارگران بردارند و ثانیاً قدمی در راه اتحاد و تشکل یابی کارگران برداشته باشند. سندیکا و کارگران در کردستان جولانگاه فضا و نیروهای اپوزسیون ضد رژیمی و شرکای ناسیونالیست کرد عمل کرده است. سندیکا بخودی خود در این میان بیگناه است. این جریانات حتی از نمایشات تفریحی برف بازی تعطیلات بخشداریهای دولتی و یا فرجه بخشش طلبی از اولیای دم در میدان ارتجاعی قصاص نیز امر "سوسیالیستی" مد نظر خود در راه نجات کردستان را هم تعقیب کرده اند! در پایان این بیلان امروز کارگران در کردستان اسیر توهم به سندیکا، در موقعیت بسیار ضعیف در مطالبات اقتصادی و با توشه اندک در اتحاد صفوف خود در تقابل با بورژوازی بجا مانده است.

کردستان: مهد آزمایش وسیع سندیکاهای کارگری

سندیکا نمیتوانست و نمیتواند انتخاب کارگر کمونیست برای تشکل یابی کارگران در کردستان باشد. اما رهبران کارگری بر متن شرایط عینی و زمینه های عینی مبارزه خود را پیش میبرند. سندیکا نه یک آلترناتیو صرف سازمانی بلکه سنبل بارز یک افق مبارزاتی معین در میان کارگران کردستان را تشکیل میدهد. این افق و سندیکای منبعث از آن گویای یک عقب نشینی بزرگ طبقه کارگری است که اکنون پیگیری مطالبات اقتصادی محدود و در چهارچوب قوانین جمهوری اسلامی را در وسع خود میبیند. به همین دلیل رهبر کمونیستی کارگری چاره ای جز این ندارد که سندیکا و مطالبات اقتصادی از کانال سندیکا را نقطه عزیمت بسیج کارگران در کردستان قرار دهد. بر متن این زمینه سندیکاهای کارگری به امر حیاتی کارگران و حزب کارگری و کمونیستی طبقه کارگر تبدیل میشود. هیچ حقه و هیچ راه میان بری در کار نیست. اولاً، میدان بازی سندیکا به معنای ابزار چانه زنی طبقه کارگر بر سر خواستهای اقتصادی را نمیتوان بدلخواه تعیین کرد. یک فعال سندیکایی برای به کرسی نشاندن خواست های اقتصادی مدنظر خود باید توانسته باشد تعداد قابل ملاحظه ای از کارگران شاغل حرفه مربوطه را حول ممکن و مطلوب بودن مطالبات سندیکایی مد نظر بسیج کرده باشد.

ثانیاً، یک سندیکای کارگری بخودی خود، و با هر تکه نانی که در دستاورد خود به کارفرما و دولت تحمیل کند، برای طبقه کارگر یک سنگر "مقدس" است. این سندیکا نه نیاز دارد و نه میتواند سنگر مبارزات سیاسی ضد رژیمی کارگران گردد. مشکل طبقه کارگر با انجمنهای صنفی در آنست که قبل از هر گونه بهبودی، و در ازای بهبودهای پوچ و بی ارزش از کارگران سند مطلوبیت حکومت سرمایه را مطالبه میکند. جریانات ضد رژیمی در طرف دیگر همان سکه، با پرچم سندیکا و مبارزه اقتصادی بر افق و مبارزه و

تشکل طبقه کارگر بر علیه نظم موجود خاک میپاشند.

کردستان: تجربه های ویژه از سندیکا

کمتر پدیده ای را در ادبیات کارگری و تاریخ مبارزات طبقاتی کارگران میتوان یافت کخ باندازه سندیکا منشاء اختلاف نظرهای عظیم شده باشد. خود تجربه ایران از سندیکاهای اساساً معطوف به قدرت حزب سوسیال دمکرات سالیهای ۱300 و سندیکای معاصر شرکت واحد دنیایی از تفاوت در ساختار و اهداف را نشان می دهد. به این معنا فعال کمونیست برای درهم شکستن توهم به سندیکا باید از طرفی امکان تجربه عملی آنرا برای توده کارگر فراهم بیاورد و از طرف دیگر همزمان بنیادهای توهم به این پدیده را مداوما نقد کند. آنچه که یک فعال کارگری را از یک موعظه گر پیش گو تفکیک میکند خصوصیات نوع فعالیت های "سندیکایی" اوست:

اول: نباید به محدودیتهای سندیکا تن داد. از همین امروز و در دل تجربه سندیکایی طبقه کارگر را در ساختاری به مراتب فراتر از صرف سندیکاهای حرفه ای سنتی متشکل ساخت. آیا واقعا نشدنی است سندیکای زنان خانه دار، سندیکای زنان قالی باف، سندیکای دانش آموزان، سندیکای همسران کارگران ساختمانی، سندیکای بقالان، میوه فروشان و غیره را تشکیل داد؟ چرا نباید تشکل و حتی مستقیماً سندیکای مستاجران را تشکیل داد؟ بالاخره چه کسی باید بداد مبتلایان به سرطان برسد؟

دوم: این سندیکاها باید بدوا خصلت محلی داشته باشند. نباید اصل تشکل را فدای تشریفات و ملزومات تشکل سراسری کرد. هدف بهم بافتن کارگران بر پایه جلسات حضوری و تصمیم گیری جمعی یا همان مجمع عمومی کارگران باید باشد. سوم: در درجه اول باید تشکل را با جمع کارگران تشکیل داد و سپس رسمیت یافتن آنرا به یک کشمکش طولانی با مقامات رژیم سپرد. تشکیل سازمانهای کارگری امر خود کارگران است. یک تشکل کارگری میتواند بنا به مصلحت یک هیئت مدیره نمایشی برای بستن دهان مقامات اداره کار داشته و اصل فعالیت خود را به میل اعضا به پیش ببرد.

چهارم: باید اصل را بر اعتراض قرار داد. تجمعات دائمی کارگران طلبکار و شاکی باید مقامات و ادارات را کلافه کرده و امر حکومت را

عملا مختل کند.

پنجم: باید آگاهانه سنت مبتنی بر اتحاد طبقاتی کارگری را دامن زد. باید عالم و آدم بداند در کردستان کارگران بنا به تعلق سیاسی و حزبی و مذهبی پشت همدیگر را خالی نمیکند. تعلق به جریانات سیاسی را باید رسمیت داد و محترم شمارد ولی روشهای فرصت طلبانه و فرقه گرایی را باید منزوی کرد.

ششم، یک فعال طبقاتی کارگری بنا به تعریف قیل از اینکه یک فعال سندیکایی باشد در درجه اول متحد کننده صفوف کارگری در محل کار و زندگی خود است. این فعال کارگری فقر کارگر، کار کودک، کارگر مذهبی، فرودستی زن و یا نفوذ آراء ناسیونالیستی را میان کارگران امر بلافاصله خود دانسته و هر مورد از موارد ذکر شده و برای هر مورد همیاری جمع کارگران در دستور کار او قرار میگیرد.

کردستان و پرچم ناگزیر بیمه بیکاری

موقعیت ضعیف امروز جنبش کارگری بطور خاص و کارگران در کردستان بطور عام، بر خلاف موقعیت طبقه کارگر در سراسر ایران، حاصل حمله و یورش جمهوری اسلامی نیست. جوشش کارگران در کردستان همواره توسط ناسیونالیسم مورد تعرض قرار گرفته و اساساً موجودیت و دینامیسم و هویت مستقل خود را مورد انکار یافته است. ناسیونالیسم کرد درست همانند عکس برگردان سیاسی خود، اپوزسیون ضد رژیمی، تمام سرمایه سیاسی خود را بر تغییر رژیم از بالا قرار داده و منتظرند تا با دخالت امریکا یک حکومت دست نخورده بورژوایی را به ارث ببرند. جمهوری اسلامی منشاء نعمت آنهاست چرا که یک طبقه کارگر بدون تشکل و تسلیم و کم توقع را برای آنها به ارث خواهد گذاشت. کارگر محروم و کارگر متفرق و کارگر مبهوت در زمین مبارزه اقتصادی بی حاصل کل سیاستی است که این نیروها در دامن طبقه کارگر قرار میدهد. بیمه بیکاری برای همه کارگران بیکار دریچه شکستن این حصار است و کارگر را مستقیماً با دولت، مجلس، سیاست اقتصادی و بودجه درگیر میسازد.

این جایی است که طبقه کارگر باید برای آن خیز بردارد.

8 فوریه ۲۰۱۷

علیه بیکاری	
شماره بیست وسوم ۹ بهمن ۱۳۹۵ www.a-bikari.com	
اعتراضات کارگری باید به قدرت دفاع از خود مسلح شود	
	
۱- تجمع اعتراضی بی‌فایده، هم استراتژی هم تاکتیک!	
۲- خون بر شمشیر پیروز است	
۳- تظاهرات، تظاهرات تا پیروزی	
۴- کارگر چاره ای جز مبارزه ندارد	
۵- کارگر چاره ای جز پیروزی ندارد	
۶- انقلاب کارگری همین امروز!	
۷- کارگر و آرزوهای باطل دمکراسی و عدالت و رفاه	
۸- کارگر چاره ای جز مسلح شدن ندارد	
۹- بهانه دست دولت ندهید!	
۱۰- مبارزات صنفی را سیاسی نکنید!	
۱۱- کارگران و قانون	
۱۲- مشخصات اعتراضات جاری کارگری	
۱۳- صورت مساله، کدام اسلحه، کدام تسلیح؟	
سنگی بزرگ بر روی سینه شهر من	
در شهر من اکثریت عظیم ساکنین آن کارگرند، میلیونها میلیون اعضای این خانواده بزرگ مبشر کار و سازندگی هستند، این کارگران به همه چیز، به آب و برق و ترنها، به بهداشت و خوراک، به کارخانه ها به اسکله ها، به همه چیز جان میبخشند اما در همهمه گوشخراش همین شهر صدای کارگر بسختی بگوش میرسد.	
صفحه ۱۱	
شکسته نفسی یک لیدر: نتانیاہو صفحه ۱۲	
اسطوره دروغین رفسنجانی صفحه ۱۳	
کمپین	
کار کودکان در قالی بافیا:	
به این نتگ پایان دهیم! صفحه ۱۴	
طنز	
گوگل اکبر! صفحه ۱۵	

مباحثات پلنوم سی و نهم ...

کمونیست: منظور از پیچیدگی اوضاع چه است؟ در مبحث "اوضاع سیاسی و رئوس سیاست کمونیستی ما" ویژگی ایندوره را چگونه ارزیابی کردید؟

خالد حاج محمدی: در مورد اوضاع کنونی ما قبلا هم صحبت کرده ایم و از جمله به دوره ای که در آن قرار داریم نیز اشاره کرده ایم. اگر بخواهیم بسیار مختصر به پیچیدگی دوره کنونی اشاره کنیم، ما شاهد یک بی‌ثباتی در اوضاع دنیا هستیم. در سطح جهان و قدرتهای اصلی میتوان مشاهده کرد که هیچ دولت و قدرتی استراتژی روشنی که بتوان گفت در این دوره چه خواهد کرد، را ندارد. و به اعتباری سیاستهای آنها به مقداری زیاد پراگماتیستی و از امروز به فردا کردن است. دلیل آن از یک طرف به هم خوردن بالانس و توازن حاکم بر جهان و میان قدرتهای اصلی است از طرف دیگر بی جوابی بورژوازی جهانی در سطح ماکرو به اوضاعی است که خود آنها ساخته اند. در این دوره علیرغم ثروت عظیم موجود در جهان، شاهد فقر و محرومیت و بیکاری بیسابقه هستیم. شاهد جنگهای خانمان برانداز در خاورمیانه هستیم که علاوه بر ویرانی چند کشور و کشتار وسیع مردم و موج وسیع آوارگی و عواقب و ناروشنی آینده آن، شاهد ارتعاشات آن در خود اروپا هستیم و به اعتباری دنیا با یک ناامنی روبرو است.

در خود غرب در این دوره از طرفی شاهد تعرض وسیع به سطح معیشت طبقه کارگر و اقتشار پایین جامعه، عروج یک راست افراطی و فاشیستی با پرچم تعرض به همه ارزشهای انسانی، سیاسی و اجتماعی، تلاش در تحمیل یک عقب گرد و پس گرفتن یکی پس از دیگری دستاوردهای بشریت هستیم. از طرف دیگر شاهد یک نفرت عمومی و بی اعتمادی کامل بخش اعظم جامعه به قدرتها و احزاب سنتی و دولتهای حاکم بورژوایی هستیم. در چنین اوضاعی و در غیبت یک آلترناتیو قوی کمونیستی که بتواند این نارضایتی عمومی را زیر چتر خود جمع کند و راهی قابل وصول در مقابل طبقه کارگر و اقتشار پایین جامعه بگذارد، شاهد رشد نیروهای راست افراطی، نژاد پرست و عقب مانده هستیم. برگزیت انگلستان و رشد جریانات نژاد پرست و راست افراطی در اروپا و عروج پدیده ترامپ در آمریکا بروزات روشن این اوضاع است. به این اعتبار شاهد یک ناروشنی در اوضاع هستیم که دیگر پدیده ای به نام ثبات نسبی جهان وجود خارجی ندارد.

در چنین اوضاعی تنها جریاناتی شانس تاثیر گذاری و قدرت گیری را دارند که جواب روشن خود در شکل رادیکال و به زبانی افراطی را بدهند. همین حقیقت است که به راست افراطی هر چند برای دوره ای کوتاه هم باشد، امکان رشد و قدرت گیری را در مقابل احزاب سنتی و دولتهای حاکم داده است. کمونیسم هم یک جواب است و این دوره اگر احزاب چپ و کمونیست موقعیت مناسبی داشتند میتوانند قدرتمند شوند و میتوانند رنگ خود را به جاهن بزنند و بشریت را از یک برزخ نجات دهند.

در مورد اوضاع ایران هم که به کرات صحبت کرده ایم و در پلنوم هم به تفصیل صحبت شد. اینجا خلاصه به چند فاکتور اشاره کنم. بی شک اوضاع ایران هم متأثر از اوضاع جهان است. در همین اواخر و حتی قبل از ترامپ و در دوره اوباما و آخرین روزهای قدرت او ده سال دیگر تمدید یکسری تحریمها علیه ایران اعلام شد. مجلس به دولت آمریکا حق داد که اگر خطر ایران "اتمی" در جریان باشد آنها میتوانند از همین مدت کوتاه با عروج ترامپ شاهد ادامه تهدیدها و قلدری افسار گسیخته آنها زیر عنوان "امنیت" هستیم. این کانگستر جدید آمریکایی و تیم ششل لولبندهایش همراه با این تهدیدات فضای ناامن و ترس و خطر جنگ و حمله به ایران را مستقل از ممکن بودن یا نبودن آن بر سر جهان و خصوصا مردم ایران قرار داده اند. مستقل از موقعیت نامناسب خود آمریکا و تجربه شکستهای پی در پی آنها از افغانستان تا عراق و اخیرا هم خاورمیانه، اما نفس تهدیدها و نفس تبلیغات جنگی که راه انداخته اند و بهانه گیری هایی که میکنند، فضای عمومی نه تنها جامعه ایران بلکه جهان را

تحت تاثیر قرار داده اند. علیرغم اینکه جمهوری اسلامی خواهان چنین جنگی نیست، اما از این فضا برای عقب راندن جامعه و ساکت کردن فضا اعتراضی در خود ایران و همزمان تلاش برای سواستفاده از نفرت عمومی علیه ترامپ در خاورمیانه برای کسب اعتبار خود استفاده خواهد کرد.

اگر بخواهم در جواب سوال شما و در مورد خود ایران ویژگی این دوره هم کوتاه اشاره کنم، چند فاکتور مهم هستند.

برجام و امیدهای بورژوازی ایران به آن و بحث بهبود اقتصاد ایران و رشد صنعت و تولیدات صنعتی و توان رقابتی کالای تولیدی ایران و در یک کلام تبدیل ایران به کشوری مثل تایوان و کره جنوبی و...، همانانکه قبلا هم گفته بودیم به دلایل مختلف ناممکن است. اکنون و بعد از گذشت دوسال از برجام صاحبان این پروژه نیز به زبان بی زبانی همین را میگویند. اکنون و با افزایش تنش ها میان ایران و آمریکا خود برجام هم با مشکلاتی روبرو است. فعلا علاوه بر تهدیدات ترامپ آنچه معلوم است دامنه تحریمهای آمریکا علیه ایران باز هم بیشتر خواهد شد. همزمان و همانانکه ما قبلا هم گفته بودیم جذب سرمایه بزرگ به ایران و ایجاد تحولی عظیم که وعده انرا میدادند امروز و بعد از گذشت دو سال از توافق برجام به جایی نرسیده است. لذا قول بهبود اوضاع و جواب به معضل بزرگ بیکاری و فقر و تضمین رشد بی نتیجه ماند.

در این دوره و در کنار برجام دولت روحانی تعرض بزرگی به معیشت طبقه کارگر در قالبهای مختلف و برای چوب حراج زدن به معیشت این طبقه با هدف تامین شرایط مناسب برای سرمایه و جذب آنرا دنبال کرد. ادامه این تعرض و فراتر رفتن از آنچه شاهدیم میتواند عکس العمل جامعه و خصوصا طبقه کارگر را بدنبال بیاورد و مخاطراتی را برای جمهوری اسلامی ایجاد کند، چیزی که روسای جمهوری اسلامی و صاحب نظران آنها خود ابراز میکنند. بالاخره تحمیل فقر و بردگی و دستمزد ناچیز هم سقفی دارد و نمیتوان دهها میلیون کارگر و خانواده های آنها را سالها با وعده سرخرمن در انتظار بهبودی که موجود نیست نگهداشت. لذا و علیرغم اینکه جمهوری اسلامی در سطح منطقه یکی از کشورهای قدرتمند است و در چند کشور خاورمیانه جاپایی جدی دارد، در داخل ایران با معضلات جدی طرف است. به این اعتبار توهمات به نسبت بهبود و اشتغال بدرجه زیادی فروریخته است، انتظار و وقت دادن به رژیم بخصوص در این اوضاع میتواند به سرعت به اعتراض و موج بازگشتی علیه حاکمیت و کل بورژوازی ایران تبدیل شود.

کمونیست: در اطلاعیه پلنوم به امکانی که برای کمونیستها و حزب حکمتیست بوجود آمده اشاره شده است. این امکانات این دوره را چگونه توضیح میدهد؟ مخاطرات را چگونه میبییند؟

خالد حاج محمدی: امروز چه در ایران و چه در سطح جهان جواب بینابینی نمیرد. راه حلهای نیمه تمام و میانه راه به جایی نمیرد. توحش حاکم چه در جهان و چه در ایران را تنها با یک جواب و نقد پایه ای و گذاشتن یک آلترناتیو واقعی متفاوت و انسانی میتوان افسار زد. این جواب تنها و تنها انقلاب کارگری است. اینرا باید در مقابل هر نوع جواب میانه، هر تلاشی برای تقلیل دادن سوسالیسم و انقلاب کارگری به ۹۹ درصدی ها، به مخالفین نیمبند تعرض راست به همه دستاوردهای بشری به شکل جوابهای ماگزمالیستی طبقه کارگر و کمونیستی به همه معضلات از رفاه تا آزادی سیاسی و امنیت روشن و به صورت مطالبه همین امروز در مقابل بورژوازی قرار داد. جواب و راه دیگری جز توحش حاکم در عریانترین شکل آن چه در ایران و چه در سطح جهان نیست. راست افراطی یک جواب است و در ایران از جمهوری اسلامی افراطی تر متصور نیست. اجازه بدهید اینجا بر روی ایران تمرکز کنم و چند نکته را در مورد بن بست و شکست سایر افقها توضیح بدهم و بعد به امکانی که میگوئید و همزمان مخاطرات هم اشاره ای خواهم کرد.

تا جائیکه به جمهوری اسلامی برمیگردد گفتیم که با برجام یا بی برجام اینها جوابی برای معضلات

اقتصادی جامعه ندارند و سیاست امروز به فردا کردن، دامن زدن به امید به گشایش اقتصادی و وعده سر خرمن دادن به طبقه کارگر و مردم محروم، همه و همه به آخر خط خود رسیده و از این نظر بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی راهی جز تعرض افسار گسیخته به معیشت و رفاه مردم ندارد.

اپوزیسیون بورژوازیی و غیر کارگری وضعیت بهتری ندارد. بخش بزرگی از این اپوزیسیون از سلطنت طلب و لیبرال تا چپ های ناسیونالیست و وطنی از تیپ اکثریت و حزب توده و راه کارگر و...، مستقل از تفاوتهای آنها، بعنوان بخشها و لایه های متفاوت یک جنبش بزرگتر بورژوایی هیچگاه افق متفاوت تری از جناحهای جمهوری اسلامی نداشتند. اختلاف اینها با جمهوری اسلامی اختلافات درون خانوادگی لایه های مختلف یک طبقه و یک بخش از جامعه است. محور مشترک اختلاف این اپوزیسیون با جمهوری اسلامی ولی فقیه و اعتراض به جایگاه آن است. پرچمهایی که اینها در طول تاریخ در دست داشته اند از ضدیت با امپریالیسم تا بهبود رابطه با آن (غرب و در راس آن آمریکا) و ایران صنعتی و قدرتمند و ...، پرچم مشترک آن ها و جناحهای جمهوری اسلامی است. دست بدست شدن قدرت میان جناحهای مختلف و پیوستن ولی فقیه به افق عمومی تر بورژوازی ایران بازار آنها را کساد کرده است. بخشی بزرگ از آنها رسما مدافع پلاتفرمهای بخشی از سران رژیم و جناحهای آنها بوده اند.

بخشی دیگر از این اپوزیسیون، از ناسیونالیستهای کرد تا فرقه های قومی و مذهبی تا بخشی از "چپ" ایران، به دخالت غرب دل خوش کرده بودند. بخشی از آنها در بحران خاورمیانه در کنار ناتو ایستادند. در جنگ سوریه مدافع ارتش آزاد سوریه بودند و شعار "بعد از سوریه نوبت ایران" و "بعد از اسد نوبت خامنه ای" است را میدادند. این طیف هر چند متنوع اند اما جملگی با تحولات خاورمیانه و شکست پروژه های ناتو سرشان به سنگ خورد و سرگردان و مستاصل هر روز بادبان گشتی خود را در جهتی تنظیم میکنند. امروز بخشهایی از آنها شال و کلاه کرده تا بلکه در سایه عروج ترامپ به جایی برسند. توجه داشته باشید که اینها چه معجونی هستند که به ترامپ امید بسته اند، کسی که به عنوان یک نیمچه فاشیست مورد نفرت جهان است!

همه این افقها تماما به بن بست رسیده است. نه امید به تحولات از درون جمهوری اسلامی و نه امید به تخاصمات دولتهای امریکا و متحدانش با ایران، نه تنها راه به جایی نبرد که نتایج ضد انسانی آن را جهانیان دارند در گوشه و کنار خود و در عراق و سوریه و ...، میبینند. دوره کنونی دوره بن بست و سرخوردگی نیروهایی است که به این افقها امید بسته بودند.

ما از قبل پایان این دوره را پیش بینی کرده بودیم. در دوره برجام تاکید کردیم که پروژه های حقوق بشری و دمکراسی برای ایران و... که ابزار فشار دولتهای غربی به ایران در دوره ای بود که با هم دعوا داشتند، بعد از توافق برجام پایان خواهد یافت. لذا فعالیتهای متکی به تخاصمات غرب و جمهوری اسلامی بعد از افت این تخاصمات فروکش خواهد کرد و نیروهایی که زیر سایه اینگونه تخاصمات در خارج کشور برای خود "فعالیتی" تعریف کرده بودند و خود را دلخوش کرده بودند نیز سرخورده خواهند شد.

نهایتا تا جایی که به چپ غیر کارگری ایران برگردد این دوره در عین حال و بدلایلی که اشاره کردم هم دوره بن بست و سرخوردگی و حتی اضمحلال افقهای و سنت سیاسی و سبک کار و...این نوع چپ است که اشاره کردم.

موج بازگشت از پائین و قبول نکردن فقر و استبداد و سرکوب بر متن این اوضاع که مختصات آن بی جوابی مطلق بورژوازی حاکم در ایران برای معضلات اقتصادی، بی جوابی و بی افقی بخش اعظم اپوزیسیون، گره خوردن افق بخشهای مختلف آن به بخشهای مختلف ارتجاع حاکم یا در ایران یا منطقه و یا جهان، است اتفاق می افتد.

مهر رادیکال، انقلابی، ملیتانت زدن به این موج بازگشت از پایین و اعتراضات کارگری و اقتشار زحمتکش و زن و جوان جامعه برای بهبود زندگی، کار کمونیستهایی از جنس ما که در دل اوضاع پیچیده این دوره افق انقلاب کارگری را گم نکرده، است. کمونیستهایی که به این

کمونیست ۲۱۵

اعتراضات افق، پرچم و امید به بهبود، بدهند و توازن قوای نابرابری کنونی را به نفع طبقه کارگر و صف آزادیخواهی تغییر دهند.

امروز بیشتر از هر دوره ای جامعه به یک جریان کمونیستی ماگزیمالیست، ملیتانت و قدرتمند احتیاج دارد. جریانی که از صنعت نفت و خودروسازیها تا کردستان و دانشگاهها را تسخیر کرده است و منشا امید و بهبود را به جامعه و طبقه کارگر میدهد.

اگر این اتفاق نیفتد و اگر کمونیستها و از جمله حزب ما نتوانیم چنین نقشی ایفا کنیم، اعتراضات دوره اخیر علیرغم حقانیت بالای آن به جایی نمیرسد و میتواند به جای تحرکی امید بخش و تحولی جدی، موجی از استیصال و سرخوردگی دامن جامعه را بگیرد. بی افقی و سردرگمی نیروهای سیاسی میتواند به بی افقی این اعتراض کمک کند. چنین پدیده ای به جمهوری اسلامی امکان میدهد این دوره را هم سر کند و پرونده بهبود حتی با وجود اعتراضات بی سازمان و بی نقشه بسته میشود.

کمونیست: ابن مباحث چه پراتیک ویژه ای را در دستور حزب حکمتیست قرار میدهد؟

خالد حاج محمدی: حزب ما از مدتها پیش و حتی قبل از کنگره خود که اکنون حدود یک سال از آن میگذرد بر مسائلی تاکید کرده است که در پلنوم اخیر و در جلسات و نشستهای مختلف کمیته رهبری نیز بر آنها تاکید شده است. اینجا بسیار مختصر چند نکته را اشاره میکنم.

ما در حقانیت خط و سیاستی که دنبال کرده ایم تردیدی نداریم. امروز راحت میتوان نه تنها تمایز سیاسی ما از احزاب دیگر که تفاوت فاحش سیاسی و تقابل جنبشی ما با بقیه را برشمرد. ما میتوانیم برگردیم ادبیات تاریخ خود را دوباره منتشر کنیم و از ساستهای چند دهه قبل خود تا امروز دفاع کنیم، چیزی که در سیاست ایران و میان احزاب سیاسی آن از راست تاچپ سراغ ندارم. اما قد و قواره حزبی و سازمانی ما با خط سیاسی ما خوانایی ندارد. ما در یکی دوسال گذشته شاهد بهبودی نسبتا جدی در موقعیت حزبی و سازمانی خود در ایران بوده ایم. اما این بهبود در قیاس با آنچه باید بشویم و عبور از این اوضاع و تبدیل به حزبی بزرگ و اجتماعی و دخیل در سوخت و ساز جامعه امر دیگری است. راستش راه همواری در مقابل ما نیست، دوره پیچیده ای است و در این دوره وظیفه سنگینی بر دوش ما و بر دوش همه کمونیستهای واقعی قرار دارد. کمونیسم نوع ما با سیاست روش و خط متمایز و با سازش ناپذیری و کوتاه نیامدن از انقلاب کارگری و با خصیصه های خاص خود، به عنوان جریانی جدی واقع بین و ماگزیمالیست در این دوره شانس دارد. در حقیقت ما خطی را نمایندگی کرده ایم و اما فراتر رفتن از یک خط و دخالت جدی کردن و تبدیل به لولای اتحاد در میان طیفی موثر از فعالین و رهبران کارگری و کمونیستهای اجتماعی در جامعه راهی است در مقابل ما.

توجه داشته باشید که سیاست درست و روشنی سیاسی یک چیز است و تبدیل افق خود به افق جامعه مسئله ای دیگر است. راهی که در مقابل ما و کمونیستهای جامعه ایران قرار دارد، تبدیل افق انقلاب کارگری به افق طیفی جدی از خوشنامترین و معتبر ترین و هوشیار ترین رهبران طبقه کارگر، زنان و مردان جدی و با اتوریته. باید جامعه قانع شود که این افق شانس دارد، باید طبقه کارگر در بعد اجتماعی احساس کند این افق خطری در مقابل بورژوازی است و قابل اتکا است. تامین این وظیفه در مقابل ما است.

برای حزب ما نفس قوی شدن حزب به عنوان ابزار دخالت در این اوضاع مهم است. این تنها ابزار در دست با تاریخی قابل دفاع است و باید آنرا قوی کرد. تاکید پلنوم و تاکید این دوره ما و تلاش برای ایجاد صفی محکم از کمونیستهای ایران در حزب کمونیستی آنها به عنوان ابزار دخالتگری ما در این اوضاع و برای عبور از این دوره و ایجاد آمادگی برای تحولی اجتماعی در جامعه ایران از تهران و مراکز مهم صنعتی تا دانشگاهها و کردستان کار این دوره ما است. گفتم حزب ابزار دخاتلگی ما است و بدون آن به هیچ جایی نخواهیم رسید. لذا باید خود حزب حکمتیست

^[1]

از حزبی که به مردم نه فقط افق روشن میدهد که امید به پیروزی و خوشبینی به آینده بهتر و قدرت دفاع از خود در مقابل هر نیرویی که بخواهد این آینده روشن را به مخاطرات روبرو کند، را میدهد، تبدیل شود. دوره سختی است و ورود به آن بدون برسمیت شناختن مشکلات آن ممکن نیست. باید چشم در چشم واقعیت امروز دنیای ما نگاه کرد و جواب مشکلات خود را داد و برای پیروزی نقشه داشت و قدم به قدم پیش رفت. در این دوران هیچ حزب کمونیستی نه تنها در ایران که در بخش بزرگی از جهان بدون داشتن دندان برای گاز گرفتن و برای جنگ و دفاع از خود راه به جایی نمیرد. باید قدرت دفاع از خود و از جنبش خود را ایجاد کرد. کمونیسم غیر متحذب، کمونیسم غیر جنگی و کمونیسم بی دندان و سر بزیر، آینده ای ندارد و علیرغم هر درجه خلوص نیت، تا ابدیت کارش زندگی در حاشیه جامعه است.

بحث من تنها حزب حکمتیست نیست. متأسفانه امروز در سیاست ایران حزب ما تنها جریان متحذب و متعهد به این افق به معنای کامل کلمه است. اما حزب حکمتیست در این راه تنها نست. نسلی از کمونیستها و نسلی از کارگران آگاه در این جامعه هستند که به این افق فکر میکنند. بهر حال این تنها راه است و این راه با توجه به شرایط کنونی تنها شانس است. یا باید ما همراه همه کمونیستهای مارکسی و اجتماعی این دوره را سربلند طی کنیم، یا بورژوازی ایران با جمهوری اسلامی و با هر تغییری در صف خود به حاکمیت خود ادامه و بردگی مطلق زندگی نسل آینده را هم رقم خواهد زد.

آنچه که پلنوم حزب ما و رفقای مختلف کمیته مرکزی بر آن تاکید گذاشته اند، آمادگی حزب و کمونیستها برای ورود به این اوضاع است. آنچه جای خوشحالی است، پلنوم و حزب ما با چشمان باز و با برسمیت شناختن کل اوضاع و زمین بازی، با به رسمیت شناختن مشکلات و موانع سر راه وارد این دوره میشود. پلنوم با به رسمیت شناختن پیچیدگی اوضاع و مخاطرات احتمالی بر تعجیل، داشتن پروژه های جدید، اختصاص نیرویی بیشتر به پیشبرد فعالیتها و دخالت موثرتر خود در جدالهای ایندوره تاکید کرد.

حزب ما علاوه بر جدال سیاسی جدی این دوره و ضرورت دخالت جدی در جدالهای اصلی جامعه به عنوان نماینده قطب رادیکال و کمونیستی، باید در بعد اجتماعی روی زمین واقعی تبدیل به اهرمی قابل اتکا و به لولای اتحاد کمونیستها، به نقطه امید و قدرت جامعه شود.

دهم فوریه ۲۰۱۷

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها

نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه

جهانی اند تقویت میشود، هرجا

کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب

کارگری در میان کارگران رسوخ

میکند و با هر رفیق کارگری که به

کمونیسم و به محافل و سلول های

کمونیستی کارگران نزدیک میشود،

یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک

تر شده ایم. سلول ها و محافل

کمونیستی کارگری که امروز تشکیل

میشوند، فردا کانون های رهبری

انقلاب کارگری و پایه های قدرت

حکومت کارگران را تشکیل خواهند

داد .

منصور حکمت

فکر نکنم در هیچ کجای دنیا به اندازه ایران پدیده ای به نام چپ، کمونیسم و سوسیالیسم و "فعال کارگری" و مدنی ...، وجود داشته باشد. لشکری به نام فعالین کارگری و سوسیالیست و آزادیخواه ...، از رهبران و اعضای احزاب و گروه ها و محافلی که حتی خود را حزب کارگران و رهبر کارگر در خارج کشور می نامند، کمیته های همبستگی کارگری در خارج از ایران، کمیته ها و کانون و نهادهای هماهنگی و پیگیری و دفاع از کارگر در ایران مرکب از دانشجو، دانش آموز، مغازه دار، صاحب کارگاه و استاد دانشگاه و طیفی از شکم سیران مارکسیست علنی و لیبرال های مختلف و شورتر از همه خیل محققین و اقتصاددانان بورژوایی و فراکسیون کارگری پارلمان و خانه کارگر و امثال محبوب ها و صادقی ها...، موجود است.

این در عین حال و از طرفی نشانه ی موقعیت اجتماعی پر اهمیت طبقه کارگر در ایران است و ازطرف دیگربخش بزرگی از این طیف گسترده کارگر دوست و "رهبر" و مدافع حقوق کارگر و غیره از عوامل بازدارنده و مانع ابراز وجود مستقل و روی پای خود ایستادن طبقه کارگر و رهبران و فعالین واقعی درون طبقه است.

نشانه بارز این واقعیت این است که در حالیکه طبقه ی کارگر این همه هوادار و رهبر خودساخته و ناجی و غیره دارد اما هنوز بخشی از طبقه کارگر ۶ ماه و یک سال حقوق معوقه دارند. کار می کنند اما دستمزدشان را آخر هفته یا ماه نمیدهند. هنوز بخشهایی مهمی از طبقه کارگر در مراکز بزرگ اسیر شرکتهای پیمانکاری اند و دورشان حصار و سیم خاردار کشیده اند...هنوز کسی از پشت دیوار ها و مناطق ممنوعه ی شرکت نفت خبر ندارد. هنوز اکثر این احزاب و "رهبران" و "فعالین کارگری" از شرایط امنیتی در صنایع بزرگ که شبیه زندان های مخوف اند بی خبر است. شرایطی که در آن علاوه بر حراست مشهور کارخانه، نیروی ویژه و لباس شخصی و اطلاعات در صنایع بزرگ بوفور حضور دارند، پلیس این مراکز کارمندان ساده حراست نیستند و نیروی ویژه ی اطلاعات اند. پشت دیوارهای این مناطق ممنوعه، ستاد بحران تشکیل داده اند و برای امن کردن محیط کار برای سرمایه، بخش بزرگی از فضای محیط کار را اشغال نظامی و امنیتی کرده و برای این کار به شکل حرفه ای، سرمایه گذاری کلان کرده اند. شرکتهای مختلف بخشهای متنوع خودروسازی را تقسیم کرده و بین هر بخش دیوار آهنین کشیده و کارگران هر بخش از قسمت دیگر بی اطلاعند و هر ارتباطی تحت کنترل و هر صحبتی شنود می شود...

یک لشکر مدافع کارگر و "فعال کارگری" و کمیته و نهاد و حمایت از کارگر در داخل و خارج وجود دارد که هیچکدام همدیگر را قبول هم ندارند، اما هنوز بخش عظیمی از کارگران قرارداد سفید امضا دارند. ۶ میلیون کارگر بیکار و بدون بیمه بیکاری هستند. خانواده های کارگری، همسر بی حقوق کارگر، پدر و مادر مریض و دختر و پسر جوان بیکار و سرگردان که روزانه جلو چشمان همه پر پر می شوند. آمار بالای کارگران بازنشسته ای که با در اثر حوادث کار فلج و خانه نشین شده و با در رختخواب مریض افتاده اند و از دوا و درمان خبری نیست. با این وصف هر ۴ سال یک بار بورژوای فریبکاری به نام اصلاحاتچی و اعتدال و مستضعف پناه علم می شود و میلیون میلیون انسان نا امید و متوهم را پای صندوق های رای می برند. هر ۴ سال یک بار یک گله دوپای بی وجدان به نام نماینده مردم به مجلس فرستاده می شوند...

بعلاوه طیفی از اصلاح طلبان قدیم و جدید و اعتدالچی های امروز امثال حجابیان و گنجی و دیگر سخنگویان بورژوازی لیبرال و پروغرب، بعنوان صدای به قول خودشان "طبقه متوسط"، مدام هشدار می دهند که مواظب آقای روحانی باشید. صبر کنید سپرده ها که آزاد شدند و سرمایه ها سرازیر گشتند، وضع همه بهتر می شود. می گویند در نتیجه آزاد سازی اقتصادی نهادهای مستقل از دولت شکل خواهد گرفت. تحولات اقتصادی و رشد اقتصادی صورت میگیرد. گشایش اقتصادی به تقویت نهادهای مدنی می انجامد. کارگر صاحب سندیکا می شود و الی آخر... این ها منافع سرمایه داران و دولت از

از حاشیه به متن جامعه برویم! *



"سخنی با فعالین کارگری، سوسیالیست ها و آزادیخواهان در ایران"

کنونی و وظایف کمونیست ها صحبت از این شد که اگر چپ و کمونیسم بتواند در این دوره به راس مبارزات و اعتراضات و جنبش های اجتماعی ای که بوجود خواهند آمد و مطالباتشان را مطرح می کنند برود، شانس اینکه توازن قوا به نفع طبقه کارگر و مردم زحمتکش تغییر کند زیاد است وگرنه هنوز و همیشه در میان طیفی از بورژوازی سوار شدن بر جنبش های اجتماعی و به بیراهه بردنش وجود دارد. اما دوست من نگرانی اش را اینچنین بیان می کرد: "اگر ما برویم دنبال مطالبات روزمره و رفرم خواهی و غیره، پس تکلیف کمونیسم و کار کمونیستی چه می شود. اگر ما این کار را بکنیم پس تفاوت ما با رفرمیست ها چیست؟" و نهایتا معتقد بود: "نباید ذره ای از کمونیسم و رادیکالیسم کوتاه آمد!"

این مشتئی از خروار دعوای درون چپ و به اصطلاح فعالین کارگری است که مدام بر سر اینکه دوز انقلابیگری و رادیکالیسم چه کس یا جریانی بالاتر و کدام رفرمیست و سندیکالیست و غیره است، با هم درگیرند. در یک کلام جواب این نگرانی و یا اصولگرایی بی پایه چپ این است که اگر کمونیسم به راس مبارزه برای رفاه و آزادی و امنیت که مطالبات فوری و فوری و حیاتی امروز کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان ایران است قرار نگیرد، کمونیسم با هراندازه دوز انقلابی یا رادیکال مطلقا شانس پیشروی و پیروزی ندارد.

طبقه کارگر تنها در دل یک مبارزه ی بی امان اقتصادی و سیاسی و رفاه طلبانه و آزادیخواهانه و امنیت خواهانه می تواند توازن قوا را به نفع اتحاد و تشکل و تحزبش برای مدعی قدرت شدن در شرایط معین، تغییر دهد. ما امروز در ایران و درمیان طبقه کارگر جنگ کمونیسم و سندیکالیسم نداریم. کجا است سندیکا؟

حتی جنبش اجتماعی برای رفرم (رفاه و آزادی و امنیت)، که امروز برای طبقه کارگر و زحمتکشان مثل نان شب واجب شده، وجود ندارد که پرچمش دست احزاب یا جریانات بورژوایی باشد. کسی که اصلاحات خاتمی و اعتدال روحانی را با رفرم طلبی و آزادیخواهی مردم یکی بگیرد جز کلاه برداری و فرستادن مردم به دنبال نخود سیاه و تبدیلتشان به سیاهی لشکر بورژوازی و یا در انتظار نگه داشتن، کاری نکرده است.

اما پتانسیل مبارزاتی و آزادیخواهانه و برابری طلبانه و مدرن خواهی و زیاده خواهی و به این معنا چپ (که نه اسلامی است، نه ملی است...) ←

مکمتیست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللهی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست: به سردبیری خالد حاج ممدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نیئا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری ممد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

از حاشیه به متن جامعه ...

در جامعه ایران موج می زند، این پتانسیل هنوز سازمان نیافته و بسیج نشده است. کارگران کمونیست و کمونیست های جامعه اگر توانایی سازماندهی و بسیج و دادن پرچم و نقشه و راه پیروزی این پتانسیل اجتماعی عظیم را نداشته باشند، کمونیسم هیچ شانسی ندارد. هیچ قدوسیتی ندارد.

رهبران کارگران، رهبران جامعه در میان فرهنگیان و روشنفکران و زنان و جوانان نیروی محرکه از قوه به فعل در آوردن این پتانسیل عظیم اجتماعی اند. پتانسیلی که باید یقه اش از استیصال و ناامیدی و انتظار و بی افقی و سرگیجه و حتی عصیان های کور احتمالی رها گردد.

اما امروز مشکل اینجا است که کسانی یا تشکل هایی تحت هر نامی کارگری یا مدنی و غیره که می بایست بخشی از نیروی این کارباشند، نه تنها ناجی چیزی یا عامل تغییری نیستند بلکه خود به ناجی نیاز دارند. خود بدوا باید یقه شان از سرگیجه ی سنت چپ غیر اجتماعی و فرقه ای آزاد و رها گردد. (انصافا فعالین سیاسی کمونیست و کارگری هم هستند که هم و غم شان منفعت طبقه کارگر و مردم زحمتکش است. اما متأسفانه آنها هم در چنبره ی سنت و شیوه ی کار تشکل ها و نهادها و فرقه های سیاسی بی ربط به جامعه و طبقه کارگر گرفتار آمده و نمی توانند یقه شان را رها کنند.)

این جواب تناقضی است که در ابتدای این مبحث و ادامه اش می بینیم. باید جواب این تناقض را داد. باید طیفی که تحت نام فعالین کارگری و کمونیست چه فردی و چه در تشکله‌ا و نهادهایی که بوجود آورده اند یا در آینده تشکیل خواهند داد، یک بار و فقط یک بار فارغ از جنجال های تبلیغات مجازی و شوهای تلویزیونی و جلسات تکراری و جنگ و دعوای فرقه ای در خلوت خود بنشیند وبگوید ماجرا چیست؟ من کجا ایستاده ام و دارم چکار می کنم؟

بگذارید احزاب غیرکارگری و چپ فرقه ای به نام کمونیست و سوسیالیست و غیره را فعلا کنار بگذاریم. این ها هر چه بگویند و انجام دهند، فقط پژواک تبلیغات و تهییجات خود را می شنوند. این ها هر فرقه شان خود را مرکز عالم و رهبر "انقلاب" و صاحب کارگر و جامعه می دانند. دایی جان ناپلئون های مدیای مجازی و رادیو تلویزیون هایی هستند که در نشئه ی توهم بسر می برند.

حرف من رو به کسانی است که در ایران تحت نام "فعال کارگری از این کمیته به آن کانون و انجمن و اتحادیه و گروه و محفل می روند، پلاتفرم می نویسند و شعار می دهند و از تشکل صنفی و سراسری کارگر حرف می زنند... اما وقتی از تشکل واقعی و توده ای کارگر حتی در یک مرکز کارگری خبری نیست، این بار خود را تشکل کارگری محلی و یا سراسری و غیره نام می گذارند و ناجی کارگر می شوند. یکی مجامع عمومی و شورای کارگری را غیرممکن می داند، یکی سندیکای کارگری را راست و رفرمیست می نامد و دیگری حزب کارگری را تخیلی می پندارد و درنهایت خود را که کمونیست و رادیکال و چپ و غیره می داند، خود پرچم رهایی طبقه کارگر را یک تنه بر می افرازد و زیر سایه اش می نشیند و برای کارگر یا آه و ناله می کند و یا مشغول نوشتن پلاتفرم و اساسنامه و مرام نامه و خط قرمز گذاشتن می شود. و چه غم انگیز است که گاهی نهادی یا تشکلی به نام کارگر و ناجی، نهاد بغل دستیش را که زمانی خود عضوش هم بوده دشمن می پندارد و مرزبندی می کند و افشا می کند و چند ماه بعد معلوم نیست بر سر کدام منفعت کارگراست، دردرون تشکل خود و یا با تشکلهای اطراف خود دچار دعوا و اختلاف می شوند؟ درنهایت وقتی می پرسی چه شد؟ می گویند، در تشکل ما جنگ گرایشات بود، گرایش فلان را که منط بود بیرون انداختیم و اکنون حالمان خوب است!

و این در شرایطی است که کمی آنطرف تر از جنگ و دعوای فرقه ای "فعالین کارگری" و تشکلهای حامی و ناجی کارگر و محققین و پروفسورهایی که از دماغ فیل افتاده اند، کارگر با درد خود دست و پنجه نرم می کند و با چنگ و دندان در مقابل تعرض به شدت وحشیانه سرمایه دار دولتی و نظامی و خصوصی از خودش دفاع می کند. آمار اعتصابات و اعتراضات کارگری در ایران انقدر بالا است که نظیرش را کم تر جایی میتوان پیدا کرد. اگر لشکر فعالین کارگری خارج و داخل لحظه ای از خلسه و حلقه ی تنگ سکت و فرقه ی خود بیرون آیند و اطراف را نگاه کنند می بینند که همه این اعتصابات خودبخودی انجام نشده است. کارگر شب نخوابیده و صبح بیاید و اعتصاب کند. این اعتصابات بدون فعالین واقعی و پیشروان و مبارزین صفوف طبقه کارگر هر گز ممکن نشده است. مبارزاتی ولو با پیروزی اندک اما نشانه ی این است که طبقه کارگر در بدترین شرایط فلاکتبار کار و زندگی، از تک و تا نیفتاده است.

اگر از طیف "فعالین کارگری" چه درلباس احزاب فرقه ای و چه کمیته ها و کانون و نهادهای دفاع از کارگر و غیره بررسی جواب شان این است که این تحرکات کارگری به این دلیل پیروز نمی شوند که رهبری شان دست رفرمیست ها است. دست توده ای – اکثریتی ها و از این قبیل است. دست ما نیست. وقتی می پرسی چرا دست شما نیست؟ می گویند چون ما رادیکال و کمونیست و سوسیالیستیم به ما عرصه و فضا نمی دهند و سرکوبمان می کنند. *یا می گویند توازن قوا مساعد نیست. کارگر تا سطح امضا بیشتر جلو نمیاد. کارگر می ترسد. ترور و خفقان و ترس اخراج و غیره هست ... در نتیجه کار فردی و فداکاری فردی اهمیت پیدا می کند. کار یک تنه حتی در زندان که کار هر کسی نیست بجز چریک های از جان گذشته. بعضی از همین طیف هم از اونور بام افتاده اند.* کار خرد مدنی و شکایت نامه نویسی و امضا جمع کنی و ... شده کار کمونیستی و کارگری.

اما واقعیت این است که سرکوب این طیف وسیع فعالین و کمیته ها و نهاده‌ا و .. نه به دلیل رادیکال و سوسیالیست بودنشان، بلکه به دلیل سنت و روش های کار و مبارزه ی غیر اجتماعی و ادعای قیمومیت و وکالت و نمایندگی طبقه کارگر و اساسا در خارج از فعل و انفعالات واقعی طبقه کارگر است. دلپیش سنت و شیوه کار فرقه ای و غیراجتماعی و بیرون از طبقه کارگر است. سنت و روشهای کاری که در آن رهبر واقعی کارگری در درون طبقه از آن چیزی نمی آموزد و تجربه ای کسب نمی کند، اما بخشا تاوان آن را هم می دهد.

تا اینجا ی بحث خواستم عکس یا فیلم و تصویری از آنچه که می گذرد را نشان دهم. تصویر یا فیلمی که بازیکرانش ممکن است منکر نقش خود شوند. اما این انکار خود است نه انکار واقعیت. اما هنوز این تصویر یا آنطور که عرف است، این نقد بدون چه باید کرد و چه نباید کرد ناقص است.

اگر از من بررسی اول باید گفت چه کارهایی را نباید کرد:

- از ایجاد چیزی بنام تشکل فعالین کارگری برای برگزاری جلسات و جرو بحث های فرقه ای و نوشتن پلاتفرم و اساسنامه و مرامنامه و کشیدن خط قرمزهای خود باید پرهیزشود.

- از برگزاری جلسات علنی تحت نام فعالین کارگری و با ترکیب های تا کنونی شامل کارگر و دانشجو و دانش آموز و مغازه دار و غیره باید پرهیز شود.

- از برگزاری آکسیون های تحت نام کارگر یا فعالین کارگری متشکل از تعدادی کارگر و تعداد بیشتری غیرکارگر و دانش آموز و غیره باید خودداری کرد. آکسیون های اول مه و ۸ مارس های اخیر بویژه در کردستان نمونه های آن است.

- کمونیست ها (روشنفکر، دانشجو، دانش آموز، مغازه دار، کارمند، استاد دانشگاه و غیره) لازم نیست تعلق خود به طبقه ی کارگر را با چسپاندن آرم کارگر به سینه و انتخاب لقب "فعال کارگری"، نشان دهند. کمونیست بودن، برابری طلب بودن، آزادیخواه بودن به برابری زن و مرد عقیده داشتن نیازی به قسم خوردن به سر کارگر ندارد. کمونیست ها بدواً در محیط کار و زندگی خود هر جا که هستند، دانشگاه، محله، شهر می توانند منشاء تغییری باشند. فراتر از آن اگر در توانشان هست می توانند کارگران را هر جا ممکن است در خانواده، در میان فامیل و آشنایان و دوستان و یا در محافل و پاتوق های کارگری به منافع مستقل و طبقاتی خود آگاه کنند، با مارکس و مارکسیسم آشنا کنند. سعی کنند کارگر را کمونیست و سوسیالیست کنند تا به خود نه به مثابه فرد یا صنف کوچک و بزرگ کارگری، بلکه مثل یک طبقه نگاه کنند و در هر مبارزه ی ولو کوچک کل منافع طبقه را مدنظر داشته باشند. برای اتحاد و تشکل صفوف طبقه ی خود تلاش کنند. از نظر کارگر آگاه، طبقه ی کارگر برده و مستضعف و بدهکار کسی نیست. کسی که چرخ های جامعه را می چرخاند صاحب جامعه است. کاری بشود که هر کارگری به این درک و آگاهی دست یابد که طبقه ای بنام سرمایه دار با تشکیل دولت و سازمان دادن ارتش و بسیج و لباس شخصی و نیروی ویژه و اطلاعات، زندان، دستگاه قضایی، مجلس، قانون اساسی و قانون شریعت خود، ابزارهای تولید را از صاحبان جامعه غصب کرده و از رنج کارگر سرمایه و سود انباشت می کند. معتقد باشد که اقلیتی ابزارهای تولید، شرکتها و منابع و کارخانه و مسکن و همه ی مایحتاج اکثریت را تصاحب کرده اند و من باید روزی آن را پس بگیرم. بگوید ما برای دنیایی مبارزه می کنیم که کارگر و بورژوا نداشته باشد. کسی برای کسی دیگری کار نکند. برده ی مزدی وجود نداشته باشد. هر شهروند جامعه به اندازه توانش کار کند و به اندازه ی نیازش بگیرد.

- کمونیست ها باید متوجه باشند که کم نیستند که از میان بورژواها و حتی دولتی ها که خود را مدافع و دلسوز کارگر می نامند و بنام کارگر حرف می زنند. مگر محبوب کم از کارگر حرف می زند. مگر خمینی نگفت که خدا هم کارگر است. یک لشکر مفسر و اقتصاددان بورژوا داریم که بنام کارگر او را به مسلخ بورژوازی می کشانند. کمونیست های بیرون طبقه، نیازی نیست بنام کارگر و فعال کارگری حرف بزنند. بنام خودشان حرف بزنند. بنام کمونیسم، سوسیالیسم، برابری طلب، ضد تبعیض، ضد سرمایه داری و خواهان جامعه ای انسانی، مرفه، امن، آزاد و برابر. کمونیسم دخالتگری که هر کجا کار و زندگی می کند عامل تغییر است.

یک مثال می تواند مساله را روشن تر کند. تعجب نکنید که در شهری که برای مردم ایران سرخ است (سنندج)، در شهر انباشته از "فعالین کارگری"، تشکل ها ونهادهای کارگری و کمونیست ها و سوسیالیست های حتی علنی، دانشگاه هایش جولانگاه ناسیونالیست ها است. (دانشجوی کمونیست دانشگاهش را به ناسیونالیستها سپرده ور فته "فعال کارگری" شده است.)

محلات این شهر آلوده به سموم قوم گرایی و سلفی گری است. کارگرش بی حقوق ترین بخش کارگری ایران است، معلمش را شلاق می زنند و الی آخر!

چرا چنین است؟ چون کل چپش "فعال کارگری" شده و کمیته و اتحادیه و کانون و نهاد کارگری درست کرده که جمع اضداد گرایشات فرقه ای است که بی ربط به کارگر و مکانیسم مبارزه کمونیستی کارگری و سازماندهی کمونیستی و کار اجتماعی و دانشگاهی ومحله ای پایدار است. مبتلا به مرض کار زودفرجام است. برگزاری جلسات خود یک نوع کار تعریف می شود. آکسیون چند نفره، جای سازماندهی ابراز وجود اجتماعی کارگر و خانواده های کارگری در اول مه و جای ابراز وجود زنان و دختران جوان در ۸ مارس را

کمونیست ۲۱۵

می نشیند. در حالیکه خیلی ساده و بدون تعارف از خودمان بپرسیم که آیا می توانیم در شهری که سلفی های موتور سوار در شهر می چرخند و شمشیر در هوا می چرخانند و در محلات به دختران جوان بر سر پوشش یا روزه خواری گیر می دهند و تهدید می کنند و در مساجد عربده می کشند و یا قوم گراها گوش دانشجوی دانشگاه و مردم شهر را از کورد و کوردایتی و قوم پرستی کرکرده اند ...، زندگی کرد و سر خود را بالا گرفت و گفت کمونیستم، سوسیالیستم، سکولارم، آزادیخواهم، برابری طلبم یا فعال کارگریم؟!

چرا طیف وسیع چپ و کارگر و معلم و روشنفکر و زن و جوان این جامعه، این شهر سرخ، نمیتوانند فضای شهر و محلات زندگیشان را به نفع آزادی و انسانیت و حرمت انسان و امنیت و طرد سلفی گری و قوم گرایی تغییر دهند. چرا با وجود این خیل عظیم چپ و کمونیست این جامعه نباید نفس کشیدن در این شهر راحت تر باشد. زندگی و معاشرت و رفتار انسان ها با هم رابطه زن و مرد و رابطه مردم و دولت به نفع آزادی و انسانیت و برابری تغییر کند. می تواند اینطور باشد. و نمی شود چون هر کس و گروه و کمیته و نهاد و گرایش و غیره سرش به کار خودش گرم است. کاری که شعار و ادعایش را کنار بگذاریم در زمین واقعی ربطی به جامعه ندارد. ربطی به شهروندان جامعه از کارگر و زن و جوان و غیره ندارد. دیگران سرنوشت ما را تعیین می کنند و من هم "گرایش" خودم را دارم یا "فعال کارگری" ام و کاری به این کارها ندارم! از دانشجوی کمونیست می پرسی در دانشگاه چه خبر است ؟ جواب می دهد من "فعال کارگری" ام! از فعال کارگری می پرسی در محله تان چه خبر است می گوید ما مشغول جلسات کمیته مان هستیم و برای کمک به کارگر در شهرهای مختلف جوله می کنیم! برای اول مه آینده هم برنامه یک گل گشت کارگری داریم! از کمونیست آنطرف تر می پرسی از تحرکات سلفی ها خبر داری؟ یا می گوید سلفی ها هیچی نیستند و یا گلگی می کند که دیگران هیچ کاری نمی کنند، فقط منم و چند نفر دیگر که آنها هم نافع‌ال اند. "به جان تو خیلی تنهام!"

خبر دارید در این شهر، چپ ها اولین بار که به هم می رسند از هم می پرسند اول گرایش‌ت را روشن کن!! و اگر گرایش‌ت را روشن نکنی، یا ترسویی یا ریگی در کفشت است یا مشکوکی... خنده دار است. نیست؟ و خنده دار تر مساله بی افقی این گرایشات است. با جرات می توان گفت که وابستگان به گرایشات مختلف افق شان را نه از حزب یا سازمان مربوطه شان، بلکه از فیلسوف ها و محققین و تحلیلگران بورژوازی جهانی و خودی می گیرند. بیگانگی این چپ از مارکس ولو کاپیتال هم خوانده باشد کاری کرده که دیگر مارکس و لنین و کمون پاریس و انقلاب اکتبر و کمونیسم دخالتگر حکمت جوابشان را نمی دهد. این خصلت خرده بورژوایی، طیف چپ را مدام تشنه ی حرفهای "تازه" تحلیل های من در آوردی و افق های غیر مارکسیستی و مباحث آکادمیستی بیربط به جامعه و بی ربط به پراتیک انسان برای تغییر جامعه، نگه می دارد. این اشتباهی سیری ناپذیر است.

"رفیق، مقاله فلانی از امریکای لاتین را خواندی؟ سخنرانی فیسار در دانشکده علوم سیاسی تهران محشر است. ابراهامیان در تحلیلش از اوضاع ایران، ترکونده...!"

اجازه بدهید در ادامه این وضعیت و تصویر و فیلم از این بخش جامعه سر دوربین را بطرف دیگر بچرخانیم. نگاهی به انطرف تر و به طبقه کارگر بیندازیم. جایی که دغدغه های دیگری وجود دارد. همانطوریکه در جریان حرفهایم گفتم سرنوشتشان را کسان دیگری رقم می زنند. سنت های دیگری در آنجا تعیین می کنند کارگر چگونه متشکل شود، دنبال که برود، به که رای بدهد و کارگر را قانع می کنند که مجامع عمومی منظم کارگری تشکل کارگری نیست یا نمی شود یا اتوبی است. (جالب است، تجمع منظم کارگران

کارگران جهان متحد شوید

از حاشیه به متن جامعه ...

کارخانه اتویی است!). کارگر را قانع می کنند که به حزب نیاز ندارد، کارگر را قانع می کنند که منتظر گشایش اقتصادی دولت و سرمایه داران شود، قانعش می کنند که رونق اقتصادی به نفع شما هم هست. قانعش می کنند که منفعت کارگر و سرمایه دار و یا دولت یکی است و ...

جالب است که خیلی ها از سنت حزب توده و توده ای ها و حتی موفقیت شان حرف می زنند. و آه و ناله می کنند که این توده ای – اکثریتی ها مانع کار کمونیستی اند.
گیریم چنین است که بخشا هست. اما برای یک بار هم شده باید از خود پرسید که چرا سنت حزب توده اینقدر پایدار و ماندنی است؟

آیا جواب این نیست که فعال کارگری که ما مدام از آن دم می زنیم همان کارگر توده ای اکثریتی است که مغز کارگر را خورده است؟ یک روز کارگر را به شورای اسلامی کار و خانه کارگر می برند. یک روز سراغ سندیکاسازی اند و در همانحال مبلغ و مروج سیاستهای اقتصادی بورژوازی اند و جمهوری اسلامی را دولت ملی مردم ایران می نامند... و اغلب در کارشان موفق اند. چرا؟ آیا یکی از دلایل این موفقیتشان این نیست که رابطه ی اجتماعی و انسانی خوبی با کارگران محل کار و زندگی خود دارند؟ دلسوزاند و به درد رفیق شان می رسند. وقتی چنین رابطه ای را با کارگر بغل دستی ات در کارخانه یا در همسایگی ات درمحلہ برقرار کردی، حرفت را و راه حلت را می پذیرد. شورای اسلامی و خانه کارگر را می خرد. دولت اعتدال را بعنوان دولت ملی از رفیق توده ای اش قبول می کند و تا آخر. اگر از من بپرسی می گویم سنت کار اجتماعی، دلسوزانه و رفیقانه ی فعال کارگری توده ای را بگیریم با سیاست و راه حل کمونیستی و سوسیالیستی خودمان. از آنها بیاموزیم.

می بینیم که در اینجا کارگر کمونیست و سوسیالیست و چپ در صفوف و درون طبقه کارگر، چه کار سنگینی برعهده دارد. کارگر کمونیستی که مدام به دنبال راه حل است. راه کمک به کارگران کمونیست، برعهده گرفتن وظایف آنها نیست. مطالبات نوشتن برای آنها نیست. "رهبری" کردن آنها نیست. نصیحت کردنشان نیست. بیرون کشیدن آنها و آوردنشان به تشکل و یا کانون و نهادی به نام کارگر خارج از محیط کار و زندگیشان نیست. اسم نویسی شان در احزاب فرقه ای نیست. این رفتارها، جواب دغدغه ها و موانع و معضلات کارگر کمونیست در کارخانه نیست. قاعدتا و تا کنون، کارگر کمونیست و فعال واقعی کارگری در مراکز بزرگ و کوچک صنایع و کار و در محلات کارگری، باید به این نتیجه رسیده باشد که :

- قبل از هر چیز باید از سرگیجه و اغتشاشی که توسط گرایشات غیرکارگری به درون صفوف فعالین و رهبران واقعی در محل کار و زیست شان برده می شود، مصون بماند و فاصله بگیرد. دست رد به سینه ی افراد و گرایشات و تشکلهای تحت عنوان کمک به کارگر و غیره که فعال کارگری را از محیط کار و زندگیش بیرون می کشند و در تشکل خود اسم نویسی می کنند، بزند.

- کارگر کمونیست، کمونیسم را نه از زبان و تفسیرهای نوع حزب توده و اکثریت و پوپولیست ها و رفرمیست های با نفوذ در میان طبقه کارگر، بلکه از زبان مارکس و مانیفست و چه باید کرد لنین و یک دنیای بهتر و سیاستهای کمونیستی چند دهه اخیر حکمت بیاموزند. علاوه بر توده و اکثریت، خیل بزرگی از لیبرال ها و مارکسیست های علنی هم هستند که تفسیر خود را از کمونیسم و مبارزه طبقاتی دارند. این ها در جریان و نهایت هر اقدام کارگری، مبلغ و معلم آشتی و سازش طبقاتی کارگر با کارفرما و دولت می شوند.

- کارگران کمونیست علیرغم کارشکنی ها و مخالفت خوانی های گرایشات غیرکارگری کمک کنند تا جنبش مجامع عمومی منظم کارگری شکل بگیرد. جنبشی که علنی است، توده ای است. نیازی به اجازه کسی نیست. امن ترین شیوه و راه برای حفاظت از رهبران کارگران است. همه کارگران در سرنوشت دخیل می شوند، می آموزند. حرف می زنند. جای آژیتاسیون های سوسیالیستی علیه نظام سرمایه داری و مشقات

آن است. جای تصمیم گیری جمعی برای مبارزه متحد و توده ای برای مطالبات اقتصادی و تضمین امنیت شغلی و تامین رفاهیات و آزادی بیان و تشکل و اعتصاب است. جای انتخاب هیاتهای نمایندگی موقت برای پیگیری مطالبه معینی است. جای جا انداختن سنت همبستگی کارگری بین بخشها و مراکز بزرگ و کوچک صنعتی است. اگر در سندیکا هیات مدیره جای توده کارگران را در تصمیم گیری و غیره می گیرد و یا با فشار و تهدید وتطمیع یکی یا چند نفر از آن ها و یا دستگیری و یا اخراج عضو موثر هیات مدیره سندیکا فلج می شود، در جنبش مجامع عمومی منظم کارگران، رهبری ثابت و یا دایمی و برای چند سال تعیین نمی شود. مجمع عمومی تنها مرجع تصمیم گیری است و مسوولیت تصمیماتش را برعهده دارد. انتخاب نماینده برای کار معین موقتی است. با پایان آن کار، وظایف نمایندگان منتخب هم تمام می شود. در نتیجه، کار فرما و دولت نه در مقابل هیات مدیره یا هیات نمایندگی دایم بلکه در مقابل مجمع عمومی کل کارگران یک محل کار قرار می گیرد و امکان تهدید و تطمیع و اخراج و یا دستگیری کسی از او سلب می شود. با تصمیم مجامع عمومی منظم تعاونی ها و صندوق های کمک مالی و دیگر اشکال سازمان کارگری گسترش می یابد. اگر چنین جنبشی راه بیفتد، طبقه کارگر یک گام بلند بطرف اتحاد و همبستگی طبقاتی و تغییر توازن قوا بین خود و کارفرما و دولت بر می دارد.

از نظر من اولویت و هدف فوری طبقه کارگر متشکل و متحد در مجامع عمومی منظم کارگری در شرایط کنونی مبارزات اقتصادی و جاری، تأمین سنت همبستگی در مبارزات و اعتصابات است. بطوریکه هیچ اعتراض و اعتصابی تنها نماند. اگر همبستگی طبقاتی تأمین شود کارگر خودش را آحاد و یا اصناف جدا از هم و تنها نمی بیند. مثل طبقه خودش را نگاه می کند.

گام مهم و تعیین کننده دیگر که کارگران کمونیست می توانند بردارند این است که در دل مبارزات اقتصادی و اعتصابات کارگری که به مجامع عمومی منظم کارگری متکی اند و پشت می بندند، پایه های "تحزب کمونیستی طبقه ی کارگر" با اتکاء به محافل کارگران سوسیالیست و شبکه های فعالین کارگری صرفنظر از گرایشات گوناگون، ایجاد کنند. کمیته های کمونیستی جنبشی، که بر سر منافع مشترک طبقه کارگر متحد می شوند. کمونیست های مارکسیست واقعی می توانند پرچمدار این تحول طبقاتی در میان طبقه کارگر شوند. دست کارگرانی که خود را کمونیست و سوسیالیست می نامند صرفنظر از گرایشات سیاسی شان درست هم می گذارند. این اساسی ترین ضامن اتحاد و تشکل توده ای طبقه کارگر و ایجاد همبستگی طبقاتی در صفوف طبقه کارگر است. جنبش کمیته های کمونیستی و ایجاد کمیته های مخفی در کارخانه ها و در مراکز کار و زندگی اگر به همت کارگران کمونیست شکل بگیرد نقطه عطفی در مبارزه طبقاتی طبقه کارگر در ایران است.

مظفر محمدی۔ **مرداد** ۹۴ (اوت ۲۰۱۵)

(توجه کارگران کمونیست و علاقمندان را به

مبحث "تحزب کمونیستی طبقه کارگر" از کورش مدرسی، جلب می کنم.)

لینک مبحث:

http://www.koorosh-modaresi.com/Farsi/Text/2011/tahazob.html

***** (این یادداشت در مرداد 94 (اوت 2015) تحت عنوان "فعال کارگری کیست؟" منتشر شد و در اینجا با اضافاتی مجددا منتشر می شود)

ما فرهنگ مردم را عوض میکنیم. بجای این که شما بیایید نیمی از

جامعه را قربانی بکنید، میتوانید آن فرهنگ را قربانی بکنید. خیلی

ساده است! ما مردم مترقی و پیشرو آن مملکت را بسیج میکنیم و

سازمان میدهیم. ما کنار هر مدرسه دخترانه یا هر مدرسه مختلطی که

قرار است در آن مملکت وجود داشته باشد، رادیکالهایی را میگذاریم

که جلوی اوباش را بگیرند. ما قوانینی را میگذارانیم و این قوانین را

با بودجه‌هایی تضمین میکنیم که ضامن شرکت زنان در فعالیت

اجتماعی باشد، جلوی تحریک علیه آنها را بگیرد، جلوی نیروهای

قشری و عقب مانده را بگیرد. ما کاری خواهیم کرد که کسی که

مزاحم امر رهایی زن و امر برابری زن و مرد بشود، جامعه او را به

چشم خطاکار نگاه کند، درست مثل کسی که مزاحم بهداشت مردم

شده، کسی که مزاحم خوشبختی آدمها بطور کلی شده، درست مثل

کسی که از اموال دولتی و اموال کشور اختلاس کرده، درست مثل

کسی که مانع رساندن بیمار به دکتر شده... به همان چشم به کسی

نگاه کنند که مانع درس خواندن دختری شده، مانع اشتغال زنی

شده، یا مانع این شده که زنی هر لباسی میخواهد بپوشد و به سر

کار برود. ما فرهنگ را عوض میکنیم. بجای این که خودمان را عوض

کنیم، یا حقیقتی که به آن معتقدیم زیر پا بگذاریم، آن فرهنگ را

عوض میکنیم.

آن فرهنگ از کجا آمده؟ آن فرهنگ هم تاریخا محصول طبقات

حاکمه در آن کشور است، فرهنگی است که بدرد سودآوری سرمایه

میخورده، فرهنگی که بدرد حاکمیت همین لات و لوتایی که در

ایران بر سر کارند میخورده... ما حکومت را عوض میکنیم، فرهنگ را

هم عوض میکنیم .همه جای دنیا همینطور است. شما نمیتوانید

آزادی بیاورید بدون اینکه به سنتهای عقب مانده هجوم ببرید. ما

این سنتها را عقب میزنیم، نیم بیشتر مردم ایران، فکر میکنم

اکثریت عظیمی از مردم ایران در حرکت علیه فرهنگ عقب مانده با

ما خواهند بود. اگر هم بخشهایی قشری و عقب مانده و متحجر پیدا

بشود، چاره‌ای ندارند، باید دندان روی جگر بگذارند. بالاخره کسی

باید دندان روی جگر بگذارد. یا زن باید دندان روی جگر بگذارد و

تحت ستم بماند، یا آن حاج آقا باید دندان روی جگر بگذارد. ما در

این قضیه میگوییم حالا حاج آقا لطفا دندان روی جگر بگذارد....

منصور حکمت

انتخابات ریاست جمهوری و تلاشی دیگر

برای فریب

مصاحبه رادیو نینا با خالد حاج محمدی

آسوفتوحی، رئیس‌جمهوری ایران، در جریان سخنرانی در تهران، ۲۰۰۹

آسو فتوحی: انتخاباتی دیگر در راه است و جناح های مختلف جمهوری اسلامی خود را برای آن آماده میکنند. کمتر از پنج ماه به انتخابات مانده است ، به اصطلاح "جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی" اعلام موجودیت کرده است و این جبهه را تلاشی برای وحدت نیروهای انقلاب و پایانی بر جبهه‌های نوپا اعلام کردند. طبق معمول انواع شایعات به راه افتاده است، از رد صلاحیت روحانی و تلاش اصلاح طلبان برای معرفی کاندید آلترناتیو روحانی، تا کاندیداتوری مرضیه وحید دستجردی از طرف اصولگرایان. روندی از تشست در جبهه اعتدال تا اتحاد در جبهه اصولگرایان.

علیرغم همه این شایعات حول اتحادها و انشقاق ها همگی روی یک نکته تاکید دارند که چطور مردم ناراضی و معترض را پای صندوق رای ببرند. مسئله ی انتخابات، جدال جناحها و مهمتر از اینها: مردم و انتخابات را، با خالد حاج محمدی، دبیر کمیته رهبری حزب حکمتیست (خطر رسمی) در میان میگذاریم.

خالد حاج محمدی، ضمن تشکر از شرکت در برنامه امروز؛ معمولا با نزدیک شدن انتخابات اختلافات درونی رژیم بالا میگیرد و دردوره های قبل، این اختلافات بر سر نقش ولی فقیه، حاکمیت قانون، جامعه مدنی و بود. امروز اما همه از چگونگی حل معضلات اقتصادی، آینده برجام، وضعیت معیشتی مردم، ضرورت حل معضل بیکاری و حرف میزنند. برای نمونه، "جبهه مردمی نیروهای انقلاب" که اصولگرایان هستند میگویند: این جبهه برخاسته از مطالبات مردمی است و از مسئله معیشت، بیکاری، گرانی، تورم و بعنوان مهمترین مطالبات مردم و مهمترین مسئله ای که باید به آن پرداخت، اسم میبرند.

خالد حاج محمدی: تشکر می‌کنم از وقتی که در اختیار من گذاشتید. در مورد نکاتی که طرح کردید، به نظر من "جبهه نیروهای مردمی انقلاب" که اصولگرایان تشکیل دادند به طور واقعی، اینها چتری باز کردند که بتوانند با این چتر و با امضاهایی که زدند به عنوان "جبهه نیروهای مردمی انقلاب" طیف وسیعتری از مردم ناراضی را زیر این چتر بیاورند و سعی کنند در میان خودشان و میان اصولگرایان با باز کردن این چتر از تشکلاتی که سابقا وجود داشته است، بتوانند صفوف خودشان را مُنسجم تر کنند.تا جایی که به مسئله جبهه مردمی نیروهای انقلاب برمیگردد، ابزاری است با این هدف.

اما در مورد مسائلی که امروز از آن حرف می زنند ابتدا اشاره کنم که مسئله ضرورت داشتن مرجعی به نام "ولی فقیه" مستقل از هر اختلافی که دارند، جزء مسائلی است که کل جناح های جمهوری اسلامی تاریخا روی ضرورت آن توافق داشته اند، هرچند در مورد اختیارات ولی فقیه و محدودیت این اختیارات بحث های متفاوتی مطرح بوده است.

اما مسئله معیشت، بیکاری و گرانی در حال حاضر از دو زاویه در صحبت های همه آنها پررنگ میشود. یکی این که این ها معضلات واقعی در آن جامعه هستند. نارضایتی، بیکاری وسیع، گرانی هر روزه مشکلات واقعی معیشتی مردم، وضعیت اقتصادی جامعه و همه این ها مسائلی هستند که در آن جامعه مطرح است و هر نیروی جدی مستقل از ماهیتش، اگر بخواهد نقش ایفا کند، باید به این مسائل جواب بدهد.

بعلاوه در حال حاضر که انتخابات در جریان است، هرجریانی اگر بخواهد توجه مردم را جلب کند باید جواب خودش را به این معضلات بدهد و ناچار است روی این ها انگشت بگذارد، مستقل از این که جوابشان چیست و مستقل از این که چه آلترناتیوی بدهند. هر جریان بورژوایی یا غیر بورژوایی مجبور است روی معضلات جامعه، روی مسائلی که مشغله مردم آن جامعه است صحبت کند، و سعی کند مردم را متقاعد کند که

آنها جواب دارند و جواب میدهند، به همین دلیل این ها در دستور کارشان قرار می گیرد و قاعدا باید به این معضلات جواب خودشان را بدهند.

تا جایی که به اصولگرایان برمیگردد طرح این مسائل که شما هم به آن اشاره کردید، در عین حال بخشی از کمپین انتخابات آنها است . اصول گریان تلاش میکنند تقصیر این اوضاع را پای ناکارآمدی دولت روحانی و کل جناح مقابل خود بگذارند و بگویند آنها کاری دیگر میکنند و جواب دارند. آنها این دوره و آنچه از هم اکنون بروز یافته، روی فساد بیشتر از همه چیز صحبت می کنند، همچنانکه مدتی پیش نیز روی بالا بودن حقوق مدیران و...، مانوردادند. با طرح این مسائل؛ با علم به نفر اکثریت مردم در جامعه علیه مثلا مسئله فساد، شعار علیه فساد را بلند میکنند و بحث فقر و محرومیت و بیکاری وسیع در جامعه را البته با احتیاط کامل و در عدی که مردم محروم به خروش نیابند را طرح میکنند و می خواهند نیرو جمع کنند و طرف مقابل را هم مسئول اعلام کنند، گویا خودشان بهتر هستند.

در مورد روحانی، دولتش و طرفداران او هم باید اشاره کنم که آنها هم برای پیروزی در انتخابات روی به اصلاح دستاوردهای این دوره خودشان می‌کویند. آنها میگویند در این دوره ایران به یکی از قدرتهای اصلی خاورمیانه تبدیل شده است. میگویند محور امنیت در منطقه هستیم، از انزوای بین المللی بیرون آمده ایم و از محور شر در منطقه به یکی از قدرتهایی تبدیل شده ایم که بدون ما امنیت خاورمیانه تامین نمیشود. میگویند سایه جنگ و تحریم را از روی ایران برداشتیم و پولهای بلوکه شده را آزاد کردیم. این جناح هم روی این ها مانور می دهد به عنوان دستاوردهای دولتش و دفاع از آن در مقابل جناح دیگر.

آسو فتوحی: آیا ما شاهد تغییر شیفتی در اختلافات درونی رژیم هستیم؟ این ادعاها تا چه حد بیان واقعی اختلافات درون رژیم هست؟

خالد حاج محمدی: به نظر من بحث بر سر این نیست که با تغییر شیفتی طرف هستیم. فضا عوض شده و مسائل جدیدی بوجود آمده است. طبیعتا تخصصات و جدال اینها در دوره انتخابات بخشا روی این مسائل جدید متمرکز میشود، برای اینکه بتوانند توده هر چه وسیع تری از مردم را جمع کنند و بازار انتخاباتشان را گرم کنند. در عین حال مستقل از اینکه افق مشترکی دارند و اما مسائل واقعی خودشان و راه حل های واقعی خودشان را دارند.

آسوفتوحی، رئیس‌جمهوری ایران، در جریان سخنرانی در تهران، ۲۰۰۹

آسو فتوحی: ظاهرا همه از جنگ و جدل تند و حاد مانند دوره های قبل پرهیز میکنند و از ضرورت آرام نگه داشتن اوضاع حرف میزنند. "جبهه مردمی نیروهای انقلاب" مدعی هستند که: از هر نوع موضع‌گیری و رفتاری که احساس دوقطبی‌جدید و جعلی را به وجود بیاورد، مانند موضع‌گیری سر برجام و ضد برجام، موافق و مخالف کنسرت، موافق و مخالف شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی و موافق و مخالف شادی مردم و این قبیل مواضع پرهیز میکنند. این سیاست را طرفهای مقابل هم در پیش گرفته اند و تلاش میکنند در طرح اختلافات طرف مقابل را به اصطلاح کنج دیوار نگذارند. از تهدیدها و شاخ و شانه کشیدنهای دوره های قبل خبری نیست. چه اتفاقی افتاده؟ آیا اینها واقعا "متمدن" شدند ؟

خالد حاج محمدی: در ابتدا نکته ای را اشاره کنم که ما قبلا هم گفته بدیم، دولت روحانی، اقداماتی که در دستورکاردولت قرار داده بود، در حقیقت نیاز کل بورژوازی ایران بود. پدیده روحانی، بحث من سر شخص روحانی نیست، نقشی که قرار بود روحانی انجام بدهد؛ آن هم مذاکرات اتمی و مسئله برجام و توافق با غرب بود و پشت

این پروژه همه بودند. مستقل از این که در این جناح یا آن جناح طیف های حاشیه ای تر، مثل "کیهان شریعتمداری" که مخالف برجام بود، ولی کل سرمایه در جامعه ایران به این احتیاج داشت. در نتیجه فرق می کند با دوره احمدی نژاد و جناح های مقابلشان. روحانی طیف بسیار وسیعی از حاکمیت و جناح ها و بورژوازی ایران پشتش بود، از برجام تا بقیه پروژه هایی که در دستورش قراردارد، نیاز بورژوازی ایران است. تعرضی که در این دوره به معیشت مردم به معیشت طبقه کارگر در دستور دولت قرار گرفته است مورد توافق همه جناحها است. درنتیجه آن اختلافاتی است که در دوره های گذشته مثل دوره جنبش سبز مطرح بود، در این دوره به آن شدت موجود نیست. عروج پدیده روحانی و کل برنامه برجام هم نیاز بورژوازی ایران بود و هم مورد توافق همه بود. به این اعتبار در این دوره جناحهای جمهوری اسلامی به هم نزدیک شدند. به همین دلیل واقعا تردید دارم در دوره آتی کسی دیگری جز روحانی رئیس جمهور آینده ایران شود. لذا اختلافات عجیب و غریب و جدل های تندی ممکن است بروز نکند، چون پروژه بسیار متفاوت و افق متفاوتی در دستور هیچکدامشان نیست.

مسئله دیگر اینکه جمهوری اسلامی در وضعیت کنونی، با بحران خاورمیانه، با ویرانی خاورمیانه و معضلاتی که در این منطقه مطرح است، با مسئله امنیت که امروز یکی از معضلات دنیاست، و همزمان با مسئله برجام و ادامه آن، به نشان دادن چهره جامعه ای "متمدن تر" از خود به جهان و یک دست ظاهر شدن نیاز دارد. می خواهند به دنیا وانمود کنند که جامعه متمدنی هستند و همدیگر را نمی گذارند گوشه دیوار و اگر جدل و اختلافی دارند، سیاسی حل می کنند و دفاع از حکومت دست در دست هم دادند، تا ثبات و امنیت جامعه و حاکمیت را به این اعتبار به دنیا نشان دهند. در نتیجه، در این دور با جدل های تند دوره های گذشته طرف نخواهیم شد.

نکته آخر در این زمینه، مسئله پایین جامعه است، نمی خواهند پایین جامعه احساس کند که این ها اختلافات و جنگ و جدالی جدی با هم دارند. ترس از پایین با معضلاتی که هست، با قول و قرارهایی که فکر می کردند کار ایجاد می شود، جواب معضلات مردم داده میشود، خوب هیچکدام از اینها به سرانجام نرسید. برجام هم از این زاویه، از زاویه حل بحران اقتصادی، از زاویه رشد و جلب سرمایه های بزرگ برای کارآفرینی و راه انداختن صنعت، به جایی نرسید و ما همان وقت هم گفتیم که: اینها به جایی نمیرسد. در نتیجه پایین جامعه در وضعیتی قرار دارد که ترس از عروجش، ترس از اختشاش، (اختشاش از زبان آنها) ترس از طغیان های توده ای در مقابل حکومت است. می خواهند تصویری که از خود به جا می گذارند، تصویر یک دولت مقتدر و با ثبات، علارغم جناح بندی هایش باشد و این امر مشترک همه آنهاست و به همین دلیل امروز همه محتاط وارد این بازار و این معرکه انتخابات خواهند شد.

آسوفتوحی، رئیس‌جمهوری ایران، در جریان سخنرانی در تهران، ۲۰۰۹

آسو فتوحی: موقعیت و نقش اپوزیسیون جمهوری اسلامی را در این انتخابات چگونه ارزیابی میکنید؟

خالد حاج محمدی: در مورد موقعیت اپوزسیون جمهوری اسلامی می توان خیلی صحبت کرد. ولی تا جایی که به انتخابات برمیگردد به دلایلی فکر نمی‌کنم اپوزسیون نقش زیادی داشته باشد. به این دلیل روشن، که اقدامات و جهت و افق دولت حاکم یا دولت روحانی مورد توافق بخش زیادی از اپوزسیون راست جمهوری اسلامی بود. اپوزسیون راست خیلی پراکنده است به این دلیل روشن که هیچ افق متفاوتی از جناح های جمهوری اسلامی برای آینده ایران ندارد. پرچمی که اپوزسیون راست تاریخا در دوره هایی به دست گرفته بود و یک عده ای را دور خودش جمع می کرد، الان دست خود دولت جمهوری اسلامی است. ایران قدرتمند در منطقه، ناسیونالیست عظمت طلب ایرانی، دفاع از ایرانیت، همه اینها امروز جزو پرچم هایی است که جمهوری اسلامی برداشته و در منطقه جزو حکومت های مقتدردی است که در بحران خاورمیانه حداقل جزو آن جناح یا جزو آن بازیگرانی است که برد داشتند. جناح های مقابلش عربستان و ترکیه؛ عربستان این وسط باخته است.

کمونیست ۲۱۵

در نتیجه تا جایی که به اپوزسیون برمیگردد افق دیگری ندارند، اپوزسیون راست خیلی مُتشتت است و نمی تواند به طور واقعی تأثیرگذار باشد، مستقل از این که ممکن است بخش هایی از این اپوزیسیون به این یا آن جناح و به این یا آن کاندید رای بدهند یا ندهند، اما در این موقعیت تأثیری روی خود وضعیت جامعه به طور واقعی ندارد.

اپوزسیون چپ (اپوزسیون بورژوایی) متأسفانه بخش وسیعیش به جامعه نامربوط شده است، هر چه زمان می‌گذرد به جامعه نامربوط تر میشوند. اینها معمولا یا تحریم می‌کنند یا بخشی شان اصلا نفس انتخابات را به رسمیت نمی‌شناسند مثل خود ما. اما متأسفانه هر چقدر زمان می‌گذرد در درون جامعه نامربوط و حاشیه ای می‌شوند.

تا جایی که به ناسیونالیستهای گُرد به عنوان اپوزسیون برمی‌گردد اینها دو دسته هستند دسته ای در دوره اخیر با امید به عربستان، شروع کردن که "جمهوری اسلامی باید برود، مطالبات ما برآورد نمی‌شود" و خیلی از این مسائل که نمی‌خواهم الان وارد آن شوم. ولی عربستان در خاورمیانه باخت و در موقعیت بدی قرار گرفت، حتی از زاویه درونی خودش نیزبا بحران و مشکلات اقتصادی که دارد طرف است. در نتیجه این بخش که به امید عربستان نشسته بود شناسی ندارد و این ها بازنده گانند. آن جناح دیگر هم منتظر است که در چهارچوب جمهوری اسلامی امیدی پیدا کند.

اما اینکه کی چه موضعی میگیرد، هنوز وقت زیادی است تا انتخابات و هنوز زود است جواب به این مسئله را دقیق داد و باید دید چه خواهند گفت.

آسوفتوحی، رئیس‌جمهوری ایران، در جریان سخنرانی در تهران، ۲۰۰۹

آسو فتوحی: حزب حکمتیست همیشه این انتخابات ها را به رسمیت نشناخته، فراخوان عدم شرکت در انتخاباتهای جمهوری اسلامی را داده است. آیا این سیاستی پاسیو و غیر دخالتگرانه نیست؟ آیا این نوع سیاست، محروم کردن مردم از دخالت و تأثیر گذاری بر یکی از مهمترین مسائل جامعه نیست؟

خالد حاج محمدی: قبل از جواب به سوال شما اجازه دهید در مورد انتخابات پارلمانی به یک نکته اشاره کنم. انتخابات پارلمانی راه رسیدن طبقه کارگر و اقشار محروم جامعه به قدرت نیست. پارلمان و پارلمانتاریسم، کلا راه مشروعیت دادن به طبقات بالا دست و حاکم در جامعه و جناح بندی های آنهاست. در هیچ جای دنیا در صد سال گذشته، شاهد نیستید در کشوری چپ و کمونیست، طبقه کارگر از طریق پارلمان به حاکمیت خودش رسیده باشد. پارلمانتاریسم ابزاری است برای مشروعیت دادن به طبقات بالا و اعمال دیکتاتوری بورژوازی با جناح بندی هایش و راهی برای تقسیم قدرت میان خودشان. برای نمونه، رقابت در انتخابات آمریکا را در نظر بگیرید، در این سیستم، دو نفر از منفورترین آدمهای تاریخ انتخابات خود آمریکا با معیارهای خود آنها و از پولدارهای آمریکا را به میدان آوردند. اگر در آمریکا هر کسی که می‌خواست با شرکت کردن درانتخابات ، به قول شما سیاست "فعالی" را دنبال کند، یا باید به ترامپ رای می داد یا به خانم کلینتون. خانم کلینتون که پرونده سیاهی دارد و آقای ترامپ هم نیمچه فاشیست است. این آن نوع انتخاباتی است که تو باید یکی از آن دو نفر را انتخاب کنی و در صورت نه! گفتن به دو کاندید انتخاباتی، راهی هم برای این که کاندید دیگری معرفی کنی و دخالت کنی وجود ندارد. این چه انتخاباتی است که تو مجبور باشی در صورت شرکت یا باید به خانم کلینتون و یا ترامپ رای بدهید؟ ما شرکت در انتخابات پارلمانی را منتفی نکرده ایم اما این واقعیتی است که به آن می‌گویند انتخابات "دمکراتیک" برای تعیین تکلیف قدرت در بالا و مشروعیت دادن به خود.

اما انتخابات در جمهوری اسلامی به طور واقع با چهارچوب انتخابات پارلمانی که در جوامع بورژوایی عمل میکند نیز هم خوانی ندارد. "ولی فقیه" اگر بخواهد می‌تواند به راحتی عزل و نصب کند. شورای نگهبان باید از کانال او مورد تأیید قرار بگیرد. وفاداریت به قانون اساسی جمهوری اسلامی، وفاداریت به جمهوری اسلامی و همه اینها شرط کاندید شدن است. در این جامعه اپوزسیون جمهوری اسلامی مستقل از راست یا چپ بودن حق دخالتی ندارد. کارگر *معترض*

انتخابات ریاست جمهوری و ...

راهی ندارد و در صورت اعتراض جایش زندان است. هر نوع اعتراض و اعلام نارضایتی، هر نوع اعلام تحزبی، هر نوع شکل دادن به حزبیّتی در این جامعه، غیر از خودشان ممنوع است. لذا ما نفس انتخابات را به رسمیت نمی‌شناسیم، انتخاباتی برای اکثریت مردم و برای اپوزسیون جمهوری اسلامی در جریان نیست، به معنای واقعی انتخابات مضحکه ای بیش نیست، ایزاری است که بتوانند میان خودشان قدرت را دست به دست کنند. برای اکثریت جامعه مضحکه است و البته برای خودشان انتخابات است و مضحکه هم نیست. دموکراسی میان آنها، اگر بتوان نام دموکراسی را بر آن نهاد، گفتم حتی مثل کشورهای اروپا هم نیست. به همین دلیل پروسه قانونی کسب قدرت در انتخابات جمهوری اسلامی در میان جناح بندی های خود جمهوری اسلامی است.

برای ما به عنوان کمونیست تأثیر گذاری، تقویت جنبشی است که من یا خود حزب حکمتیست خودش را بخشی از آن میداند. جنبشی که ما داریم جنبش کمونیستی طبقه کارگر است، اعتراض کارگر به نظام بردگی مزدی در آن جامعه برای کسب قدرت راهش انقلاب کارگری است و راه تأثیر گذاری برای ما چیزی نیست جز این که جنبش خود را تقویت کنیم و تلاش کنیم کارگران و محرومان جامعه انتخابات را به رسمیت نشناسند و پای صندوق رای نروند. هر نوع رفتن پای صندوق های رای، چیزی است که جمهوری اسلامی می خواهد تا برای خودش مشروعیت بخرد. برای آنها نفس رفتن و شرکت در انتخابات حال با هر نیتی که میروند و شرکت می کنند، کمک به مشروعیت حاکمیت آنها است. در نتیجه این راهی برای دخالّت ما و اکثریت مردم ایران نیست. در این جامعه کمونیستها و آزادیخواهان نه تنها آزاد نیستند که حقوقی هم ندارند، مخالفان جمهوری اسلامی حق هیچ فعالیت آزادی حتی ابراز نظر را هم ندارند تا برسد به اینکه از طریق انتخابات آنها دخالتگری کنند.

آسو فتوحی: بین صحبت هایتان، اجازه دهید حرفتان را قطع کنم، از موضع حزب حکمتیست گفتید و اعلام کردید که این انتخابات را به رسمیت نمی‌شناسید. چرا مثل بقیه جریان ها نمی‌گوییم تحریمش کنید. فرق این که آنها می‌گویند تحریمش کنید با ما که میگوییم انتخابات جمهوری اسلامی را به رسمیت نشناسید چیست؟

خالد حاج محمدی: خود نفس انتخابات برای ما زیر سوال است در نتیجه بحث ما تحریم نیست، ما به رسمیتش نمی‌شناسیم. تحریم انتخابات، کسانی می‌توانند این را بگویند، که: ما به این دلیل انتخابات را تحریم می‌کنیم، اگر این دلایل برآورد شود لابد تحریم نمی‌کنند. برای آنها نفس انتخابات زیر سوال نیست. ما نفس انتخابات جمهوری اسلامی را به رسمیت نمی‌شناسیم و فکر می‌کنیم که انتخاباتی نیست، آنچه هست ابزاری برای مشروعیت دادن به آنهاست و طبیعتا همه تلاش می‌کنند که افراد بیشتری در انتخابات شرکت کنند، (حتی اگر برگه رای سفید در صندوق رای بیندازند) . برای این که بگویند اینقدر میلیون نفر رفت و در انتخابات شرکت کرد و در نتیجه دولت گویا نماینده این مردم است.

آسو فتوحی: به عنوان آخرین سوال در این فضا و در پروسه جدالها و جدلهای انتخاباتی، کمونیستها در جامعه چه می‌توانند بکنند؟

خالد حاج محمدی: در فضای انتخابات، جامعه‌تا حدودی قطبی میشود. جناح ها، احزاب قانونی و

دولتی، نمایندگانش صحبت می‌کنند. تبلیغات انتخاباتی فضای جامعه را فرا میگیرد. همه در این مورد که چه مانیفستی و چه پروگرامی دارند صحبت می‌کنند و برای جلب مردم تصویری از آینده‌ای که خودشان قدرت را در دست بگیرند را رو به جامعه ارائه میدهند و سعی می‌کنند فضای جامعه را قطبی کنند و مردم را به پای صندوق های رای بکشانند. این فضا به ما کمونیست ها، به هر زن و مرد آزادی خواه و برابری طلبی که در آن جامعه است فرصتی میدهد، فرصتی که جنبش خودش را در آن جامعه تقویت کند. این فضا فرصتی میدهد که جمع شوند و روی مسائل صحبت کنند. مگر در مورد انتخابات صحبت نمی‌کنند؟ در رابطه با افشاشان صحبت نمی‌کنند؟ در رابطه با آینده ایران در صورت قدرت‌گیری خودشان صحبت نمی‌کنند؟ کمونیست ها، فعالین کارگری، زنان و مردان آزادی خواه و هر آدم شرافتمند در آن جامعه، آدم معترض آن جامعه هم در محله، در محیط کار، در دانشگاه و... هم می‌توانند جمع شوند و صحبت کنند. آنها هم می‌توانند جمع شوند و سعی کنند همفکران، همکارانشان و هم طبقه ای های خودشان را جمع کنند و از پلاتفرم و مانیفستشان و مطالباتشان برای آینده بگویند و سعی کنند اتحاد صفوف خودشان را بالا ببرند. این فرصتی است که در روانشناسی جامعه در ذهن مردم جامعه جمع شدن مشروعیت دارد، نمی‌توانند بگویند که چرا کارگران مثلا فلان ماشین سازی، کارگران برق جمع شداند. دنیا در ایرانخودرو، کارگران برق جمع شدند. دنیا در مورد انتخابات جمع میشود و صحبت میکند، من هم جمع میشوم، مطالباتم، آینده مورد قبولم، مانیفست خودم را میگویم چه است. مهم است بگویند کارگران فلان مراکز هم گفتند مطالبات ما هم این است، آینده ای که ما می‌خواهیم این است، مانیفستی که ما برای آینده می‌خواهیم این است. از این طریق خوداگاهی ایجاد میکنند، در صفوف خودشان نیروی شان را جمع می‌کنند. من اشاره کردم کار ما در این دوره تقویت جنبش مان است. جنبش ما، جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. تلاش برای تقویت این جنبش، تلاش برای اتحاد در صفوف فعالین این جنبش، امکان دادن به فعالین کمونیست طبقه کارگر برای جمع کردن همکارانشان، جمع کردن مردم محل به بهانه انتخابات، این فرصتی است برای این که صفوف خودشان را تقویت کنند و آلترناتیویشان را شکل بدهند، اتحادی در صفوفشان ایجاد کنند. ما به مردم جامعه و به طبقه کارگر متکی هستیم. این فرصتی به ما می‌دهد که در این پروسه بیشترین تلاش را برای ایجاد اتحاد و تقویت جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر در مقابل کل جمهوری اسلامی بکنیم.

در عین حال به عنوان نکته آخر، در این انتخابات باید تلاش کرد که جامعه فریب این ها را نخورند و پای صندوق های رای نروند. باید گفت: پای صندوق های رای رفتن به معنی مشروعیت بخشیدن به نظام جمهوری اسلامی است و همه جناح های جمهوری اسلامی (اصلاح طلب – اصول گرا – میانه رو) و هرکدامشان که قدرت را در دست گرفته اند غیر از نگبت، مرارت، محرومیت، استبداد و فقر برای مردم چیزی نداشته اند. تلاش برای ایجاد یک صف قوی در مقابل توهمات و امید به شرکت در انتخابات و ایجاد یک آلترناتیو، یک کار جدی می‌طلبد و این وظیفه هر کمونیست و هرزن و مرد آزادی خواهی است که در آن جامعه زندگی میکند و حزب ما نیز از این قاعده مستثنی نیست. نباید گذاشت رای مردم به هر دلیل باعث شود که اینها مشروعیت پیدا کنند و اعلام کنند که مردم به ما رای دادند.

۲۶ ژانویه ۲۰۱۷

طبقه کارگر، برخلاف کلیه طبقات فرودست در تاریخ

پیشین جامعه بشری، نمیتواند آزاد شود بی آنکه کل

بشریت را آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری – حکمتیست

انقلاب بهمن ۵۷ ایران، شکست یا پیروزی؟

گفتگوی رادیو نینا با مظفر محمدی

دکتر محمدی در جریان گفتگو با رادیو نینا

انقلاب را در قدرت و ثروت سپیم کند و سهمی به آنها بدهد. "همه باهم" بودن برای بورژوازی به معنای تقسیم قدرت و ثروت بین همه نیست. او توده مردم را سیاهی لشکر خودش می‌خواست که باید سینه سپر کند و دشمن را ببندازد و به خانه برود. کسب قدرت و آماده برای آن یعنی سازماندهی جامعه انطور که منفعت آرمان و سیاست و اهداف بورژوازی که کار ا رزان و سودآوری بیشتر سرمایه است ایجاب میکند. توده های مردم انقلابی هم که وظیفه شان و هدف اساسی شان رفتن شاه بود و نه مدعی قدرت، از آن بیعد می‌بایست به خانه برگردند و به نیروی مدعی بسپارند و در رفراندومش به آن رای بدهند و به پای صندوق های انتخاباتش بروند و تا امروز...

بنا بر این حرف از این که انقلاب من چپ و کارگر و زحمتکش جامعه را شکست دادند واقعی نیست. انقلاب همه باهم به هدفش که رفتن شاه بود رسیده بود. و توده های میلیونی انقلابیون "همه با همی" نقش سیاهی لشکر برای این سرنگونی بودند و برای روز بعد از انقلاب هیچ نقشه و برنامه ای نداشتند. قدرت اکنون در دستان بخشی از بورژوازی جدید بود که بلا فاصله به خلع سلاح مردمی پرداخت آن روزها در گرفتن مراکز پلیس و بعضی از پادگان ها اسلحه بدست آورده بودند و دولت موقتش را تشکیل داد و به نمایندگی بورژوازی و نظام سرمایه کمر به حفظ این نظام و آزادی و احترام به مالکیت خصوص بست.

اگر خلاصه بگویم. در انقلاب 57، طبقه کارگر در جبهه ای اعلام نشده و همه با هم، از چپ و راست جامعه و بخشهای ناراضی بورژوازی، انقلاب ضد امپریالیستی و ضد "سرمایه داری وابسته" و ضد دیکتاتوری شاه و برای "استقلال" و آزادی و "رشد سرمایه ی ملی" ادغام شد. دیکتاتوری شاه تحت نام "سگ زنجیری امریکا" بزیر کشیده شد و قدرت بدست بخش دیگری از بورژوازی که کل ماشین دولتی رژیم شاه را دست نخورده تحویل گرفت، افتاد. نظام سرمایه داری این بار تحت نام "استقلال"، "افتخار ملی" و "عدم وابستگی" ابقا گردید.

احزاب چپ و راست بورژوایی از حزب توده واکثریت و بورژوازی لیبرال و جبهه ملی و غیره زیر پرچم رژیم بورژوایی حاکم جدید تحت نام "ملی"، "مترقی" و "ضد امپریالیست"، صف کشیدند و سازماندهی سیاسی، اقتصادی، نظامی و امنیتی اش را بر عهده گرفتند.

ضد انقلاب جدید، دیکتاتوری بورژوایی اش با ترکیبی از قوانین اسلامی، ابتدا با سرکوب طبقه کارگر و انحلال شوراهای کارگری برقرار کرد، امنیت سرمایه و سود آوری اش را تضمین نمود و سپس بدون وقفه، سراغ دیگر مخالفین و انقلابیون متوهم و حتی آن بخشی که تا کنون در خدمت استقرارش قرار گرفته بودند، رفت و تارو مارشان کرد.

نزدیک 40 سال از عمر بورژوازی حاکم جدید می‌گذرد و جمهوری اسلامی با وجود بحرانهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حکومتی و تناقضات و تضادهایش با طبقه کارگر و توده های زحمتکش و زنان و جوانانی که زندگی در جمهوری اسلامی را مغایر با خواستهاو آرزوهایشان می‌دانند، بیشترین خدمت را به بورژوازی و رشد و انکشاف سرمایه در ایران کرده است.

رادیو نینا: از نظر شما چندین سال پس از انقلاب ۵۷ چه تغییری در صفبندی جنبشهای سیاسی و نیروهای سیاسی رخ داده است؟

مظفر محمدی: از آن زمان تا کنون اتفاقلت زیادی افتاده و زمین جامعه ایران شخم خورده است. بورژوازی ایران اکنون پشت جمهوری اسلامی بعنوان نماینده با صلاحیت خود صف بسته است. جمهوری اسلامی اکنون بجای نمایندگی اسلامی که باید به جهان صادر شود به ایرانیت و ملی گرایی و ناسیونالیسم ایرانی تکیه داده است. بورژوازی حاکم در نمایندگی عظمت

رادیو نینا: مطالبه اصلی انقلاب 57 چه بود؟ تا چه حد انقلاب به اهداف خود رسید؟

مظفر محمدی: روایت های گوناگون از انقلاب 57 وجود دارد. تا آنجا که به بورژوازی حاکم جدید بر می‌گردد انقلاب به هدف خود رسیده است. بسیاری هم هستند که انقلاب را شکست خورده می‌نامند. اما یک واقعیت را نباید نادیده گرفت که انقلاب 57 یک هدف اساسی و همگانی داشت و آنهم سرنگونی شاه بود. از خمینی و شبکه های مساجد و حوزه ها و بازار و خرده بورژوازی ناراضی تا چپ ضد امپریالیست که شاه را سگ زنجیری امریکا می‌نامیدند، همگی رفتن شاه را پیروزی انقلاب دانستند. از آن به بعد ارزشها و توهمات و یا مطالباتی بود که نیرویی می‌بایست قدم جلو بگذارد و بگویند من هستم و مطالبات را برآورده می‌کنم. و این نیرو خمینی و طرفدارانش بود.

وقتی در توافق گوادلوپ، امریکا و متحدین اروپاییش به رفتن شاه رضایت دادند روی خمینی و صف او دست گذاشتند، نه بخاطر مطلوبیتش بخاطر اینکه تنها نیرویی بود که پایگاه وسیع اجتماعی داشت و به توهم و خرافات توده های عظیمی تکیه داشت. خمینی را نمیشد دور زد و یا با کودتا جلو انقلاب را گرفت. شاه رفت و خمینی آمد و تا اینجا انقلاب علی العموم با هژمونی ملی - اسلامی ها پیروز شده بود. خمینی و شرکایش آمدند و گفتند ما قدرت می‌گیریم و دولت تشکیل می‌دهیم. این تنها مدعی قدرت بود و لاغیر. او دولت تشکیل داد و به مردم انقلابی وعده داد که آزادی و عدالت برقرار می‌شود. و از پیشی معلوم بود که آزادی و عدالت از نظر این طیف بورژوازی جدید آزادی سرمایه و مالکیت خصوصی و آزادی بازار و سودآوری و امنیت سرمایه بود. جز این هم نمی‌توانست باشد. و چیزی که در این میان شکست خورد در واقع باورها و توهمات توده های محرومی بود که از حاکمیت جدید بورژوازی ایران توقع آزادی و عدالت اجتماعی برای خود داشتند. در آن زمان بودند نیروهایی و تا حالا هم هستند که خمینی را یک آخوند نفهم و خرافاتی می‌پنداشتند و حکومتش را تا همین امروز هم حکومت آخوندی می‌نامند نه حاکمیت بورژوازی ایران. دولت جدید به سرعت انقلابیون متوهم را به خانه فرستاد. شوراهای کارگری را تعطیل کرد و کمونیست ها را با شدت تمام و بدون توهم سرکوب نمود. و حتی وفاداران به نظام بورژوا اسلامی اش را مانند حزب توده و اکثریت و جبهه ملی و مجاهدین را قلع و قمع کرد و شبکه های عظیم اقتصادی مثل بنیاد مستضعفین و نهادهای نظامی سپاه پاسداران و بسیج و نیروهای رنگارنگ امنیتی برای حراست نظامش را سازمان داد.

در نتیجه انقلاب برای سرنگونی شاه پیروز شد و بورژوازی پشت نماینده اش که در جمهوری اسلامی و نهادهای دولت موقت و رفراندوم و دولت جدید و پارلمان که همگی حافظ منافع سرمایه بودند، ایستاد. از آن زمان تا کنون خیلی ها از شکست انقلاب حرف می‌زنند. به نظر من این طلبکاری واقعیت ندارد. کل جامعه از طبقه کارگر و زحمتکشان و روشنفکران و از چپ و راست "همه با هم" خواستار رفتن شاه بودند و این خواست همگانی عملی شد. در جریان تظاهرات ها و قیام مطالبات دیگری مطرح شد مانند آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و حرمت انسان و از این قبیل. اما این ها مطالباتی بودند از حاکمیت جدید که مدعی قدرت شد و بجز جریان خمینی مدعی قدرت دیگری وجود نداشت. در نتیجه توقع اینکه قدرت جدید مطالبات کارگر و زحمتکش را جواب بدهد، فقط یک توهم بود. برای کسی که مدعی قدرت نبود و طبقه کارگری که مدعی قدرت نبود و قدرت را به جناح دیگری از بورژوازی حالا با اسلام یا بدون آن سپرد، دیگر جای گلگی نیست که چرا آن مطالبات جواب نگرفت.

بورژوازی که قدرت را گرفت مغز خر نخورده بود که کارگران و زحمتکشان شرکت کننده در

انقلاب بهمن ۵۷ ایران، ...

بدهد، به کارگران و کارمندان حقوق مناسبتری بدهد و نوعی از آزادی های سیاسی و اجتماعی را برقرار کند.

اما درس ها و تجارب تاریخی چند دهه اخیر نشان داده است که هیچکدام از این ها در چهارچوب نظام سرمایه داری ممکن نیست. هر دولتی در این نظام سر کار آورده شود و به این کارها دست بزند، حکم مرگش را صادر کرده است. نظام سرمایه داری این ها را بر نمی تابد. حاضر نیست مزد بیشتر بدهد. حاضر نیست با سرمایه اش ریسک کند و ریش و قیچی را دست دولتی بدهد که با وعده های اینچنینی سر کار آمده است. بورژوازی نماینده واقعی خودش را می خواهد. این وظیفه هر دولتی است و با هر ترکیبی که سر کار می آید. لخ والسای رهبر بزرگترین اتحادیه کارگری لهستان، وقتی نماینده و رییس جمهوری یک نظام سرمایه دارانه می شود، اولین وظیفه اش رشد و شکوفایی سرمایه و تضمین سودآوری آن است. وقتی این تامین شد، هر اندازه لازم شد و بمصلحت و منفعت دولت سرمایه داری باشد، می توان کمی از آن را به کارگر یا بعنوان بیمه به بیکاران یا بیمه های اجتماعی داد یا نداد. کسی هم اعتراض کرد قانون نوشته شده و مصوب دولت را زیر پا گذاشته وتخلف از قانون جرم است و این جرم از اخراج تا زندان و اعدام را در بر می گیرد.

منصف المرزوقی رییس جمهور تونس در جواب جوانان بیکار در تونس گفته است: "دمکراسی زمانی نتواند گرسنه ای را غذا بدهد یا جامه بر تن عریانی بپوشاند، ارزش ندارد."

این تمام هنر دمکراسی به تعبیر یک نماینده تازه به دوران رسیده بورژوازی درتونس، آنهم پس از یک انقلاب توده ای است. احمدی نژاد هم ادای نان و پیاز خوردن در آورد، ادای فقیر فقرا را در آورد و نفت را سر سفره فقرا می برد. اما دیدیم با سیاست حذف سوبسیدها و آزاد گذاشتن قیمت ها و ارزان نگه داشتن نرخ کار، چوب حراج به سفره کارگر و زحمتکش زد، یارانه نقدی که چیزی جز صدقه و خیرات نیست به کارگران و مردم فقیرداد... بورژوازی همین است. چه دیکتاتورش مثل مبارک و شاه و بن علی و چه لیبرال و پوپولیست و اسلامی و سکولارش مثل المرزوقی درتونس، ژنرال مورسی در مصرو یا احمدی نژاد و خاتمی و روحانی و غیره.

کسانی که به انقلابیات بورژوا دمکراتیک در دورانی از تاریخ بشر رجوع میکنند و کماکان تحقق دمکراسی را کار بورژوازی می دانند و به بورژوازی مدال می دهند، صد سال از تاریخ عقبنه. همین که امروز در کشورهای غربی و امریکا هست، دمکراسی به معنای واقعی نیست. دیکتاتوری بورژوازی تحت نام دمکراسی است. مارکس در مانیفست، تحقق دمکراسی را کار پرولتاریا می داند و می گوید: "اولین گام انقلاب کارگری عبارت است از ارتقای پرولتاریا به طبقه حاکم، به چنگ آوردن دمکراسی (... او در دوره انقلابات بورژوایی قرن ۱۹ کارگران را فرا می خواند که نباید انقلاب بورژوایی را هدف نهایی خود تلقی کنند.

همزیستی و همسویی با بورژوازی را در قرن حاضر(قرن ۲۱) مقایسه کنید با مباحث مارکس در ۱۸۴۸. مارکس می گوید برآمد انقلابی در اروپا محکوم به شکست است مگر اینکه طبقه کارگر انقلابی پیروز شود. او در آن زمان (بیش از ۱۵۰ سال قبل) بی اعتمادی خود را به هر تلاشی برای روی آوردن تاکتیکی به طبقات متوسط، نشان داد.

این را مقایسه کنید با جهتگیری، تاکتیک و سیاست "کمونیست ها" و چپهای اروپایی و خاورمیانه و ایرانی ما در رابطه با انقلاب و یا تحولات سیاسی و نقش طبقات در آن. جریاناتی که به نام کمونیسم وچپ، در این و آن تحول و یا شرایط انقلابی طبقه کارگر را به دنباله رو و سیاهی لشکر جناحی از بورژوازی علیه بخشهای دیگر آن، تبدیل می کنند. این را در انقلاب ۵۷ و در رابطه با جمهوری اسلامی وجناحهای بورژوازی درون آن از جمله اصلاح طلبان و سبزا ها و امروز در انقلابات خاورمیانه و شمال آفریقا می بینیم. این سناریو در انقلابات آتی نباید تکرار شود.

مگر طبقه کارگر چقدر زمان و نیرو دارد که در هر انقلاب دمکراتیک و مرحله ای این چپ و پوپولیستها و بورژواها، صرف کند، خون بدهد،

پشتش خم شود و دوباره پشت راست کند. چند نسل پشت سرهم طبقه کارگر باید در انقلابات بورژوایی ولو توده ای و از پایین اما با پرچم وسیاست وتاکتیک بورژوازی جانفشانی کند و فدا شوند!

طبقه کارگر آگاه و متحد می تواند اکثریت عظیم جامعه را پشت خود به صف کند، اعلام کند، دستش به قدرت برسد، برابری اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، آزادی بی قیدوشرط سیاسی، حفظ حرمت انسان، برابری زن و مرد تامین است. در دولت کارگری کسی بیکار نیست. تبعیض جنسی ونابرابری زن و مرد جرم است. تعرض به حرمت انسان جرم است. کسی اعدام نمی شود و همه اینها قانون حکومت کارگران است! طبقه کارگری که اعلام کند در دولت کارگران تنها بورژوازی است که بازنده است و شکست می خورد و دستش از داراییها و مالکیت خصوصی کوتاه می شود. و تازه بورژواها هم بعنوان شهروند جامعه، آزادی و حرمت انسانی شان محفوظ است. این قانون حکومت کارگران است.

تعبیر و تفسیر بورژوازی و اسلامش و ملی گرایی و ناسیونالیسمش از میهن پرستی و آزادی و عدالت اجتماعی و حرمت انسانی را می بایست برای توده کارگران و کل جامعه توضیح داد. تعبیر آنها از زاویه منفعت طبقه خودشان است. از زاویه ایدئولوژی، سیاست و وجدان طبقه بورژوازی است. آزادی برای بورژوازی و جنبشهای بورژوا اسلامی، بدوا و قبل از هر چیز یعنی آزادی مالکیت خصوصی. حرمت برای آنها یعنی حفظ حرمت مالکیت. یعنی مالکیت محترم است. مالکیت مقدم برانسان است... ایا آنها خودشان غیر از این را خواهند گفت؟ قانون اساسی و اسلام و شریعت شان مگر غیر از این است؟

اگر کارگران برنامه دولت خود را تماما اعلام کنند، چرا زنان نصف جامعه را با خود نخواهد داشت؟ چرا جوانان بیکار را با خود نخواهد داشت؟ چرا سربازان که تماما فرزندان کارگران و زحمتکشان اند را با خود نخواهد داشت؟ همه این ها اجزایی از طبقه کارگر اند. آنوقت برای جنبشهای ارتجاعی بورژوایی و جنبشهای اسلامی شان چه می ماند جز ژنرالهای بی سرباز و بوروکراتها و تکنوکراتهای مزدور، بخش لمپن و عقیمانده جامعه و امثال شعبان بی مخ هایی که شاه ایران بعنوان آخرین تلاش ماندنش به آنها پناه برد. اگر پای رای گیری و انتخابات هم بمیان بیاید بیش از نود در صد رای دهندگان همان کارگران و خانواده هایشان و زنان و جوانان و سربازان در کنار کارگران اند که به دولت طبقه کارگر، طبقه خودشان رای خواهند داد...

این را رهبران کارگران در موقعیتهای انقلابی به سربازان و افسران جزو که فرزندان همین مردم در میدان هستند بگویند، فرهنگ ها و ژنرالهایتان را خلع سلاح کنید. ارتش ابزار بورژوازی است، مزاحم است، علیه مردم بکار گرفته می شود، به روی مردم اسلحه می کشد، این مزاحم را باید از پیش پا برداشت. کاری که در زمان سرنگونی شاه در ایران می بایست می شد و کاری که در انقلاب ۲۰۱۱ تونس و مصر میبایست انجام می گردید.

پافشاری مارکس و انگلس بر ضرورت تمرکز شوراهای کارگری و ایجاد "گاردهای سرخ" برای چنین روزی است.

این کار ممکن است. اگر رهبران طبقه کارگر بیابند و بگویند من میخوام قدرت را بگیرم و تمام افق و اهداف خود را مطرح کند و پیش بگذارد نه جزئی از آن و نه صرفا آزادی و عدالت اجتماعی و از این قبیل که شعار و اهدافی مبهم و عمومی است و جنبشهای بورژوایی هم به آن قسم میخورند.

طبقه کارگر می گوید من به تنهایی و همراه خانواده هایم اکثریت مطلق جامعه ام و بهمرهه زنان ستمکش، جوانان بیکار، سربازان تحقیرشده، نود درصد انسانهای محروم جامعه ام. من می آیم و قدرت را می گیرم و به هیچکس جز خودم برای یک ذره آزادی و عدالت وحرمت اعتماد ندارم. من صاحب جامعه ام و سرنوشت جامعه را فقط صاحبان اصلی اش باید تعیین کنند. حکومت کارگران و مردم مینایش همین مردم است. شوراها و کمیته ها و انجمن های محل ومدرسه است. مردمی که خود زندگیشان را اداره می کنند. کسی که از سر عشق به "انقلاب"، از سر عشق پوپولیستی اش و از انقلابیگری خرده بورژوایی اش دنبال پیروزی ای مانند نفی دیکتاتورها در شرایط کنونی است، در حقیقت به چشم طبقه

کارگر خاک می پاشد و این طبقه را از آموزشهای مارکس و مارکسیسم و انقلاب کارگری دور و محروم می کند

خلاصه کنم. طبقه کارگر یک بار و برای همیشه باید بیاید و به نام خودش، نه بعنوان عضوی از جبهه ملی یا نجات ملی و این چرندیات، بلکه مستقلا و رویای خود حرف بزند و بعنوان طبقه ای مستقل و قدرتمند که چرخهای جامعه بدون او نمی چرخد و با هدف کسب قدرت بگوید" من خودم هستم و می آیم." به هیچ جناحی از بورژوازی و خرده بورژوازی و طبقه متوسط و لیبرال ها و غیره نه اعتماد دارم و نه حق نمایندگی می دهم و نه رای می دهم. من قدرت را می گیرم و کل ماشین دولتی سابق را در هم می شکم و نظامی نوین پایه گذاری می کنم. حزبش را جلو بگذارد، تدارک انقلاب بیوقفه اش را ببیند، طرح شوراهای کارگری اش را بعنوان شکل حکومتی پرولتاریا بدهد، و برای تحقق واقعی آزادی و رفاه و برابری، کل ستمدیدگان جامعه را پشت خود به صف کند. و آموزش های مارکس و انقلاب اکثیر را مبنای تجربه بنای جامعه سوسیالیستی وجمهوری سوسیالیستی اش بگذارد.

رادیو نینا: کردستان پس از انقلاب شاهد تقابلی طولانی و خونین با جمهوری اسلامی بود. چرا کمونیستها از کردستان بعنوان سنگر انقلاب نام میبرند؟

مظفر محمدی: کردستان در جریان انقلاب و قیام بهمن می شود گفت از شهرهای دیگر ایران عقب بود. اما به دلیل وجود جریانات چپ اجتماعی که به ایجاد نهادها و جمعیت ها و کانون های سیاسی و اجتماعی اقدام کردند و به دلیل اینکه جنبش ملی اسلامی – شیعه که پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی بود در کردستان وجود نداشت یا بسیار ضعیف بود و به دلیل اینکه بعد از قیام بهمن دولت موقت اسلامی می بایست بدوا شوراهای کارگری را منحل، کمونیست ها و چپ هارا قتل عام و مخالفیش را سرکوب و تارو مار کند، نتوانست سراخ کردستان بیاید. رژیم جدید می بایست اول پایه های حاکمیتش را محکم کند. تا آن زمان چپ در کردستان هم مشغول گسترش نفوذ و کار سازماندهی خود شد. اما همزمان در کردستان جنبش ناسیونالیسم کرد که دارای سنت تاریخی و جایگاه اجتماعی بود هم، داشت جا پای خود را محکم می کرد و به استقبال رژیم جدید و لیبیک گفتن به خمینی رفت. این جنبش و حزبش "حزب دمکرات کردستان ایران" توقع داشت دولت موقت جمهوری اسلامی او را در قدرت شریک کند و امورات کردستان را به او بسپارد. اما خمینی وشرکا به آن اعتماد نکردند و از خواستهایش استقبال ننمودند. در نتیجه این حزب هم ناچار مجبور به همزیستی با جریان چپ در کردستان شد، بلکه از این راه به جمهوری اسلامی فشار بیاورد تا در قدرت شریکش کند. کاری که علیرغم تاوان های زیادی که این حزب پرداخت تا کنون اتفاق نیفتاده است.

جنبش انقلابی کردستان به رهبری کومه له آن دوران که بعدها در حزب کمونیست ایران ادغام شد سخنگو ونماینده منافع کارگران و نقطه امید زحمتکشان روستاها علیه بقایای اربابان و صاحبان بزرگ زمین و سرمایه شد. این در حالی بود که انقلابیون چپ در ایران زیر ضرب جمهوری اسلامی قرار داشتند، دسته دسته به کردستان آمدند که محلی برای آزادی فعالیت سیاسی و نفس کشیدن راحتی بود. درکردستان آن دوره از حجاب اجباری و قوانین شرعی خبری نبود. از این زمان تا یک دهه مبارزه مسلحانه علیه حلات نظامی سنگین جمهوری اسلامی و اشغال این منطقه، کردستان همچنان سنگر انقلاب باقی ماند. این تجارب و ایستادگی و مقاومت سنتی است که مثل خون در رگهای کارگر و زحمتکشان کردستان جریان دارد و از بین نرفته است. تا کنون و علیرغم فشارهای ناسیونالیسم کرد و ا حزابش و علیرغم رشد قوم گرایی در صفوف جریانات کوچک و بزرگ و علیرغم کارشکنی ها و تهدیدات ناسیونالیسم و سنی گری که سنت ان است، چپ و کمونیسم در کردستان از محبوبیتی برخوردار است و کمونیست بودن و سوسیالیست بودن و آزادیخواهی و برابری طلب حرمت و اعتبار دارد. بهر میزان این گرایش کارگری و انسانی سازمان یافته و در جامعه نقش ایفا کند کردستان کماکان می تواند نقطه اتکا و امیدی برای جنبش طبقه کارگر و آزادیخواهی و برابری طلبی در ایران باشد. نباید فراموش کنیم که

کردستان ایران اکنون در محاصره جنبش های قوی ناسیونالیسم کرد در منطقه که بخشی از ان هم اکنون در کردستان عراق قدرت گرفته است، قرار دارد. علیرغم بدنامی و بی اعتباری ناسیونالیست های حاکم در کردستان عراق اما سنت و عملکرد و قدرت نظامی و مالی این جریانات در منطقه همیشه زنگ خطر و شبی بر بالای سر کارگران و زحمتکشان و کمونیسم در کردستان ایران است. با هر پس رفتی در جبهه کارگر و کمونیسم در کردستان، جریانات ناسیونالیستی و قومی و مذهبی سنی وسلفی رشد کرده و جامعه را فاسد و به عقب می برند. پیروزی کارگر و کمونیسم و چپ در کردستان به این اعتبار تضمین شده نیست در صورتی در مقابله با موج ناسیونالیسم و قومگرانی و سنی گری و غیره کوتاهی و سهل انگاری بعمل آید. کردستان چپ و انقلابی می تواند در غیاب و یا تضعیف کمونیسم اجتماعی و کارگران متحد و آگاه به جولانگاه قوم پرستان و مذهبیین سنی و سلفی و لانه ارتجاع تبدیل شود. این خطری است که ما نباید بگذاریم اتفاق بیفتد.

اجازه بدهید در خاتمه و در ادامه مسایل فوق موضوعی را که به انقلاب و بخصوص انقلابات این دوره مربوط است، اضافه کنم. و آن نقش بورژوازی بین المللی در انقلابات اخیر است. چرا که بورژوازی امپریالیست و جهانی نگرانی و ترس از انقلاب را تبلیغ می کنند و اگر انقلابی اتفاق بیفتد سعی می کنند در آن دخالت کرده و مانع تداوم آن شده و به بیراهه برده و یا به آن خون می پاشند.

بورژوازی غرب و امریکا وظیفه شان را کنترل و مهار انقلابیات و نگه داشتنتشان در محدوده مخالفت با دیکتاتوری و استبداد که خود بانی ان بوده اند، قرار داده و می دهند. بورژوازی غرب و امریکا اساسا با هر انقلاب از پایین مخالفند و اگر نتوانند ان را از بالا هدایت و مهندسی کنند مانند انقلاب ایران و سرکار آوردن خمینی، فرستادن مبارک و آوردن ارتش، کنار نهادن بن علی و آوردن المرزوقی...، سعی می کنند بادهالت نظامی و مستقما ان را منحرف کنند و این کاری است که در عراق و لیبی کردند، در سوریه دست اندرکارش هستند و در یمن و بحرین و غیره با تزریق میلیاردی دلار و ارسال اسلحه خفه اش می کنند.

تحت عنوان و به بهانه دفاع از مردم و جلوگیری از کشتار مردم توسط دولت صدام حسین و قذافی و بشاراسد، جنگ داخلی و قومی و مذهبی راه میاندازند. بورژوازی غرب در این اوضاع نقش مدافع حقوق بشر و انساندوست و ناجی مردم در مقابل دیکتاتوری را برعهده می گیرد. این ریاکاری بی شرمانه است. همچنین شرم آور است که جناح های گوناگون بورژوازی، و کمونیسم بورژوایی دخالت امپریالیست ها را با وجود راه انداختن حمام خون در خاورمیانه و ایجاد نیروهای قومی و مذهبی، توجیه می کنند و به این دخالت ها مشروعیت می دهند.

بعلاوه ریاکاری و استانداردهای دوگانه بورژوازی امریکا و دولتهای غربی هم در برخورد به تحولات جهان، ننگین و تهوع آور است. در یک دهه اخیر هزاران غیر نظامی فلسطینی توسط دولت اسراییل قتل عام شده اند. مردم فلسطین محاصره نظامی و اقتصادی شده و بچه هایشان از فقر و بی دارویی می میرند. در بحرین که بزرگ ترین پایگاه هوایی امریکا در ان قرار دارد در مقابل کشتار مردم از جانب دولت سکوت می کنند. درعربستان که ظرفیت بزرگی برای اعتراض به شیوخ مفت خور و فاسد حاکم وجود دارد، برای حفظ نظام طایفه سعودی میلیاردها خرج می شود. اخیرا دولت آلمان قرارداد فروش هزاران تانک و ده ها جت جنگی و موشکهای قاره پیمای با شیخهای عربستان بسته است.

با وجود همه این ها اگر رهبری انقلاب دست طبقه کارگر و حزب سیاسی کمونیستی اش بیفتد امکان دخالت و مانور بورژوازی بین المللی بسیار کم و پیروزی انقلاب قطعی خواهد بود و طبقه کارگر پیروز در انقلابش خواهد توانست در مقابل هر گونه دخالت و تهدیدات بورژوازی بایستد و الگوی یک جامعه انسانی و برابر و ازاد را به جامعه بشری نشان دهد و حمایت و سمپاتی بین المللی طبقه کارگر را جلب کند که این هم تضمین دیگری برای حفظ قدرت و سازماندهی جامعه و حکومت کارگری اش است.

اطلاعیه پایانی

پلنوم سی و نهم کمیته مرکزی حزب

حکمتیست (خط رسمی)

پلنوم سی و نهم کمیته مرکزی حزب حکمتیست در روزهای شنبه و یکشنبه ۱۶ و ۱۷ بهمن ۱۳۹۵ برابر با ۴ و ۵ فوریه ۲۰۱۷ با شرکت اکثریت اعضاء کمیته مرکزی حزب برگزار شد.

پلنوم سی و نه با سرود انترناسیونال و یک دقیقه سکوت به یاد جانب‌اختگان راه آزادی و سوسیالیسم شروع به کار کرد.

دستور جلسات پلنوم عبارت بودند از:

۱– گزارش کار این دوره حزب

۲– اوضاع سیاسی ایران و رنوس سیاست کمونیستی ما

۳– انتخابات

گزارش کمیته رهبری و تشکیلاتهای مختلف توسط خالد حاج محمدی، دبیر کمیته رهبری حزب، به پلنوم ارائه شد.

پلنوم ضمن تاکید بر ضرورت دخالت موثرتر کمیته مرکزی، بر ضرورت گسترش فعالیتها و نفوذ اجتماعی و سازمانی حزب در دوره آتی گزارش کمیته رهبری را تأیید کرد.
تم اصلی مباحث این پلنوم، "اوضاع سیاسی ایران و رنوس سیاست کمونیستی ما" بود که توسط امان کفا به پلنوم ارائه شد. در این بحث پلنوم به ویژگی ایندوره منجمله دوره پس از برجام، موقعیت جمهوری اسلامی در منطقه و در رابطه با جامعه، بی جوابی بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی، تأثیرات ترامپ بر رابطه امریکا و جمهوری اسلامی، به پولاریزاسیون در جامعه و شکل گرفتن دو قطب راست و چپ افراطی در قالب جمهوری اسلامی و کمونیستها و بالاخره امکانی که برای کمونیستها و حزب حکمتیست بوجود آمده پرداخت.
کمیته مرکزی بر حساسیت ایندوره و ضرورت شکل دادن به یک کمونیسم قدرتمند اجتماعی تاکید کرد.

در بخش انتخابات پلنوم ابتدا به اتفاق آرا آذر مدرسی را به عنوان دبیر کمیته مرکزی در پست خود ابقا کرد و سپس رفقا آسو فتوحی، امان کفا، ثریا شهابی، خالد حاج محمدی، فواد عبداللهی و مصطفی اسدپور را بعنوان کمیته رهبری انتخاب کرد. در اولین جلسه کمیته رهبری منتخب پلنوم، خالد حاج محمدی به اتفاق آرا بعنوان دبیر کمیته رهبری انتخاب شد.

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست (خط رسمی)

۲۰ بهمن ۱۳۹۵ - ۸ فوریه ۲۰۱۷

اعتراضات کارگری باید به قدرت دفاع از خود

مسلح شود*

مصطفی اسد پور

۱. تجمع اعتراضی بی‌فایده، هم استراتژی هم تاکتیک!
۲. خون بر شمشیر پیروز است
۳. تظاهرات، تظاهرات تا پیروزی
۴. کارگر چاره ای جز مبارزه ندارد
۵. کارگر چاره ای جز پیروزی ندارد
۶. انقلاب کارگری همین امروز!

۷. کارگر و آرزوهای باطل دموکراسی و عدالت و رفاه
۸. کارگر چاره ای جز مسلح شدن ندارد
۹. بهانه دست دولت ندهید!
۱۰. مبارزات صنفی را سیاسی نکنید!
۱۱. کارگران و قانون
۱۲. مشخصات اعتراضات جاری کارگری
۱۳. صورت مساله، کدام اسلحه، کدام تسلیح؟
۱۴. آوانتاریسم، از سر گشاد شیپور!
۱۵. ضرورت دفاع از خود، یک صورت مساله جهانی طبقه کارگر
۱۶. اعتراضات کارگری باید دندان در بیاورد، گاز بگیرد!
۱۷. طبقه کارگر با قدرت دفاع از خود در دل مخاطرات سیاسی
۱۸. تکلیف حزب طبقاتی کارگران چه میشود؟
۱۹. بروید هر غلطی میتوانید، بکنید!

موقعیت فعلی که شاید بتوان آنرا "در جا زدن" نامید نه برای طبقه کارگر ایران و نه برای طبقه کارگر جهانی تازگی ندارد. شریک شدن در مشغله های رهبران کارگری و چاره جویی در مقابل موقعیت کنونی هدف از این نوشته است. ابتدا بر چند جنبه از مشخصات مبارزات کارگری و پاسخ های کلاسیک در این زمینه باید مکث کرد.

۱– **تجمع اعتراضی بی‌فایده**، **هم استراتژی هم تاکتیک!**

میدان انقلاب محل شناخته شده اجتماعات اعتراضی کارگری است. آیا جای تعجب ندارد تقریباً هیچگاه اخلاالی در رفت و آمدها ایجاد نمیگردد؟ کم نیستند موارد ضرب و شتم شرکت کنندگان در اعتراضات و تجمع کارگری که با حمله انواع نیروهای سرکوب رژیم، کاملاً با نقشه قبلی به اجرا در میابد. آیا جای تعجب ندارد تقریباً در هیچ موردی کارگران نه اشتها، نه آمادگی، نه نقشه قبلی و نه اقدامی برای دفاع از خود را نشان نمیدهند؟ در نگاه اول پر بیراه نیست اگر بیش از دو دهه اعتراضات کارگری در ایران را بدینگونه خلاصه کرد: تجمع اعتراضی بی‌فایده، هم استراتژی هم تاکتیک! . یک اعتراض کارگری هر چند گسترده و هر چند آگاه که در هر ابراز وجود تلفات خود را در اطلاعیه های هرچند پر شور به آگاهی عموم میرساند بنا به تعریف بازنده است. رهبران هر حرکتی که "قاطعانه" صفوف خود را به مصاف گارد ضد شورش میبرد تا در اطلاعیه های "محکوم است" نطفه حرکت های بعدی ببندد را جز فرسودگی و ناامیدی چه نتیجه دیگری را میتواند انتظار داشته باشد؟

اگر تعداد کارگران و تعداد کارگران در حال اعتراض را مبنا بگیریم، باضافه پوشش خبری این اجتماعات در انواع گوناگون رسانه ها، بدون شک ایران بزرگترین جنبش کارگری در سراسر جهان را در خود جای داده است.

اگر پیشروی، هدف، گامهای سنجیده و دستاوردها

کمونیست ۲۱۵

نشانند. کی قرار است چهره استاندارد یک کارگر به صورت یک آقا و خانم شسته رفته، درست مثل قیافه رئیس بانک مرکزی جلوه گر بشود؟ عزت کذابی دستهای پینه بسته پیشکش علما و وزرا و فرماندهان ارتش! کی قرار است یک اکسیون کارگری نه نمایش ظلم دیدگان، بلکه اجتماع قطب مدعیانی باشد که با سخنران پس از سخنران، مستدل همه کاسه کوزه محاسبه مجلس و دوایر دولتی را در هم ریخته، در میان کف زدن حضار، و با اعلام بی کفایتی دولت به کار خود پایان دهد؟

اعتراض کارگری باید پیروز شود و این جز با یک مبارزه متحد سراسری که بورژوازی را به زانو در بیاورد ممکن نیست. هر چقدر اجحاف بورژوازی آشکارتر و غیر انسانی تر باشد، الزاما به تقویت صفوف اعتراضی منجر نميگردد، عصبان و شورش را دامن نمیزند و حقانیت و سمپاتی را بدنبال ندارد.

۳– **تظاهرات، تظاهرات تا پیروزی!**

بدلائل منطقی اجتماعات کارگری شکل اصلی مبارزات طبقه کارگر به حساب آمده است اما به دلایل بدیهی تر "تظاهرات ، تظاهرات تا پیروزی" نمی تواند راه حل مبارزه توده کارگر باشد. چرا که شرایط واقعی او، وابستگی خود و خانواده اش به گردش کارخانه و مزد اجازه نمیدهد، تظاهرات و اکسیون خیابانی را کش داد. کارگر در خیابان تاریخا بخودی خود به معنای "قرق" شهر، به معنای اتمام حجت، به معنای تغییر توازن قوا، به معنای کشیده شدن کار به جای باریک بوده است. اما در تاریخ معاصر ایران "صدای مظلومانه خود را به گوش مسئولان رساندن" تحفه نظنز شوراهای اسلامی است.

شگفت آور اینجاست کارگران در موارد متعددی از اعتصابات با شکوه و موقفی مثل اعتصاب چهل روزه معادن بافق سر از صف سردرگم در پیگیری مطالبات خود بر آورده اند. کل آگاهی جنبش کارگری ایران را به جرات میتوان در یک تک شعار، "تظاهرات، تظاهرات تا پیروزی" خلاصه کرد. این شعار اگر در همان ابعاد دردناکی که به حقیقت گره خورده حتی یک طنز و یا شوخی هم بنظر میرسد در عین حال عواقب مخرب و جدی به همراه داشته است. بحث بر سر اینست که یکی بعد از دیگری اعتراضات کارگری چه در مقابل دولت برای اشتغال و حقوق معوقه و چه از طرف کارگران شاغل برای مطالبه دستمزد و خواستههای رفاهی تا حد زیادی ناکام مانده است؛ به ناامیدی دامن زده و زیر پای اعتراض را خالی کرده و سترون بودن را به فضای طبقاتی کارگری در ایران تزریق کرده است.

۴– **کارگر چاره ای جز مبارزه ندارد**

کشمکش کارگر با سرمایه یک مبارزه طبقاتی و تعطیل ناپذیر است. از یک طرف طبقه بورژوا که بنا به تعریف با سود حاصله از استثمار کارگر زنده است؛ و از طرف دیگر طبقه کارگر که بجز نیروی کارش امکان دیگری برای تامین زندگی ندارد. از یک طرف طبقه بورژوا که نه فقط سود

کمونیست را بخوانید

کمونیست را بدست

کارگران و فعالین

کارگری برسانید

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

اعتراضات کارگری باید ...

بلکه اجبار به سود بیشتر مداوما در تلاش کاهش دستمزدها و کاهش همه هزینه های مربوط به کارگر است و از طرف دیگر کارگر که باید هم برای حفظ موقعیت فعلی و هم برای بهتر شدن زندگی خود بجنگد. مکانیسم های اصلی حکومت بورژوایی را هر کارگر جوان بسرعت به عنوان واقعیت زندگی "یاد میگیرد":

اولاً، دزدی آشکار: طبقه سرمایه دار از همه ابزارهای تعیین کننده اقتصادی برای کاهش ارزش واقعی دستمزد کارگران بهره میبرد. هر بار افزایش دستمزد کارگران که حاصل یک مبارزه طولانی است با افزایش تورم و سایر فاکتورهای دیگر دود میشود و به هوا میرود.

دوم، گرانی کالاها: در دنیای سرمایه داری همه کالاها گرانتر میگردد و از دسترس کارگر دورتر و دورتر میگردد. یک مکت کوتاه در این زمینه کافی است تا همه هیبت مارکس را نه در محافل مطالعاتی بلکه در ساده ترین درد دلهای "ساده ترین" بخش های کارگران به گردش دربیאورد. بدون تردید ایران در عرصه ترجمه و فروش و در دسترسی به آثار مارکس با فاصله بسیار مقام اول را در تمام کشورهای جهان به خود اختصاص داده است. زمانی نه چندان دور کتاب "مادر" نوشته ماکسیم گورکی میتوانست از خواننده آن یک زندانی سیاسی بیافزیند! در طول سه دهه اخیر و در طول پر تحول ترین دوره بزرگترین بخش طبقه کارگر در کل منطقه مارکس هست، ولی از شور مارکس و روح مارکس کمتر خبری هست. در طول این سالها بیشتر از هر زمان دیگر و بیش از هر کشور دیگر نه فقط در کل آسیا و افریقا بلکه حتی در مقایسه با اروپا، بیمارستان و خانه مسکونی و کارخانجات مواد غذایی و پوشاک و صنایع الکترونیک ساخته شد، بار آوری کار سر به آسمان کشید، سود آوری سرمایه به حد رویایی رسید، مناطق ثروتمند نشین ار تجریش تهران به صدها و صدها شهر و شهرک دیگر باز تکثیر گردید؛ اما همزمان سهم طبقه کارگر مشابه سنگ آسمانی نه فقط سقوط بلکه به اعماق زمین فرو رفت!

کسی که جرات بخرج میدهد و مقایسه درصد بیکاری در ایران و کشورهای اروپایی و حتی یونان و اسپانیا را نشانه فضل خویش در اقتصاد سیاسی به رخ میکشد (فضای روشنفکری و رسانه ای و حزبی- سیاسی ایران مملو از این فضلای "مارکس خوانده" است) در بهترین حالت یک احمق پر مدعا و مهمتر از هر چیز فاقد وجدان بیش نیست. بیکاری در ایران به معنای سقوط فوری و بلافصل در تمام شئونات زندگی است اما شغل به معنای روی دیگر همان نگون بختی است. علی القاعده میبایست بتوان زمینه سهم کارگران در تولید ثروت را در فاکتورهایی مانند بهبود مسکن و مرخصی ها و تفریحات و رفاه بررسی کرد. در ایران خوشبخت ترین کارگران در چاله قراردادهای موقت، در رقابت بر سر اضافه کاری گلیم خود را با چند برابر کردن "دستمزد حداقل" از آب بیرون میکشند. این "گلیم" و این "اب" فقط خفت می آفریند. "مشکل" طبقه کارگر ایران در مارکس است، و این واقعیت که طبقه کارگر چاره ای جز مبارزه ندارد، کارگری که به برای شش ساعت کار، برای حق مسکن، برای بیمه بیکاری، برای دستمزدی معادل یک وزیر نميجندگ، در زمین چانه زدن برای حفظ موقعیت فعلی آب در هاون میکوبد. مشکل طبقه کارگر بطور واقعی فقط و فقط با معیار مارکس و بخصوص در جایی نمایان میسازد که از خود بیرسیم تلنباری از فریاد و نعره های اعتراض، خشم و نفرین سر از کجا در میآورد؟ از خود بیرسیم میلیونها کارگر مشت استیصال به کدام دیوار میکوبند؟ از خود بیرسیم در این وانفسا یک کارگر با چه امیدی بخواب میرود و با چه وردی کودک خردسال خود را از بیخوابی به آرامش هدایت میکند؟ بالاخره کسی باید جوابی برای این معما پیدا کند که همزمان با بی شرف ترین و فاسد ترین مظاهر دستگاههای دولتی و دهن کجی به نیازهای بر حق شهروندان، چرا تعداد هر چه بیشتر کارگران، کارگرانی که در تأمین زندگی خود و خانواده خود ناکام میمانند، خود را آتش میزنند؟ چرا خود را سرزنش میکنند؟ در این میان مارکس بیگناه است آنجاییکه خوراک بحثهای فیلسوفانه و

اسکولاستیک نشریات دانشجویی میشود. راستی چرا ابراز وجود اعتراضی شناخته شده ترین سندیکای کارگری ایران در محدوده چراغهای روشن در روزهای تابستانی در جا میزند؟ راستی چرا فضای کارگری ایران از هر اثری از آنارشیسیم و آنارکو سندیکالیسم تهی است؟

سوم، قانون و سرکوب: کمتر جای دنیا را میشود سراغ گرفت که قانون رسمی کشور بدین گونه با سرکوب کارگر علنا و رسما عجین باشد.

چهارم، فریب و وعده و تفرقه: نفس وجود حکومت بورژوایی و ساختار مبتنی بر بیکاری و تهیدستی مداوما از کارگران میطلبد نه فقط از معاش خود بلکه از حیثیت، حرمت و حقوق اجتماعی خود دفاع کند.

۵- کارگر چاره ای جز پیروزی ندارد

کارگر چاره ای جز پیروزی ندارد کارگر نمیتواند جنگ و گریز خود را با کارفرماها و دولت نسل پس از نسل به ارث بگذارد. در نابرابری موجود طولانی شدن کشمکشها کارگران را فرسوده میکند. ناامید میسازد. هر لحظه از تداوم حیات بورژوازی از پیکر، از روحیه ، از صف مبارزاتی کارگران قربانی میگیرد. پیروزی کارگر جز با در هم شکستن کل دستگاه حکومتی بورژوازی و بنیادهای چرکین آن ممکن نیست. این کار انقلاب کارگری است. با این قطب نما است که کارگر قدم های کوچکتر و فوری خود را قدر میگذارد. با این قطب نما است که مبارزات اقتصادی، دستاوردهای کوچک، یک صندوق تعاونی "مقدس" میگردد. انقلاب کارگری مستلزم نظم آهنین در میان صفوف الیت متشکل در حزب کارگری و از آن مهمتر مستلزم یک توده عظیم بهم بافته ایست که اعتماد راسخ به پیروزی را در زندگی روزمره و در رابطه با تجربیات مبارزاتی لمس میکنند.

۶- انقلاب کارگری همین امروز!

کمتر کسی را میتوان یافت که بتواند با یک انقلاب کارگری و استنتاجات طبقاتی کارگری از عدالت و برابری و ارزشهای انسانی به مخالفت برخیزد. اما بطرز اعجاب آوری بورژوازی نسل پس از نسل حتی (به خصوص) خود کارگران را "قانع" کرده است که اولاً چنین انقلابی یک مدینه فاضله و موکول به یک آینده نامعلوم است؛ و ثانیاً طبقه کارگر موجود از شعور لازم برای چنین امر خطیری برخوردار نیست.

بدون کم و کاست حق با بورژوازی است. همه شور و فلسفه و حکمت تک تک انقلابیون و تک تک انقلابات در شذنی بودن تحولات عظیم در سالهای نزدیک از زندگی نسل حاضر نهفته است. فرق میان عصیان و شورش با یک انقلاب نه در سرعت برق آسای خیزش توده ها، نه در آتش دوایر دولتی توام با اهتزاز پرچمهای سرخ؛ بلکه اساسا در اینست که انقلاب و انقلابیون کارگری قبل و بعد از عصیانها چگونه مهر خود را بر زندگی روزمره کوبیده اند. انقلاب و انقلابیون کارگری باید یک پدیده آشکار و غیر قابل انکار در هیبت انسانها و نهادها، روشها، سنت ها، ترانه ها از فرسنگها فاصله جار بزند. انقلاب کارگری برای توده کارگر نه به معنای سلسله فعالیت مخفی بلکه اساسا باید پیوستن به یک روش زندگی و پیوستن به یک رگه از آدمهای معین است که در همراهی با آنها زندگی آسانتر، آسوده تر، بهتر، و عجلانا تا مطابق نقشه زور صفوف خود را باندازه کافی افزایش میدهیم، زندگی امروز دست کم مملو از غرور و اراده است. انقلاب اکثبر و انقلاب فرانسه سالها قبل از وقوع، نوید و بارقه های خود را در محلات و کارخانه ها به نمایش گذاشته بودند.

۷- کارگر و آرزوهای باطل حقوق سیاسی و عدالت و رفاه

طبقه کارگر و بالطبع فعالین کارگری همواره مملو از و بستر کشمکشهای سیاسی هستند. این کشمکشها حاصل عقاید و آراء و تحقق آرمانهای منتسب به این عقاید نیست. هر کارگری بنا به حکم شرایط مادی زندگی خود در مییابد که زندگی بمثابة کارگر برای او جز پرت کردن آرزو و

شایستگی های او را بهمراف ندارد. استثمار و سرکوب سیستماتیک توده هر چه بیشتری را به سربازان ایده های بورژوایی تقدیم میکند. ناسیونالیسم و مذهب نه نشانه انتخاب آگاهانه بلکه ناشی از استیصال کارگر در انتخاب راه طبقاتی رهایی خود اوست. در دنیای واقعی هر روز احزاب تازه ای پا به عرصه وجود میگذارند که اکسیر تازه ای از ناسیونالیسم و مذهب را کشف کرده و در مقابل طبقه کارگر قرار میدهند. برعکس آنچه ادعا میشود نفوذ این عقاید در میان کارگران حاصل متقاعد شدن کارگران نیست. "نفوذ" این احزاب و جریانات نه حاصل کتابخوانی و تعمقات فکری در میان کارگران بلکه حاصل تصویری است که از خود و قابلیتهایشان در زد و بندهای سیاسی بدست میدهند.

انقلابیگری کمونیستی مستلزم این است که هم طبقه ای های خود را تنها نگذاشت و این توهمات را در تجربه سیاسی روزمره طرد نمود.

۸ – کارگر چاره ای جز مسلح شدن ندارد

کارگر در انتخاب راه و روش مبارزه مخیر نیست. آیا کارگر میتواند از دست بانک مرکزی برای سیاستهای تورم زا شکایت کند؟ آیا کارگر میتواند وزیر کاررا برای دستمزدههای زیر خط فقر محاکمه و عزل کند؟ آیا کارگر میتواند با زور رای و انتخابات و پارلمان مالکیت خصوصی را لغو کند؟

قیام مسلحانه همواره در طول تاریخ پیچیده ترین موضوع انقلابات بوده است. قیام مسلحانه مانند زایمان فصل دردناک ولی اجتناب ناپذیر تولد یک موجود تازه است. این موجود مستقل است، وجود خارجی دارد، نفس میکشد ولی بطرز محسوسی از پروسه زایمان تأثیر میپذیرد. همانقدر که پروسه زایمان بخودی خود مستلزم تدارک و آمادگی است بطریق اولی یک قیام مسلحانه نیاز به تدارک و برنامه ریزی دارد. مساله محوری در این میان اینست که هیچ زایمانی شبیه دیگری نیست و همیشه شگفتی های تازه ای مهر خود را بر نوزاد تازه وارد میزند.

لنین بر کار در میان سربازان و پادگانها تاکید داشت، کمون پاریس بر جنگ خیابانی، چگوارا بر محاصره شهرها از روستاها. در مورد قیام بعدی در ایران هر چه گفته شود هنوز باید جا برای شگفتی باز گذاشته شود. اما مهمتر از هر چیز، چه برای لنین و چه برای چگوارا قیام قبل از هر چیز یک پدیده مادی بود که از همین امروز باید آنرا شکل داد. قیام کارگری هر فرمی داشته باشد بر تسلیم ناپذیری و تبحر، بر درس انضباط، بر ستایش از غرور، بر آمادگی عقب نشینی صف مبارزه کارگری از همین امروز و در نبردهای همین امروز استوار است.

۹ – بهانه دست دولت ندهیم

در هر اعتراض کارگری، هر چند بر سر یک خواست اقتصادی ساده، موضوع کشمکش بر سر انقلاب است. در متون کلاسیک مبارزه کارگری رهبران کارگری از هشدار در مقابل آوانتاریسم یک زنگ خطر آشنا است. لنین جمهوری اسلامی را در مقابل خود نداشت که اعتصاب را مقابله با نظام خود اعلام نموده، همه قوانین رسمی آن رسماً پوچ و بی اعتبار هستند و عملا هزاران کارگر را رسماً نه در پی کشف یک قیضه تفنگ، نه در پی کشف نقشه پنهانی برای ترور رئیس اداره پلیس، بلکه رسماً بخاطر یک برگه اطلاعیه به جوجه اعدام سپرده است. برای کارگر ایرانی تجمع اعتراضی امروز نتیجه در افتادن و خنثی سازی شوراهای اسلامی بعنوان گسترده ترین و مخوف ترین دستگاه رسمی ضد کارگری دنیای معاصر است. در تجربه امروز کارگران صدها اجتماع ثبت هستند که کارگران با عکس رهبران نظام و سوگند وفاداری به نظام بجای طلب حق خود، التماس کرده؛ ولی با اینحال سرکوب و چه بسا به خاک و خون کشیده شده اند. برای جمهوری اسلامی هر تجمع کارگری یک خطر برای نظام است، هر تجمع نقطه تعداد بیشتری از اعتراض و حق خواهی را در پی دارد. اگر نمیزند از بیم گسترش این اعتراضات است. نمیزند چون زورشان نمیرسد. و هر جا که جای پای خود را مطمئن حس کنند از سخت ترین سرکوب ممکن ابایی بخرج نداده اند.

۱۳

۱۰- مبارزات صنفی را سیاسی نکنید!

این جمله دلسوزی برای به نتیجه رساندن یک مبارزه معین کارگری نیست. این جمله راه حل یک کارگر دنیا دیده و سرد و گرم چشیده برای جان سالم بدر بردن یک اعتصاب از دست "تند روی" کارگران کله خر جوان و ناپخته نیست. این جمله جوهر فشرده یک دنیا تحقیر و توهین به طبقه کارگر، نسخه شکست هر تک اعتراض کارگری، و جواز دست سرکوب کارگران است.

جا دارد پرسید چرا مبارزه **صنفی**؟ آیا مبارزه کارگری بر سر دستمزد یک مبارزه صنفی است؟ کی قرار است حضرات زبان فارسی یاد بگیرند، کتاب بخوانند و بفهمند که با زبان عهد "نعلین" با کارگر و در مورد کارگر نباید حرف زد؟ آیا صنایع خودرو سازی، صنایع نفت و معادن چغارت صنف به حساب میآیند؟ مگر چقدر میتوان تهمت ناروا به لوله سازی اهواز بست که گویا افزایش دستمزد را فقط برای "صنف خود" می طلبند؟ آیا درایت زیادی میطلبد که دید و تشخیص داد تجمع کارگری پاسخی است به رئیس بانک مرکزی و سیاستها اقتصادی دولت و توجیهات سلطه لیبراللیسم و مکانیسم سلطه بازار بر زندگی یک کارگر در دنیای مدرن را جار میزند؟ آیا انگلس در مورد ابتدایی ترین مبارزات کارگری در مانوفاکتورهای دباغی در دهات یورکشایر اجاره اینقدر شلختگی را بخود داد؟

جا دارد پرسید چرا مبارزه اقتصادی کارگری بار سیاسی ندارد؟ آیا دخالت کارگران در امر تعیین دستمزدها، دهن کجی به مصوبه دولت و شورای عالی دستمزد آن، لغو قانون تجمع باندازه کافی سیاسی نیست؟ از همه اینها به کنار، جا دارد پرسید چه کسی مسئول "سیاسی کردن" اجتماع کارگران است، دولت یا اجتماع اعتراضی کارگران؟ اینهمه قانون و قاضی و زندانبان برای بستن دهان کارگری که دستمزدش را روز روشن نمیدهند، حضرات قانون گرای صنفی کار را نمی آزارد و صدای اعتراضشان را در نمی آورد؟

۱۱ – کارگر و قانون

اعتصاب حق سلبی طبقه کارگر است. نفس قانون علیه اعتصاب جرم بی چون و چرای یک مشت گانگستر است. اعتصاب کارگری بنا به تعریف به معنای نفی قانون، نفی توافقات قبلی، "ناگهانی" است. جمع کارگران بنا به تعریف همواره در صدد جمع آوری نیرو برای اعتصاب بعدی است، معلوم است که اساس اعتصاب بر نفی استوار است، حقانیت خود را نه از قانون بلکه از شرکت کنندگان در اعتصاب استنتاج کند. اعتصاب برای کارگز ابزار دفاع از نفس زندگی است. بنا به داده عقل بدیهی انسان معاصر هیچ کس حق ندارد انسان دیگر را از حق حیات محروم کند، انسانها نباید گرسنه بمانند، از سرما بلرزند. آیا توحشی بالاتر از این سراغ میشود گرفت، در ایران دولتی سر کار است که در روز روشن و رسماً دهها میلیون نفر از آحاد جامعه را به گرسنگی محکوم کرده است. محرومیت این جمعیت میلیونی تجلی رسمی اراده و نقشه آگاهانه حکومتی است که امکانات جامعه را صرف رفاه هر چه بیشتر یک اقلیت ممتاز ساخته است. آیا توخْش بالاتر از این را میتوان سراغ گرفت که پایه ای ترین نیازهای انسانهای جویای کار به سودآوری درندشت و دلیخواه یک اقلیت سود جوی استثمارگر حواله داده میشود؟ در چنین مناسباتی اعتصاب بمثابة دفاع از خود در مقابل زورگوی گردنه بگیر، همانقدر که نفس کشیدن و زنده ماندن، حق طبیعی انسانهاست.

بغایت مسخره است که در ترجمه ایرانی حقوق کارگری صرف گنجاندن حق اعتصاب برای کارگر یک فرصت استثنایی رفرمیستی قلمداد شده است. در مقابل سرکوب افسار گسیخته باید اجازه رسمی برای اعتصاب و یا تعهد به اعتصاب مسالمت آمیز و قانونی دیگر نوبر است. آیا واقعاً حضرات انتظار دارند کارگران برای اجرای قانونی قراردادهای موقت اعتصاب کرده به خیابان بیایند؟! این حضرات خود را به کوچه علی چپ میزنند که نفس اعتصاب به معنای اخلال در چرخ تولید است و بس. در مقابل این شرایط جهنمی توهم یک گناه، دعوت به آرامش شراکت در جرم است. در این جهنم که بر پا ساخته اند نه فقط اعتصاب بلکه شورش و طغیان حق طبیعی کارگر است.

^[1]

اعتراضات کارگری باید ...

۱۲- مشخصات رهبران و اعتراضات جاری کارگران در ایران

در یک مشاهده ساده از خصوصیات اعتراضات کارگری در ایران بر چند مورد میتوان تاکید گذاشت.

اول، اعتراضات به سرعت حالت رادیکال به خود گرفته، به اعتصاب و حتی گروگانگیری کارفرما می‌کشد، و کارگران دست به گریبان با دولت و نیروهای سرکوب میگردند. این حالت طغیانی که نه به آمادگی قبلی و نه به ساده ترین فرم تشکل متکی است به همان سرعت عقب مینشیند. رهبری این اعتراضات به صورت هیئت نمایندگی به پیش میرود که بنا به ناگزیر شکننده است. کارفرما و دولت بسیار آگاهانه و با زیرکی با هدف برنامه ریزی شده برای در هم شکستن هرگونه اثرات مثبت در روحیه مبارزاتی و اتحاد در میان کارگران، سیاست چند روز مذاکره، رو در رو قرار دادن گروههای مختلف کارگران، خالی کردن زیر پای رهبران و دست آخر مارش نیروهای سرکوب و موارد دستگیری ها را در پیش گرفته اند.

دوم، در فاصله دو اعتصاب که به هیچ منطقی جز یک جرقه اتفاقی مناسب در شرایط مناسب و با ابتکار (یا به عبارت درست تر با **عصیان**) کارگران با اتوریته گره نخورده است؛ نیروی کارگران صرف هضم شکست قبلی بر اساس ارزیابی از خصوصیات فردی کارگران "بی غیرتی یا ساده لوح" در طول اعتراض میگردد. اشتهایی برای تشکل تقریبا در میان نیست و تمام نیروی کارگران صرف دفاع فردی در مقابل انتقام جویی کارفرما میگردد.

اعتراضات سه دهه اخیر ایران آلیاژ بسیار بالایی از رادیکالیسم (یا به عبارت بهتر آتش در هم جوشی از عصیان و عدم توهم) در خود را از خود نشان داده است. این اعتراضات بدلیل عمق ناکافی در تشکل و آگاهی طبقاتی دردی از دردهای کارگران را درمان نمی کند و هر چه بیشتر ادامه مییابد جز پر کردن بشکه های باروت قیامی دیگر و برای سرکار آوردن بخش دیگری از بورژوازی نتیجه دیگری ببار نمی آورد. اعتصابات ناکام امروز سربازان شجاع قیام بورژوایی آتی را آماده میسازد. اعتراضات جاری کارگری امروز با اختگی آشکار خود در سازمان دادن یک صف رادیکال کارگری، میلنانیسم و جوشش و سرکشی را در کارگران ممنوع کرده و آنرا به مجاری دیگر هدایت میکند.

اعتراض کارگری در ایران فاقد شهامت، فاقد خون است، یک اعتراض کارگری بمانند جمع کوران بجای دیدن واقعیت با چشمان بسته شیر و تیر ترسیم میکند، با کمال میل از نقاشی موهوم و مسخره خود هراس بدل راه میدهد، و در میدان نبرد چیزی برای بردن ندارد. رادیکالیسم این اعتراضات در میان عریضه ها و شکواییه ها

اعتراضات کارگری باید ...

روح میلیتانیسم را فراری میدهد، خود را گوشت بی دفاع گردان سرکوب میسازد که از فرط خمیازه نای حمل باتوم های خود را هم ندارد. در فاصله دو سال اخیر گردان ویژه ضد شورش دولت حتی یکبار نیاز به استفاده از ماشینهای آب پاش را احساس نکرده است. حکمت استفاده از این ماشینها پراکنده کردن جمعیت قبل از حمله سربازان توصیف شده است.

۱۳ - صورت مساله: کدام اسلحه ، کدام تسلیح و کدام سازماندهی؟

"اسلحه" قبل از آنکه یک وسیله، یک ابزار باشد یک تفکر و یک نقطه عزیمت است. تا آنجا که به دنیای واقعی و صحنه عملی کشمکش با پلیس مربوط باشد یک پاره سنگ، یا یک عصا اگر بر فرق سر یک پلیس فرو بیاید، فرقی در پرونده پیگیری قضایی پلیس ایجاد نمیکند. با اشراف بر فرق یک رولور روسی و یک چوب الک دولک؛ آیا اساسا میتوان یک مرز خاص و یا قید و شرطی را برای مسلح شدن اعتراض کارگری برای دفاع از خود قائل شد؟ **مادام که کارگران**

خود تصمیم بگیرند، مصلحت بدانند و خود فکر اجرا و عقب نشینی لازم را کرده باشند، در دنیای واقعی شرط دیگری را نمیتوان منظور داشت.

۱۴- آوانتوریسم از سر گشاد شیپور

در تاریخ کشمکش طبقاتی همواره جریاناتی بوده اند که در پس یک اعتصاب کارگری ناکام جلوی صحنه ظاهر شده و کارگران را در "زیاده روی" در خواستهای خود محکوم کرده و مورد سرزنش قرار داده اند. اینها با " نگفتیم، نگفتیم" های خود نه در کاهش لطمات احتمالی صفوف کارگر، بلکه در خالی کردن زیر پای اعتراض کارگری و بی اعتباری خواستهای طبقه کارگر نقش ایفا میکنند. "آوانتوریسم" موضع مشترک همه اینهاست. آوانتوریسم برای این جماعت از سر دلسوزی برای طبقه کارگر نیست، بلکه برگه توجیه سرکوب طبقات بالا دست است که گویا از "سر اتفاق" بر اثر زیاده خواهی غیر قابل انتظار و خارج از توافق اعتراض کارگری اختیار از کف میدهد گلوله ها را به آدرس عوضی در سینه کارگران خالی میکند!

موعظه برای این جماعت بیهوده است که آورانتوریسم هشداری برای رهبران کارگری است که نباید با قیام بازی کرد و تاکیدی بر حفظ اتحاد کارگری بوده است. آوانتوریسم در دستگاه فکری مارکسیستی هشدار به طبقه ای است که عزم جزم کرده و در مسیر راه کسب قدرت سیاسی گام برمیدارد. چنین حزبی بنا به تعریف قیام و فتح قصر زمستانی را در دستور دارد. هشدار برای پرهیز از آوانتوریسم هیچ ربطی به صف اکونومیست و سندیکالیست برای دفاع از پرچم "مبارزه ابدی اقتصادی" نداد.

واقعیت اینستکه ضد آوانتوریست ایرانی از دماغ فیل افتاده و هیچ اصراری در پنهان کردن دم خروس خود ندارند. اینرا باید به حساب بد شانسۄی طبقه کارگر در ایران گذاشت که فضای سیاسی ایران به اسم منافع کارگر و در تقابل با کارگر مملو از جریاناتی است که راه رشد صنایع داخلی را میطلبند، مناسبات صلح آمیز با امریکا را شرط عقل میدانند، حق زبان مادری را برای کارگر مقدم میشمارند و همزمان جزوه لنین علیه آوانتاریسم را باز چاپ میکنند! قد و نیم قدهای بورژوازی ایران دستشان بجایی نرسیده در روز روشن و در جرایدشان خواب پنبه دانه استثمار کارگر خودی را میبینند، و برای اینکه دستشان به جایی بند شود تیربار جلوی کارخانه به رخ آقا بالاسر خویش میکشند. کارگر باید بتواند گوش حضرات را به موقع ببچاند.

۱۵- ضرورت دفاع از خود، یک صورت مساله جهانی طبقه کارگر

صورت مساله جهانی است، چرا نباید طبقه کارگر در ایران از هم طبقه ای های خود بیاموزد؟ مساله محوری در چگونگی اعتراض موثر و کنترل اوضاع و تحمیل اراده توسط کارگران در پنجاه سال اخیر به یک مساله بغرنج در مبارزه طبقه کارگر تبدیل شده است. رهوس اصلی این پروبلماتیک به شرح زیر است.

اول، جمعیت بیکار بدون سلاح اعتصاب: با غلبه تکنیک مدرن و جمعیت عظیم بیکار در حقیقت بخش اعظم طبقه بدون هیچ اهرمی برای پیشبرد مطالبات بر حق و پایه ای خویش وا مانده اند. این در حالی است که شریانهای زندگی این جمعیت عظیم از کانال دستمزدها و بیمه ها و شرایط کار با بخش شاغل طبقه به هم گره خورده است. برای بورژوازی علاوه بر بهره جویی از بیکاری در ایجاد رقابت میان صفوف کارگران، دور کارخانه ها دیوار چین از قانون هایی را به اجرا درآورد که کارگران بیکار از هر گونه ابزار فشار به کارفرما و دولت محروم گردند. کارگری که سی سال از عمر خویش را دستمایه چرخش کار یک کارخانه کرده است باید گور خود را گم کرده و بعنوان یک فرد در دفتر کاریابی در ازای بخش ناچیزی از دستمزد قبلی خود مطیع و سربراه باشد.

دوم، طبقه کارگر در پاسخ به این شرایط نوین بجای کارخانه اینبار تمام شهر و تمام فونکسیونهای شهری و دولتی را به میدان کشمکش خود با دولت و نه فقط کارفرما اعلام

نمود. تجارب بسیار هیجان انگیزی را از اعتصابات کارگری شهری و کمیته های اقدام کارگری میتوان برشمارد که به همت مشترک شاغلین و بیکاران به اجرا درآمده است:

اشغال کارخانه های شیر برای تامین شیر کودکان و بعلاوه جلوگیری از بیرون کردن مستاجران تا تامین بیکاری توسط جنبش کارگری امریکا در دهه ۱۹۳۰

رژه های بین شهری توسط کارگران انگلیسی به منظور اخلال در سیستم حمل نقل عمومی در دهه ۱۹۳۰

جنبش اعتراضی بستن اتوبانها در آرژانتین در دهه ۱۹۷۰ بمنظور تحمیل بیمه بیکاری به دولت

تجربیات مبارزات اتحادیه های کارگری اروپا و در راس آنها فرانسه در مختل کردن فونکسیونهای مهم شهری برق و غیره در دهه معاصر.

۱۶- اعتراضات کارگری باید دندان در بیاورد و گاز بگیرد!

این نوشته طبعاً نمیتواند به جزئیات و استنتاجات عملی که اساسا امر فعالین محلی است بپردازد. اما پرداختن به رهوس اقدامات مستقیم کارگری برای دفاع از خود و تحمیل اراده خود میتواند شامل مفاد زیر گردد:

در یک مقایسه ساده چرا نباید اجتماعات کارگری در ایران دست بدست هم داده ترافیک شهر و رفت و امد نمایندگان مجلس و یا خروج رئیس دولت از ساختمان مربوطه را مختل نمایند؟

دوم، حق اخلال کارگران اخراجی در امور واحد تولیدی علیرغم مخالفت بخش هنوز شاغل همان واحد.

سوم، کشمکش و دست یقه شدن با پلیس برای رفع مزاحمت

چهارم، طلب همراهی فعال و آگاهانه مابقی شهروندان

۱۷- طبقه کارگر با قدرت دفاع از خود در دل مخاطرات سیاسی

در طی ده سال قبل فضای ضد رژیمی تحت تاثیر کشمکش با امریکا و امید به حمله امریکا؛ و پس از آن جریان سبز ضربات مهلکی بر پیکر طبقه کارگر وارد آورد. بخش مهم آنچه که خود را کمونیست مینامید به بزک موسوی و شرکا پرداختند. نیروهای دست راستی ناسیونالیستی و گروههای مذهبی هر یک بنوبه خود میتوانند مانعی بر سر راه اهداف و صفوف طبقه کارگر باشند. تنها راه سد کردن سودای دستجات بورژوایی که فردا دور هر چاه نفت یک "کشور" تشکیل داده و یک کاهدان ثروت از قبل استثمار کارگران را برپا دارند، ظرفیت های قوی کارگری برای دفاع از خود است.

۱۸- تکلیف حزب طبقاتی کارگری چه میشود؟

طبقه کارگر برای پیروزی قطعی به حزب سیاسی خود نیاز دارد. اما بدون نیاز به بحث در مورد تجربه تاکتونی احزاب کمونیستی کارگری، و با فرض فقدان یک حزب با یک حداقل نفوذ و پایه طبقاتی – مبارزاتی در میان کارگران توپ در زمین فعالین و رهبران محلی کارگری قرار میگيرد. خیلی خلاصه اگر بحث بر سر یک حزب واقعی سیاسی طبقه کارگر است اساسا در گرو وجود رهبران عملی، آگاهی آنها به نقش خود، مرزبندی و انتلافها بر زمینه پیشروی در سازماندهی مبارزاتی کارگران در میان این رهبران است.

۱۹- بروید هر غلطی میتوانید، بکنید!

این جمله نقل قول مستقیمی از کارفرمای کارخانه نوب آهن اردبیل خطاب به هفتاد نفر (تمامی)

کمونیست ۲۱۵

کارگران است. روزی از روزها کارگران کارخانه در را بر روی خود بسته دیدند. پنج ساعت بعد پیام کارفرما به کارگرانی رسید که هر یک کیسه نایلونی حاوی نهار را در دست داشتند: بروید هر غلطی میخواهید بکنید!

پاسخ کارگران هر چه بود، میتوان حدس زد، اما این نبود:

شکر زیادی میل فرموده اید! انقلاب میکنیم و به زیرتان میکشیم. اما از امروز عجالتاً روزگارتان سیاه است. دنبال سوراخ موش بگردید!

***** **این مطلب در نشریه شماره ۲۳ علیه بیکاری قیلا منتشر شده است. ما جهت اطلاع خوانندگان کمونیست آنرا در این شماره کمونیست منتشر میکنیم.**

http://www.a-bikari.com/

اولین اصلی که

کار گر باید در رد و قبول

یک قانون کار در نظر

بگیرد اینست که من

بعنوان یک عنصر آزاد

در این جامعه در

سرنوشت خودم، در

محیط کار خودم، در

تعیین اینکه نیروی کارم

را دارم در ازاء چه

میفروشم و در چه

شرایطی قرار است کار

کنم و غیره، چقدر سهم

و نقش دارم . اولین

شاخص اینست که

کار گر بعنوان یک عنصر

آزاد و یک شهروند

صاحب اختیار ظاهر

بشود.

منصور حکمت

”کنشگران“ یک سنت آشنا

فواد عبداللّهی

حکمتیست: به بهانه سالگرد انقلاب دوباره مباحثی حول انقلاب۵۷ و فراتر از آن بر سر انقلاب ها و تأثیرات آن طرح شده اند. طرفداران "انقلاب‌های غیر خشونت آمیز" میگویند "انقلاب‌های خشونت آمیز" آرمان اجتماعی انقلاب را تباه میکنند و انقلابیون به قدرت رسیده ناچارا به دیکتاتورها تبدیل میشوند و تزهایی چون "انقلاب ها یک تراژدی در زندگی بشری است" را دوباره طرح میکنند. در رابطه با انقلاب ۵۷ هم میگویند مهمترین درس انقلاب ۵۷ خشونت گریزی، تلاش برای تغییر از طرق "دمکراتیک" و "مسالمت آمیز" است. نظر شما در رابطه با این تبیین از انقلاب، تفکیک انقلاب مسالمت آمیز و انقلاب خشونت آمیز و بالاخره انقلاب ۵۷ چیست؟

فواد عبداللّهی: اتفاقا تراژدی در نفس شکلگیری و وقوع انقلاب ۵۷ نیست، بلکه در شکست و سناریوی به خون کشیدن آن است. جمهوری اسلامی طرح سلاخی آن انقلاب بود که دول غربی از ترس رشد کارگر و چپ گرایی در آن ساخته پرداخته اش کردند؛ بطور واقعی هراس شان از پاگیری و قوام کمونیسم بود که همین به اصطلاح طرفداران "صلح و تسامح" را در رکاب خمینی به جان انقلاب ۵۷ انداختند.

اما انقلاب ۵۷ مانند هر انقلاب توده ای، ناشی از ناتوانی بالایی ها در حکومت کردن و قبول نکردن پاینتی ها بود. ناشی از قدرت توده وسیعی از مردمی بود که حاضر نبودند دیکتاتوری و سرکوب و فقر را قبول کنند. انقلاب ۵۷ مانند هر انقلاب توده ای دیگر، جامعه و روانشاسی مردم را چه در آندوره و چه در سالهای آتی تغییر داد. برعکس این "تنوری" ها و ادعاها، انقلاب ۵۷ در جامعه و در میان مردمی که انقلاب کردند همیشه با احساس قدرت، خوشبینی به آینده، انساندوستی عمیق، رادیکالیسم و بالاخره با شکست دادن یکی از حکومت‌های قدرتمند در منطقه تداعی میشود. همبستگی، احساس قدرتمند، اتحاد و ... که جامعه در دوره انقلاب ۵۷ تجربه کرده است را در هیچ دوران دیگری نمیتوان تجربه کرد و آثار آنرا هم با چنین "تنوری" هایی نمیتوان پاک کرد. این "تنوری" ها و تزهایی ضدانقلابی اساسا تز جریاناتی است که سنتا و معمولا مورد حمله انقلابات قرار میگیرند. تنوری هایی که روی سرکوب انقلاب توسط ضد انقلاب بورژوایی سرمایه گذاری میکنند تا تصویر سیاهی از نفس انقلاب به نسل بعد از انقلاب بدهند. جالب این است که اتفاقا چنین تزهایی یا توسط طرفداران رژیم سلطنت و یا توسط



چماقتاران ضدانقلاب اسلامی که امروز به مقام والای "دگراندیشان" و "منتقدین" و "کنشگران" درون خانوادگی رژیم ارتقا پیدا کرده اند فرموله و تبلیغ میشود. هر دو طیف نتیجه کار خود، سرکوب انقلاب، را به جامعه نشان میدهند تا نفس انقلاب را لوث کنند. هیچ کدام از نیروهای انقلابی درگیر در این انقلاب و هیچ بخشی از جامعه ای که به امید یک زندگی آزاد، مرفه و بهتر علیه رژیم سلطنت انقلاب کرد چنین تصویری از انقلاب ۵۷ بدست نمیدهند. این "تنوریها" ربطی به بررسی انقلاب ۵۷ ندارد برعکس تلاشی است برای مقابله با انقلاب آتی، با پرچم آزادی و برابری در ایران.

تراژدی زمانی شروع شد که به همت بورژوازی بین المللی یکی از ارتجاعی ترین نیروها برای مقابله با انقلاب علم شد. زمانیکه خمینی را زیر نورافکن گرفتند و بعنوان رهبر انقلاب به دنیا معرفی کردند. زمانیکه بی بی سی عکس خمینی را در ماه نشان داد؛ بازرگان از سرداران جبهه ملی و از یاران مصدق، برای سرکوب اعتصاب کارگران نفت از جانب رفسنجانی و خمینی جلد مامور شد. جناب بنی صدر که این روزها گوی "دمکرات"منشی را از بقیه همقطارانش ربوده است، فرمان حمله به کردستان که آخرین سنگر مقاومت از دستاوردهای انقلاب ۵۷ بود را صادر کرد. اینها شهامت ندارند از تاریخ سیاه جنبش شان هم دفاع کنند؛ همین طرفداران تسامح و "امام"شان پلاتفرم استقرار یک حکومت اسلامی را بر خاکستر انقلابیون ۵۷ نوشتند. و مگر طاعون حکومت اسلامی غیر از این می توانست به قدرت برسد؟ انقلابی که برای آزادی و رفاه و علیه سانسور و خفقان و فقر شکل گرفت، توسط ارتجاع ناسیونال – اسلامی شکست خورد. عربه کشان و قمه چرخانان این اردوی ضد انقلابی در آن روزها بر متن اعدام و کشتار صد و پنجاه هزار نفر، نسلی از جوانان آزادیخواه و کمونیست، به قدرت رسیدند.

اتفاقا به تباهی کشاندن کامل جامعه، فقر و فلاکتی است که بیش از سه دهه است شاهد آنیم؛ تولد برادر کوچکترشان طالبان در افغانستان، حزب الله در لبنان، القاعده در عربستان و داعش در خاورمیانه ماحصل شکست انقلاب ۵۷ است، نه شکلگیری آن و اهداف رادیکال و انسانی پشت آن.

اما قضایای بدیهی هندسی هم اگر با منافع طبقاتی در تناقض قرار می گرفتند اکنون بخشی از

آموزشهای کتب درسی نبودند. این گونه ادعاهای پوچ در مورد "خشونت آمیز" نامیدن انقلابات بزرگ اجتماعی از نوع انقلاب ۵۷ و درسهای "مسالمت آمیز" و "دموکراتیک" گرفتن از آنها بیشتر از آنکه سر سوزنی روشنگری از این تحولات عظیم تاریخی را به مخاطب منتقل کنند، قرار است آرامش خاطری برای دولت و دستگاه های امنیتی و تبلیغاتی بورژوازی به بار آورند.

این اردو از سلطنت طلبان و لیبرالها تا "دگراندیشان" اسلامی و طرفداران "صلح طلب"اش ماهیتا با آزادی، رفاه و سعادت مردم محروم و طبقه کارگر، با تغییر بنیادی در اقتصاد و سیاست جامعه و با انقلاب کارگری مشکل اساسی دارند. از همین زاویه است که امروز میگویند جانب "اعتدال" را باید نگه داشت تا بندهای استبداد و خفقان در ایران را سفت تر کنند. می گویند باید صبور و شکیبا بود تا شیشه عمر دولت بورژوایی نشکند. تغییر ریشه ای در مناسبات اجتماعی را بانی بدبختی جامعه جار می زنند تا خشونت آمیزترین اعمال را علیه محرومین توجیه کنند. در بهترین حالت بر متن سیاهی حاکمیت امروز بر دوره استبداد سلطنتی اشک می ریزند و انقلاب ۵۷ را تراژدی معرفی میکنند.

حقیقت اینست که دعوت به مدارا و تسامح، نعره های صفی از تازه به دوران رسیده ها با القاب مهندس و دکتر و استاد در رکاب نسلی از مهره های سوخته خط امام است که امروز ظاهرا دگراندیش و "دمکرات" و "ضد خشونت" همگی زیر عیای دولت اعتدال مشغول جویدن ناخن هایشان اند. این صف تاریخا هیچگاه انگشت اتهام را به سمت جمهوری اسلامی و دادگاهها و زندانهایش، به سمت قوانین استبدادی و ضد کارگرش نشانه نرفته است بلکه خود را همیشه بخشی از این دم و دستگاه تعریف کرده است. حتی هنگامی که مقابل تهدیدهای نظامی آمریکا پز "صلح طلب" به خود می گیرند منظورشان اعتراض به ویران کردن شیرازه جامعه ایران و به خاک و خون کشیدن میلیون ها انسان نیست؛ "صلح طلبی" اینها همانقدر ارتجاعی و ضد بشری است که شاخ و شانه کشیدن ناتو؛ تحت نام "مسالمت"، ۳۸ سال است هر اعتراضی را در آن جامعه سرکوب کرده اند و دمار از روزگار محرومین جامعه ایران در آورده اند؛ تغییر حکومت بدون دست خوردن به پایه های سرکوب و بوروکراسی و تلاش برای اینکه مردم دستشان به چیزی نرسد کنج آرمانهای این "اپوزیسیون ملی" است. سعی می کنند در مقابل مردم، آن دوران سیاه تاریخ خود در همکاری و هم گامی با "امام" را بعنوان نتیجه مستقیم انقلاب مردم و "تراژدی" انقلاب تصویر کنند. چماقتاران دیروز امروز ظاهرا "مسالمت جو" و "عاقل" شده اند، به صورت زنان تیغ نمی کشند، به دختران قبل از ازدواج در زندان ها تجاوز نمی کنند، گله های حزب الله شان را به خیابان ها گسیل نمی دهند. ظاهرا عربه های "سپاه را به سلاح های سنگین مجهز کنید"شان را بایگانی کرده اند؛ بخشی که تاریخا در کنار رژیم شغلی داشتند می خواهند با گذشته خود فاصله بگیرند، تا نفرت فشرده شده

۱۵

جامعه از بانیان وضع موجود را کنترل کنند. اینها ورسیون های جدید از جنس بنی احمد و شریف امامی و بختیار در انقلاب ۵۷ ایران اند. هدف و ارزش مصرف "تز"های اینها در مورد نفس پدیده انقلاب، موضع شان نسبت به دولت و هیت حاکمه در ایران نیست؛ بعکس، اینها ظاهرا بنام "انقلاب" به تسامح روی آورده اند تا مطالبات فروکوفته محرومین جامعه ایران را در قالب دست راستی ترین و سازشکارانه ترین طرح ها به دولت اعتدال شان بفروشد.

اینها تاریخا در مقابل مطالبات طبقه کارگر در جامعه با دستی به سلاح دیالوگ با جمهوری اسلامی مجهز شدند و با دست دیگر علیه فعالین سوسیالیست و رهبران کمونیست به کیسه وزارت اطلاعات دست بردند و با پاپوش دوزی و ردیاب عوامل "آشوب و خشونت" پروسه آشتی و روبوسی امروزشان با آقا را به سرانجام رساندند. می گویند "مسالمت آمیز" اعتراض کنید، مثل سبز و بنفش؛ مثل انقلابات نارنجی در کشورهای اروپای شرقی؛ "خشونت" نکنید؛ بگذارید "تدریجی" و با چانه زنی مسائل حل شوند. این نوع "انقلابات مسالمت آمیز" را باید همانقدر جدی گرفت که "اصلاح طلبی" دیروز این مفلوکین را کسی جدی می گرفت. این نوع مصلحین را دیگر کسی جدی نمیگیرد، اهداف شان به ثمر نشست، "مدارا و تدبیر" شان را کردند و به مشروطه شان رسیدند. دولت اعتدال و در راس همه رهبر مخوف نماینده این "اصلاحات" و شیفت "مسالمت آمیز" در بالا شد و بنفش شد.

به این اعتبار هیچکس یک مشت خرافه را نباید از این صف بخرد. نهایت آزادیخواهی طرفداران "انقلابات مسالمت آمیز" که دایه هایی نظیر سلطنت و اسلام و امثال بی بی سی و جبهه ملی و حزب توده تکانش می دهند، کاملا معلوم و معرفه است. شک نکنید که اولین کسی که از "تسامح" و "مسالمت" وحشت خواهد کرد و از ترس کارگر و زحمتکش و مردم آزادیخواه دست به اسلحه خواهد برد، کودتا خواهد کرد، تاجگذاری خواهد کرد، زیر علم فقیه خواهد خزید، به ارتش و بمب و کروز پناه خواهد آورد، به ساواک و سیا و ساواما متوسل خواهد شد خود همین طرفداران "انقلابات مسالمت آمیز"اند که امروز به "اعتدال" و "آشتی ملی" سوگند می خورند.

اما آنچه در تاریخ نیم قرن اخیر تحولات سیاسی در جامعه معاصر ایران غایب است یافتن آلترناتیو و پرچم قدرتمندی است که باید بجای تمام آلترناتیو های حساب پس داده بورژوایی، به جای رژیم های پوسیده، سرنگون شده و به زیر کشیده شده، نهاد. این قبل از همه وظیفه ما کمونیست ها است که سوسیالیسم را دست یافتنی کنیم. فردای خوشبخت، فردایی است که جامعه برنامه ما برای رفاه، امنیت، آزادی و برابری را انتخاب کرده باشد. برای سازمان دادن یک انقلاب کارگری، برای ساختن یک زندگی بهتر راهی جز این نیست.

حیات، کار و استثمار

حیات پایه‌ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار انسان در دنیای امروز است، و همچنین هر نوع انقیاد، بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت‌های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکار اندازد.

هر کس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی برخوردار باشد.

از بیانه حقوق جهانشمول انسان – مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیانیه را نقض کند. هیچ فرد یا بخشی از جامعه را از هیچ یک از حقوق این سند نمیتوان محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد. دولت و ارگانهای اداره جامعه موطف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیانیه هستند. حزب حکمتیست اعلام میکند که مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میداند و با تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست‌های جامعه اعلام میکند.



نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیست

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: سپیده آژند

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، شیوا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

کشور حزب حکمتیست

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۹۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبری: وریا نقشبندی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۹۸۲

laadann.g@gmail.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۹۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

نورنوو: سچند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۹۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،
دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)

www.hekmatist.com

زیر آوار پلاسکو

صبح امروز ۱۹ ژانویه ۲۰۱۷ ساختمان بزرگ و بلند پلاسکو که محل تولید و توزیع پوشاک بود، آتش گرفت و فرو ریخت. طبق اخبار رسانه های ایران آتش سوزی حدود ساعت ۸ صبح شروع و بعد از سه ساعت تمام ساختمان فرو میریزد. هنوز از ابعاد قربانیان این فاجعه اطلاع دقیقی در دست نیست اما گفته میشود که در این حادثه حداقل دهها نفر از ساکنین و شاغلین ساختمان پلاسکو و دهها مامور آتش نشانی، زیر آوار جان خود را از دست دادند و تعداد زیادی نیز زخمی شدند.

این حادثه، بخصوص قربانی شدن تعداد زیادی از امدادگران و ماموران آتش سوزی، علاوه بر مرگ تعداد زیادی شاغلین و ساکنین ساختمان، انعکاس بسیار گسترده ای یافته است و حمایت و همدردی، بعلاوه خشم و اعتراض مردم نسبت به بی مسئولیتی کامل مسئولین و مقامات جمهوری اسلامی، را به همراه داشته است.

همه میدانند که این نه یک حادثه ناشی از تغییرات ناگهانی آب و هوایی و طبیعی، نه سیل و زلزله غیرقابل پیش بینی، یا بلایی آسمانی، که فاجعه ای زمینی است و مسئولینی دارد و منافع بدنبال داشته است. فروریختن پلاسکوی تهران واقعه ای دور از انتظار نبود. هم اکنون در مصاحبه های مامورین آتش نشانی و کسانی که در جریان شرایط نامناسب و ناامن پلاسکو بوده اند، همه بیان میکنند که بارها به مقامات دولتی و مسئولین اعلام شده است که ساختمان پلاسکو بدلیل کهنگی و فرسودگی مطلقا امن نیست و هیچ زمانی اخطارهای آنها جدی گرفته نشده است. مردم مسئولین و مصیبین و کسانی که از هزینه نکردن برای این ساختمان منفعت به جیب میزنند را می شناسند.

مسئول این واقعه دلخراش و جان باختن تعداد زیادی از مردم و مامورین آتش نشانی مستقما دولت جمهوری اسلامی و کل مقامات مختلف آنها است. از شهردار تهران تا استاندار و مقامات مختلف اداری و قضایی و نظامی آنها و در یک کلام دولت جمهوری اسلامی و بنیاد مستضعفان که صاحب ساختمان پلاسکو است، مسئول مستقیم این فاجعه بزرگ و دلخراش اند.

باید به کمک خانواده جان باختگان این گورستان سود و منفعت و بی مسئولیتی، شتافت. باید تامین بلافاصله مالی دائمی زندگی همه خانواده های بازماندگان و مصدومین، و پرداخت خسارت به آنها را، به دولت تحمیل کرد. باید از خواست اعتصاب با پرداخت کامل دستمزد، به خاطر ناامنی محیط کار، و برای تامین و تضمین امنیت محیط کار، دفاع کرد تا هیچ کارکن و شاغل و کارگری، در هیچ محل کار ناامنی، ناچار به کار نباشد. باید پیش از وقوع حادثه دیگری، خواهان بررسی امنیت همه محیط های کار، توسط تیم های مستقل و متخصص، با هدایت نمایندگان کارگران و کارکنان، شد. فاجعه و قربانی شدن ساکنین و کارکنان امداد رسانی پلاسکو، باید آخرین حادثه از این نوع باشد. باید مقامات را مجبور کرد که پاسخ بدهند!

حزب حکمتیست ضمن تاسف فراوان خود از این واقعه دلخراش، به خانواده و بستگان قربانیان و به مردم تهران تسلیت میگوید. بی تردید دولت جمهوری اسلامی و کل مقامات بلند پایه آنها در تهران مسئول مستقیم هستند و باید به خانواده قربانیان و به مردم ایران جوابگو باشند.

حزب کمونیست کارگری- حکمتیست(خط رسمی)

۱۹ ژانویه ۲۰۱۷

زنده باد سوسیالیسم